بررسی علل عدم موفقیت برخی از

قیام های شیعی

تألیف

محسن شریفی

بسم الله الرحمن الرحیم

قیام های شیعی (از سال ۶۵ تا ۲۵۰ □-ق)

نویسنده:

محسن شریفی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

قیام های شیعی (از سال ۶۵ تا۲۵۰ –ق)

مشخصات کتاب

سرشناسه : شریفی، محسن، ۱۳۵۰ -

عنوان و نـام پدیـدآور : قیام های شـیعی(از سال ۶۵ تا۲۵۰ –ق)/ محسن شـریفی؛ [برای] پژوهشـکده علوم و معـارف قرآنی علامه طباطبایی(ره) آستانه مقدسه قم.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۲۰۵ ص.

فروست : آستانه مقدسه قم پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبایی(ره)؛ ۴۸.

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۳۴-۴

یادداشت : کتابنامه: ص.۱۹۹- ۲۰۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : شیعیان -- جنبش ها و قیام ها

موضوع : شیعه -- تاریخ -- ۶۱ - ۲۵۰ق.

شناسه افزوده : پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبایی(ره)

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره : BP۲۳۳/ش۴ق۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۴۸۶۵۱

ص: ۱

اشاره

مقدمه پژوهشکده

إن هذا القران یهدی للتی هی اقوم... .

قرآن کتاب انسان سازی و بزرگترین معجزه جاوید پیامبر اکرم است، اگر نوع مردم در برابر معجزات فعلی چون شق القمر و تسبیح سنگ ریزه و شفای مریضان و زنده کردن مردگان انگشت تعجب به دندان گرفته و به عجز و ناتوانی خود اعتراف و اقرار میکنند، عالمان و فرهیختگان در برابر قرآن کریم که معجزه قولی خاتم پیامبران است به خاک افتاده و خدای آنرا پرستش و سجده میکنند و اشک شوق از قلب و دل در برابر عظمت قرآن جاری کرده و گویای آن هستند که «الخواص للقولیه و العوام للفعلیه اطوع».

وجه اعجاز قرآن گرچه در فصاحت و بلاغت آن آشکار است اما مهمترین وجه اعجاز این کتاب الهی نه مسأله «صرفه» است و نه معجزات علمی و خبرهای غیبی و نه جنبههای ادبی و فصاحت و بلاغت آن، بلکه قرآن کتاب انسان سازی است و تربیت قرآنی، فردی چون حضرت امیر پدید آورده است که فخر کائنات و سرآمد و قطب اولیاءالله است، اعجاز قرآن را باید در معارف بلند آن و در خداشناسی و معرفی اسماء و صفات الهی جستجو نمود، هرگز و هرگز کتابی در معرفی توحید که غایت آمال و کعبه آرزوهای اولیاءالله است به پایه قرآن

نمیرسد این همه فیلسوف و متکلم و عارف در طول تاریخ آمدهاند و همه ریزه خوار سفره قرآن بوده و هستند و همه در برابر آن سر تعظیم فرود آوردهاند.

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی□ با فضل و عنایت خداوند متعال و با استعانت از حضرت ولی عصر□ و در پرتو کرامات حضرت فاطمه معصومه□ که با هدف جذب محققان، مولفان و مترجمان و صاحب نظران در زمینههای مختلف علوم و معارف قرآنی جهت استفاده از ظرفیتهای موجود انقلاب شکوهمند جمهوری اسلامی به منظور پژوهش و تحقیق در علوم قرآنی ، ترویج و تبیین معارف والای قرآن کریم ، تدوین کتب و پژوهشهای علمی و تحقیقی و تربیت محققان و مدرسان در حوزههای مختلف علوم قرآنی توسط آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه□ در سال ۱۳۸۸ تأسیس گردید و پژوهشهای روز آمد را وجهه همّت خود قرار داده است.

تأسیس این پژوهشکده که از اهداف دیرینه حضرت آیت الله مسعودی خمینی تولیت معظم آستانه مقدسه بوده با زحمات و تلاش پیگیر و مجدّانه ایشان به انجام رسید و اکنون دست همهی محققان این عرصه را به گرمی میفشارد. و در پایان از زحمات مؤلف این اثر تقدیر و تشکر می نمایم.

رئیس پژوهشکده

علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی□

احمد عابدی

مقدمه

یکی از موضوعات مهم تاریخ شیعه، بررسی قیام های شیعی و اثبات اصالت و بیان هدف و فلسفه آنهاست. این قیام ها تحول عظیمی در تاریخ اسلام، بهخصوص تاریخ خون رنگ شیعه ایجاد کردند.

همه این قیام ها پس از واقعه کربلا و قیام حسینی به وقوع پیوستند پس قیام مقدس حسین بن علی و حادثه خون بار کربلا را می توان ریشه و اساس همه قیام های حق طلبانه شیعی، در مقابل حکومت های غاصب اموی و عباسی دانست.

با مطالعه تاریخ میتوانیم قوانین درسهای و مهمی را فرا بگیریم و در پیشرفت و زندگی خود بهکار بریم؛ مثلاً وقتی دو قیام توابین و مختار را بررسی کنیم، درمی یابیم با وجود این که هر دو قیام در یک دهه صورت گرفتهاند، لیکن تفاوت زیادی با هم دارند، قیام توابین قیامی فاجعه آمیز بود که با شکست کامل روبه رو شد در حالی که قیام مختار حرکتی به نسبت موقت بود و به یک پیروزی نسبی رسید.

حال این سؤال مطرح می شود که: چرا سلیمان شکست خورد و مختار توانست به یک پیروزی هر چند نسبی و موقت دست یابد؟

اگر جواب این پرسش ها را بدانیم، به این واقعیت دست می یابیم که هر قیامی و بهطور کل هر حرکتی اگر مختار گونه باشد، به نتیجه میرسد یا حداقل مورد

تقدیرخواهد بود و اگر همچون قیام توانین باشد مورد طعنه و سرزنش قرار میگیرد و در هر صورت به شکست میانجامد. پس در این صورت است که میتوانیم از تاریخ بهره زیادی ببریم.

شاهد و نمونه تاریخی دیگر، قیام های علویان است. علویان کسانی بودند که در طول تاریخ جانفشانی های فراوانی کردند، پیشتاز همه آنان امام حسین□ و بعد از آن زید و فرزندش یحیی و سپس اولاد امام حسن□ چون محمد، ابراهیم، حسین بن علی شهید فخ و... بودند که ایثار فراوانی به خرج دادند. جانفشانی ها را علویان کردند، اما منافع و ثمرات آن را عباسیان بردند. به عبارت دیگر علویان کاشتند و عباسیان درو کردند.

از این رو بررسی علل عدم موفقیت این قیام ها و شناخت دقیق آنها برای شیعیان که همچنان برای حقوق طبیعی و خدادادی خویش تلاش می کنند یک ضرورت حیاتی است؛ زیرا بسیاری از آن عوامل هنوز هم در کارند و در صورت غفلت از آنها، ثمره کوشش ها و فداکاری ها را به باد خواهند داد. بنابراین باید مراقب بود تا تاریخ تکرار نشود.

در اینجا لازم می دانم از اساتید محترم خود دکتر محمد الله اکبری و دکتر نعمت الله صفری فروشانی که در مراحل مختلف نوشتن این اثر، با راهنمایی های خویش بنده را یاری و مساعدت نمودند و همچنین از استاد محترم دکتر احمد عابدی که کمال همکاری و مساعدت را با این جانب داشته اند، مراتب سپاس و تشکر خویش را اعلام نمایم. همچنین از پدر مرحوم و مادر گرامی ام که مشوق بنده در تحصیل علوم دینی بود ه اند و نیز از همسر فداکارم که در مراحل متخلف نگارش این اثر، مشکلات ناشی از نگارش را تحمل کردند، تشکر ویژه دارم.

محسن شریفی

فصل اول: کلیات

الف) کلیات

اشاره

از آنجا که موضوع نوشتار حاضر بررسی علل عدم موفقیت قیام های شیعی سه قرن اول هجری است، می توان گفت اثری که به طور مستقل با این دید قیام های شیعی را مورد تحقیق و بررسی قرار داده باشد، موجود نیست. اما پرداختن به قیام های شیعی و نوشتن در این زمینه به صورت تک نگاری در مورد یک قیام یا بیشتر سابقه ای بس طولانی دارد و از دوران دور مرسوم بوده است مانند: «مقتل الحسین ابی مخنف» و یا «مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی».

گرچه در سال های اخیر، کتاب های دیگری نیز در این زمینه به رشته تحریر درآمده است، اما آنها نیز دارای ضعف بوده که در زیر به چند نمونه اشاره می شود:

۱. جهاد الشیعه

کتاب «جهاد الشیعه فی العصر العباسی الأوّل» تألیف «دکتر سمیره مختار لیثی»

از اساتید و دانش پژوهان مصری است. موضوع کتاب بررسی و تجزیه و تحلیل نهضت ها و جنبشهای سیاسی و نظامی و عقیدتی شیعیان از آغاز خلافت عباسیان تا پایان عصر اوّل عباسی (سال ۲۳۲ ه_ ق) است، لیکن نهضت های شیعی از سال ۱۰۰ ه_ ق به بعد را نیز به عنوان زمینه ها و بستر حرکت های عصر عباسی به تفصیل مورد بحث قرار داده است.

این کتاب مشتمل بر پنج بخش و بیست و دو فصل است. دکتر لیثی با استفاده از حجم انبوهی از منابع(۱) و با نگاهی تحلیلی و فلسفی به تاریخ و با استنادات دقیق و جامع و چینش منطقی و محققانه و با نثری ساده و روان و جذاب، به دور از پیچیدگی، به بازآفرینی تحسین برانگیزی از تاریخ جنبشها و نهضت های شیعی در بستر حیات سیاسی، دینی و فکری جهان اسلام در دوره مذکور پرداخته است.

نویسنده در این کتاب درصدد اثبات این مطلب است که جهاد شیعه، زاده آزادی رأی و عقیده در تفکر اسلامی است که توانسته است نقش برجسته ای در باروری و تعالی تمدن اسلامی داشته باشد. (۲)

کتاب جهاد الشیعه علاوه بر مزایا و امتیازات مذکور، از معایبی برخوردار است که در ذیل به این کاستی ها اشاره می شود:(۳)

الف) نویسنده به اصول اعتقادات مذهب تشیع، به استثنای زیدیه، چون عصمت ائمه، انتظار مهدی، غصب حق علی، به عنوان آرای غلوآمیز و منحرف تاخته و آرای زیدیه را حرکتی جهت اعتدال نظریات افراطی

۱- ایشان از ۱۶۹ منبع عربی، ۳۰ منبع انگلیسی، ۱۹ منبع اروپایی ترجمه شده به عربی و ۱۴ کتاب خطی در نگارش کتابش استفاده کرده است. جهاد الشیعه، صص ۴۰۲-۴۱۴.

۲- معرفی و نقد کتاب جهاد الشیعه، محمد حاج تقی زاده، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۸، سال دوم، زمستان ۱۳۸۰ ش.

۳- برای اطلاع بیشتر به فصلنامه تاریخ اسلام ش ۸ مراجعه شود.

شیعه معرفی کرده است.(۱)

ب) دکتر لیثی در مورد وفات امام صادق معتقد است که روایت مسمومیت امام، قابل اطمینان نیست. یکی از دلایل ایشان قول یعقوبی است: «إنَّ المنصور قد أبدی ألماً شدیداً حین عَلم بوفاه الإمام الصادق، و بکی طویلاً ـ حتی أخضلت لحیتُه بالدموع و وصف جعفراً بأنّه کان ممَّن اصْطفی الله و کان من السابقین بالخیرات». (۲)

ج) در بحث عصمت ائمه دکتر لیثی، معتقد است که منشأ آن سیاسی است نه دینی. در حالی که در پاسخ وی می توان گفت شواهد و مستندات زیادی در سنت و حدیث وجود دارد که امامت از اصول دین اسلام معرفی شده است.

د) در مورد امام کاظم ایشان منکر هر گونه نقش فقهی و کلامی آن حضرت در فقه و کلام شیعه شده است.(۳) در حالی که از امام موسی کاظم مجموعه ای غنی از احادیث و روایات موجود می باشد.

ه) از آنجا که نویسنده شیعه نبوده از این رو امامان بعد از امام حسین را امامان روحی و علمی معرفی می کند و روش آنان را با امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین متفاوت می داند .(۴)

۲. تاریخ الفرقه الزیدیه بین القرن الثانی و الثالث

اشاره

این کتاب، رساله دکترای خانم فضیلت شامی فارغ التحصیل از دانشگاه عین الشمس است. وی در نگارش کتاب از منابع با ارزش، به خصوص منابع خطی بسیاری استفاده کرده و توانسته حق مطلب را ادا کند. کتاب وی از نظر

۱- جهاد الشیعه، سمیره مختار لیثی، ص ۹۱.

۲- همان، ص ۱۹۹.

۳- همان، صص ۲۵۱ و ۳۰۶.

۴- همان، ص ۳۰ و تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری، غلامحسین محرمی، ص ۲۳.

علمی از طرف هیئت علمی دانشگاه در رشته تاریخ حائز رتبه ممتاز شده است.

نویسنده کتاب خود را در چهار بخش تدوین نموده است. قلم ساده، سلیس و روان و مستند بودن نوشته از امتیازات این اثر است. اما کاستی های آن عبارتند از:

۱ـ طرفداری نویسنده از زیدیان در سرتاسر کتاب مشهود است.

۲ـ او هشدار امام صادق به عبدالله بن حسن و پسرش محمد نفس زکیه را مورد غفلت قرار داده و نوشته: بنی حسن و بنی حسین دوشادوش یکدیگر قیام کرده اند.

۳ـ وی یکی از امتیازات مذهب زیدیه را در این می داند که هیچ گاه پسر را به عنوان جانشین پدر در امامت معرفی نکرده است.

۴ ـ دیدگاه ائمه را درباره قیام ها متذکر نشده است.

نکته دیگری که در پایان باید به آن اشاره کرد این است که هیچ گونه اطلاعاتی در مورد دو قیام شیعی دیگر؛ یعنی «توابین» و «مختار» ارائه نمی کند.

امامان شیعه و جنبشهای مکتبی

این کتاب مجموعه سخنرانی های علامه محمد تقی مدرسی است. و در آن جنبشهای مختلف مکتبی و موضع ائمه را در برابر آن به بحث گذاشته است. توجه مؤلف در این سخنرانیها به جنبشهایی بوده که بین سال های ۶۱ تا ۲۵۰ هجری شکل گرفته است.

ایشان زندگی ائمه را ملاک کار خود قرار داده است و با بیان شمّه ای از سیره آنها به تحلیل جنبشهای همزمان آنها پراخته و کوشیده است، موضع مشخص هر امام را در برابر جنبش همان عصر روشن سازد. (۱)

از آنجا که کتاب شکل سخنرانی خود را حفظ کرده، بنابراین معیارهایی را که

۱- مقدمه مترجم، امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، ص ۹.

یک پژوهش نوشتاری باید داشته باشد ندارد.

دیـد و نگاه نویسـنده هنگامی که نظر ائمه را در مورد قیـام هـا ذکر می کنـد، مثبت است؛ مثلاًـ در مورد امام سـجاد و قیام مختار می آورد:

«می توان گفت، مختار از جانب امام زین العابدین به انقلاب فرمان داده شده بود. امام بنا به دلایلی، به مختار گفت که مردم را به سوی محمد حنفیه دعوت کند». (۱)

و یا جنبشهای زیدیه و اسماعیلیه را در راستای اهداف ائمه می داند و می نویسد:

«امامـان هرگز از این نهضت هـا برکنـار نبوده انـد، بلکه از دور به آنهـا جهت می دادنـد و در یک زمان جنبشـهای بسیاری را رهبری می کردند». (۲)

قیام های شیعی در عصر عباسی

مؤلف آن محمـد پوران کاظمی است که قیام های شـیعی را از قیام «نفس زکیه» تا «یحیی بن عبدالله» مورد بررسـی قرار داده و آنها را در جهت احقاق حق ائمه می داند و می نویسد:

«چنین به نظر می رسـد که تاریخ شـیعه و علویان قهرمانی که در ساخت آن نقش داشـته اند چون خود آنان دچار مظلومیت و حق ناشناسـی شـده است، زیرا مشاهده می شود در پاره ای از موارد حرکت های اصـیل اسـلامی که مسـتقیماً در جهت احقاق حقوق حقه ائمه اطهار و با تأیید و حمایت مادی و معنوی ایشان صورت

۱- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، محمد تقی مدرسی، ص ۸۱.

۲- همان، ص ۱۶۶.

گرفته است بـا اتهامـاتی چون ضـدّیت با امامان و ادعای مهـدویّت و انتساب به فرقه های باطل مواجه شـده انـد بنابراین در این تحقیق سـعی بر آن است که در وهله اول از ساحت مقـدس این شـیعیان پاک باخته و فرزنـدان شایسـته رسول خدا رفع اتهام گردد». (۱)

از این رو می توان گفت از نقاط ضعف این کتاب این است که:

اولاً: نویسنده تلاش فراوانی دارد تا کلیه روایات ذمّ را به هر ترتیبی که هست یا رد کند و یا آنها را حمل بر تقیه امام کند.

ثانیاً: کتاب مذکور هیچ گونه اطلاعاتی در مورد قیام های شیعی عصر اموی ارائه نمی دهد.

جنبشهای شیعی در تاریخ اسلام

این کتاب تألیف «هاشم معروف الحسـنی» است. وی تاریـخ شـیعه را از آغاز شـکل گیری تا پایان دوره اموی بیان می کند. در خلال آن جریـان خلافت اسـلامی و آرای شـیعه و دیگران درباره حکّام جائر و سـتمکار، و جنایاتی که امویان از آغاز دست یافتن بر حکومت مرتکب شده اند و تلاش های مُجدّانه ای را که در تحریف اسـلام و دگرگون کردن احکام و سنت های آن به عمـل آورده انـد ارائه می کنـد. همچنین در بخش پایـانی، از قیـام هـای شـیعی به رهبری علویـان و جز آنـان که در سراسـر روزگار امویان، بر ضد آنان ادامه داشته، اشاره می کند.

از نقـاط قوت کتـاب این است که مؤلّف بـا دیـدی تحلیلی و نقّادانه به ذکر وقایع و حوادث می پردازد. اما از نقاط ضـعف آن این است که گرچه وی در مقـدمه اشـاره می کنـد که در بیان وقایع، بی طرف و تنها پیرو حق و واقع است، اما در برخی موارد به خصوص آنجا که موضع ائمه را نسبت به قیام ها بررسی

۱- مقدمه کتاب قیام های شیعی در عصر عباسی، محمد پوران کاظمی، ص ۲.

می کند، چندان بی طرفانه قضاوت نکرده است.

نکته دیگر این که کتاب حاضر فقط قیام های شیعی دوره اموی را تشریح کرده و با توجه به محدوده بحث ما که قیام های دوره عباسی نیز می باشد، از این حیث نمی تواند برای ما کافی باشد.

مهمترین جنبشهای شیعی در عصر عباسی

تألیف «سید مظهر حسین سبزواری»، که پایان نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ اسلام مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی است. مؤلف، رساله خویش را در یک مقدمه و نه فصل تنظیم کرده است که هر فصل را با عناوین: شخصیت رهبر جنبش، پیشینه تاریخی جنبش، زمینه ها و عوامل پیدایش جنبش، اهداف و شعارهای جنبش، میزان استقبال مردمی، سرانجام جنبش، علل شکست جنبش و یا علل پیروزی (در مورد قیام های حسن بن زید علوی و ادریس)، پیامدهای جنبش و دیدگاه ائمه در برابر آنها مورد بررسی قرار داده است.

از امتیازات این رساله، بخش نظر ائمه در مورد قیام های شیعی است نگارنده نظر خودش را که تقریباً بر خلاف نظرات مطرح شده است ذکر می کند.

از نقاط ضعف و کاستی های این رساله، یکی این است که مطالب طرح شده یکنواخت است و دیگر اینکه با توجه به عنوانش فقط به قیام های عباسی پرداخته و از این جهت نمی تواند برای ما کافی باشد.

تک نگاری هایی که در مورد قیام های شیعی صورت گرفته نیز عبارتند از:

۱. التوابون، ابراهیم بیضون.

۲. التوابون فی التاریخ، حسین شاکری.

۳. قیام توابین، محمد علی چنارانی.

۴. مقتل الحسین و قیام المختار، ابن اعثم کوفی.

۵. مختار ثقفی و نهضت توابین، احمد دجیلی.

۶. المختار الثقفی مرآه العصر الاموی، خیرالله طلفاح.

۷. مختار ثقفی، علی حسنی کربوتلی.

۸. نهضت مختار ثقفی، محمود رضا افتخارزاده.

۹. مختار ثقفی، رایت امید، محمود مدنی.

۱۰. ماهیت قیام مختار، سید ابوفاضل رضوی اردکانی.

۱۱. شخصیت و قیام زید بن علی، سید ابوفاضل اردکانی.

۱۲. سیره و قیام زید بن علی، حسین کریمان.

۱۳. زید بن علی و مشروعیه الثوره عند اهل البیت، نوری حاتم.

۱۴. الامام زید بن علی شعله فی لیل الاستبداد، محمد یحیی سالم عزان.

۱۵. پیکار مقدس حضرت زید بن علی و فرزندانش، ابراهیم وحید خراسانی.

۱۶. نفس زکیه، حسن قاضی.

۱۷. چرایی و چگونگی قیام نفس زکیه، فاطمه سادات حسینی، پایان نامه.

۱۸. ماهیت قیام شهید فخ، سید ابوفاضل رضوی اردکانی.

ب) تعریف مفاهیم

اشاره

قبل از ورود به اصل بحث، لازم است مفاهیمی چون «شیعه»، «قیام» و «شکست و ناکامی» را تعریف و تبیین کنیم:

۱ _ شیعه

اشاره

واژه شیعه در لغت بر دو معنا اطلاق شده است:

الف) موافقت و هماهنگی در عقیده و عمل، بدون اینکه یکی تابع دیگری باشد؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است؛ و انّ من شیعته لابراهیم(۱) حضرت ابراهیم از پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت بوده و پیرو شریعت حضرت نوح نبوده است، ولی روش او در توحید با روش نوح هماهنگ بوده از این رو شیعه نوح نامیده شده است.

خلیل در کتاب «العین» و فیومی در «مصباح المنیر» می آورد:

«کل قوم اجتمعوا علی امر واحد فهم شیعه (۲) هر قومی که بر امر واحدی اجتماع کنند (موافقت و هماهنگی داشته باشند) شیعه گویند».

ب) پیروی کردن از دیگری و محبت ورزیدن به او. چنانکه در قرآن کریم آمده است:

فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوّه(۳) آن کس که دوستان و هواخواهان (پیرو) موسی بود، علیه کسی که از دشمنان او بود از وی یاری و کمک خواست».

فیروزآبادی در این باره می نویسد:

«شیعه مرد، پیروان و یاران اوست». (۴)

جوهری نیز در این باره می گوید:

کل امرهم واحد یتبع بعضهم رأی بعض فهم شیعه(۵) هر قومی

۱- صافات / ۸۳.

۲- ترتیب کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی ، ج ۲، ص ۹۶۰ ؛ المصباح المنیر، احمد بن محمد فیومی ، ج ۱، ص ۳۲۹.

۳- قصص / ۱۵.

۴- القاموس المحیط، فیروزآبادی، ج ۳، ص ۶۷.

۵- الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، اسماعیل بن حماد جوهری، ج ۳، ص ۱۲۴.

که امرشان یکی باشد و بعضی پیرو و تابع بعضی دیگر باشند شیعه گویند».

در لسان العرب به دو معنای مذکور چنین اشاره شده است:

«الشیعه قوم الذین تجتمعوا علی الامر، و کل قوم اجتمعوا علی امر فهم شیعه، و کل قوم امرهم واحد یتبع بعضهم رأی بعض فهم شیع». (۱)

از دو معنای یاد شده، معنای دوم شناخته شده تر و معروف تر است و هر گاه قرینه ای در میان نباشد، همین معنا اراده خواهد شد.

شیعه در اصطلاح

شیعه در اصطلاح، به کسانی اطلاق می شود که به حقانیت امامت و خلافت بلافصل حضرت علی معتقدند و بر این عقیده اند که امامت او از طریق نصّ جلی یا خفی (۲) ثابت شده است و امامت حق او و فرزندان اوست.

در اینجا به نقل برخی از اقوال صاحبان ملل و نحل و محققان اسلامی در این باره می پردازیم:

۱ ــ نوبختی در «فرق الشیعه» می گوید:

«شیعه به پیروان علی بن ابیطالب اطلاق می شود و از زمان

۱- لسان العرب، ابن منظور، ج ۸، ص ۱۸۸.

۲- نص جلی، یعنی نص شرعی بر امامت فرد یا افرادی با ذکر نام آنها و با کلمه خلیفه یا وصی و همچنین کلمات دیگری مانند مولی و ولی . و مراد از نص خفی که زیدیه به آن معتقدند این است که تنها صفات و شایستگی های امام بیان شود و فرد یا افراد خاصی به عنوان امام تعیین نشوند . از نظر آنان هر کس از اولاد فاطمه زهر ا(سلام الله علیها) باشد و از صفات علم به احکام دین، شجاعت و زهد برخوردار باشد و قیام نماید امام خواهد بود . فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی گلپایگانی، ص ۳۶-۳۷.

پیامبر به شیعه علی ملقب بوده اند. همچنین شیعه کسی است که مودتش با مودت علی موافق باشد». (۱)

۲ ـ اشعری در المقالات و الفرق می گوید:

«شیعه به کسانی گفته می شود که علی را امام مفترض الطاعه بعد از پیامبر، از جانب خدا و آن حضرت می دانند و معتقدند پیامبر صریحاً با اسم و صفت او را بعد از خودش به عنوان وصی و خلیفه تعیین فرموده است». (۲)

۳ ـ ابوالحسن اشعری در مقالات الاسلامیین می گوید:

«شیعه به کسانی گفته می شود که معتقدند پیامبر به نص به خلافت علی بعد از خودش تصریح کرده، ولی اکثر صحابه بعد از وفات آن حضرت از علی پیروی نکردند». (۳)

۴ـ شهرستانی هم در الملل و النحل می گوید:

«به کسانی که فقط از علی پیروی کرده و امامت و خلافت او را از طریق نصّ و وصیّت پذیرفته اند، شیعه اطلاق می شود». (۴)

۵ـ علامه طباطبایی می نویسد:

«شیعه به کسانی گفته می شود که جانشینی پیامبر اکرم را حق اختصاصی خانواده رسالت می دانند و در معارف اسلام، پیرو مکتب اهل بیت می باشند». (۵)

۱- فرق الشیعه، حسن بن موسی نوبختی، ص ۱۷.

۲- المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعری، صص ۱۵-۱۶.

۳- مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، علی بن اسماعیل اشعری، ج ۱، ص ۸۹.

۴- الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ص ۱۱۸.

۵- شیعه در اسلام، سید محمد حسین طباطبایی، ص ۲۳.

انواع تشیع

اشاره

برخی از محققین تشیع را به دو نوع تقسیم کرده اند:

۱ _ تشیع سیاسی (عراقی)

آن دسته از پیروان امام علی را گویند که وی را شایسته حکومت و خلافت می دیدند، اما به مرور در مسائل فقهی و فکری، از صحابه، تابعین یا غیر آنها پیروی می کردند. مانند شیعیان زیدی که فقه حنفی و گرایشات معتزلی داشتند.

۲ _ تشیع اعتقادی

در برابر گرایش اول، گرایش دیگری وجود داشت که عبارت بود از پیروی دقیق از امامان اهل بیت. در این گرایش، شیعیان در تمامی مسائل فقهی و کلامی از ائمه پیروی کرده و از میان احادیث، تنها حدیث آنان را حجت می دانستند. به این گرایش تشیع اعتقادی گویند. (۱)

انشعابات شیعه

اشاره

انشعاب در همه مذاهب و خاصه در چهار دین آسمانی کلیمی، مسیحی، مجوسی و اسلام و حتی در شعب آنها نیز وجود دارد. «مذهب شیعه» در آغاز پیدایش گروه واحدی بود و در زمان سه پیشوای اول از پیشوایان اهل بیت هیچ گونه انشعابی نپذیرفت. اما به مرور زمان و سیاست زمان و به سبب بروز

۱- جنبشهای شیعی در تاریخ اسلام، هاشم معروف الحسنی، ترجمه سید محمد صادق عارف، و تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا قرن دهم، رسول جعفریان، ج ۱، صص ۲۹ -۳۰ و صص ۴۲-۴۳.

ابحاث کلامی به فرقه های مختلف و متعددی تقسیم شدند. از آنجا که بحث در این زمینه در این مقام نمیگنجد، بنابراین ما فقط به آن دسته از فرقه هایی که با قیام های شیعی ربط دارد؛ مانند کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه و امامیه می پردازیم.

الف) کیسانیه

نخستین فرقه ای که در شیعه پدید آمد، فرقه کیسانیه بود. آنان پیروان مختار بن ابی عبید ثقفی بودند و از آنجا که مختار در آغاز کیسان لقب داشت به کیسانیه شهرت یافتند. (۱) این فرقه محمد بن حنفیه را امام می دانستند. اکثریت آنان به امامت او پس از امام حسن و حسین قائل بودند و برخی نیز به امامت وی پس از امیرالمؤمنین عقیده داشتند. (۲)

بغدادی در مورد آنها می گوید:

«کیسانیه دو گروهند: گروه نخست آنها هستند که معتقدند محمد حنفیه زنده است و در کوه رضوی است و او همان مهدی موعود است؛ گروه دوم آنان که معتقدند او مرده است، ولی در امام پس از او اختلاف کردند». (۳)

ب) زیدیه

زیدیه به آن عده از شیعیان گفته می شود که پس از امام سجاد قائل به امامت فرزندش زید شدند. آنان بر خلاف امامیه، نص را لازم نمی دانند، بلکه معتقدند: هر کس در برابر ستمگری ها قیام کند، باید همراه او قیام کرد. (۴)

۱- فرق الشیعه، ص ۲۳.

۲- الملل و النحل، ص ۱۱۸.

۳- الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بغدادی، ترجمه محمد جواد مشکور، ص ۲۰.

۴- المقالات و الفرق، ص ۷۲.

به عقیـده زیـدیه هر فاطمی نژاد که عالم، زاهـد، شـجاع و بخشـنده باشد و با شمشـیر قیام کند، امام است، فرق نمی کند که از اولاد امام حسن باشد یا از اولاد امام حسین، و اطاعت او همچون اطاعت حضرت علی بر آنها واجب است. (۱)

ج) اسماعیلیه

فرقه اسـماعیلیه، پس از شـهادت امام صادق از شیعه دوازده امـامی جـدا شدنـد و بعـد از آن حضـرت قائل به امامت پسـرش اسماعیل شدند. (۲) از آنجا که اسـماعیل در زمان حیات پدرش دیده از جهان فرو بست، فرقه اسماعیلی درگذشت او را انکار کرده(۳)، مدعی شدند که امر بر مردم مشتبه است. آنها می گویند چون اسماعیل از جانب خلفای عباسی در معرض خطر بود از این رو برای حفظ جان او، شایعه کردند که او درگذشته است. (۴)

نوبختی در مورد آنها می گوید:

«به عقیـده اسـماعیلی هـا، اسـماعیل زنـده است و از دنیا نمی رود تا روزی که جهان تحت فرمان او قرار بگیرد، زیرا پـدرش به امامت او فرمان داده و او را به پیشوایی امت برگزیده است به عقیده آنها، او همان قائم آل محمد است». (۵)

اسماعیلیان به دو فرقه تقسیم شدند، بغدادی در این مورد می گوید:

«نخست گروهی که منتظر ظهور اسماعیل هستند و معتقدند او

۱- الملل و النحل، ص ۱۲۴.

۲- الفرق بین الفرق، ص ۳۴.

۳- الفرق بین الفرق، ص ۳۴.

۴- الملل و النحل، ص ۱۳۵.

۵- فرق الشیعه، ص ۶۷-۶۸.

زنده است، و دیگری گروهی که معتقدند امام جعفر صادق با اینکه می دانست اسماعیل در زمان حیات او وفات خواهد کرد، او را به امامت منصوب کرد تا به این وسیله امامت پسر اسماعیل، یعنی محمد برای مردم ثابت گردد». (۱)

د) امامیه

امام در لغت به کسی گفته می شود که به او اقتدا شود و مردم از او پیروی کنند. (۲) امامیه یا اثناعشریه در اصطلاح به کسانی اطلاق می شود که علاوه بر اعتقاد به امامت و خلافت بلافصل حضرت علی پس از او حسن بن علی و حسین بن علی و نه فرزند حسین را که آخرین آنها مهدی و امام قائم و غائب است به امامت می پذیرند. امامت به عقیده آنها امامت و ولایت عامه مسلمانان در امور دین و دنیاست که به نیابت از پیامبر به آنها واگذار شده است؛ زیرا به عقیده آنها عقلاً واجب است که پیامبر برای خودش جانشین انتخاب کند. (۳)

در یک جمع بندی از مطالب ارائه شده در مورد تعریف لغوی و اصطلاحی شیعه، انواع تشیع و انشعابات شیعه باید گفت:

منظور ما از شیعه و شیعیان در این نوشتار کسانی هستند که به نصب حضرت علی توسط پیامبر به عنوان امام و خلیفه و بعد از آن حضرت، امام حسن و امام حسین معتقدند، اما پس از آنها را تا این حد که تشیع آنان تشیع سیاسی باشد و پیرو و هوادار آنها تلقی شوند، قبول دارند مانند شیعیان زیدی. هر چند که شیعه و شیعیان کامل از دید ما همان اثناعشریه هستند.

۱- الفرق بین الفرق، ص ۳۴.

۲- ترتیب کتاب العین، ج ۱، ص ۱۰۶ ؛ معجم مقاییس اللغه، ابن فارس، ص ۳۳.

۳- فرق الشیعه، ص ۱۸-۱۹؛ الملل و النحل، ص ۱۱۸.

۲ _ قیام، شورش، طغیان، انقلاب، خرو ج و ثوره

اشاره

قیام: در لغت، به معنای انتصاب (ایستادن) است و مراد از آن قیام به عبادات و احکام شریعت و طریقت است.(۱) و به معنای ایستادن و به پا خاستن نیز آمده است. (۲)

در اصطلاح، وقتی در یک جامعه یا سرزمین حکومت وقت به مردم ظلم و ستم کند و دچار فساد اخلاقی و...شود؛ در صورتی که گروهی از مردم به رهبری یک فرد، به پاخیزند و دست به حرکات مسلحانه بزنند، به این حرکت آنان قیام می گویند.

شورش: در لغت به معنای آشفتگی و پریشانی و تمرّد (۳) و همچنین عصیان و آشوب آمده است. (۴)

خروج: از ماده خرج به معنای قیام کردن، شوریدن علیه حکومت وقت است. خَرج علی السُلطه: یعنی علیه او قیام نمود، شورید. (۵)

انقلاب: در لغت به معنای برگشتن از حالی به حالی، دگرگون شدن، تغییر و تحول و تبدیل است. (۶)

و در اصطلاح عبارت است از: حرکتی مردمی در جهت تغییر سریع و بنیانی ارزش ها و باورهای مسلط، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، روش ها و فعالیت های حکومتی یک جامعه که توأم با خشونت است. (۷)

۱- لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، ج ۳۸ ، ص ۵۴۷.

۲- فرهنگ فارسی معین، محمد معین، ج ۲، ص ۲۷۶۱.

۳- لغت نامه دهخدا، ج ۳۱ ، ص ۵۴.

۴- همان؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۰۸۷.

۵- الرائد، جبران مسعود، ج ۱، ص ۴۱۷ ، المنجد فی اللغه العربیه المعاصره ص ۳۷۱.

۶- لغت نامه دهخدا، ج ۸، ص ۴۳۰-۴۳۱؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ۳۸۷.

۷- انقلاب اسلامی زمین هها و پیامدها، منوچهر محمدی، ص ۲۵.

ثوره: در لغت به معنای برانگیخته شدن و به جوش و خروش آمدن است و همچنین اعلان تمرد و عصیان علیه حکومت است. (۱)

در مورد تفاوت این واژه ها با یکدیگر می توان گفت:

«شورش حرکتی محدود و فاقد هدف یا ایدئولوژی و سازمان است؛ اما قیام حرکتی همگانی برای ایجاد تغییر با مشارکت آگاهانه و فعالانه اعضای آن و دارای حداقل نظم و سازمان و انگیزه های ایدئولوژیک است». (۲)

دیگر اینکه شورش غالباً دارای بار منفی است، اما قیام دارای بار مثبت است و به همین خاطر وقتی حکومت وقت با حرکت دسته جمعی گروهی از مردم مواجه می شود آن را شورش قلمداد می کند، در حالی که خود آنان حرکت خویش را قیام می دانند. به عبارت دیگر حرکت دسته جمعی گروهی از مردم به نشانه مخالفت از طرف حکومت شورش و از طرف خود آنها قیام قلمداد می شود.

گرچه قیام و انقلاب معمولاً ـ با خشونت توأم است، اما وجه تمایز آن با انقلاب در نوع برخورد آنها با نظام حاکم است؛ یعنی اگر خواهان اصلاح نظام باشد، قیام است، اما اگر خواهان تغییرات اساسی و ساختاری باشد، انقلاب خوانده می شود. (۳)

با توجه به مطالب فوق می توان گفت: حرکت های صورت گرفته از سوی شیعیان در فاصله زمانی مورد بحث (از سال ۶۵ تا ۲۵۰ ه_) که ما در این نوشتار درصدد بررسی آنها هستیم، قیام محسوب می شود.

۱- لسان العرب، ج۲، ۷۷؛ الرائد، ج ۱، ص ۴۸.

۲- جنبشهای اسلامی معاصر، سید احمد موثقی، ص ۶.

۳- همان.

در اینجا این سؤال مطرح میشود که ملاک و معیار شیعی یا غیرشیعی بودن یک قیامی چیست؟

در پاسخ باید گفت: اگر قیامی یکی از دو ویژگی ذیل را داشته باشد، شیعی خواهد بود:

۱- محور اصلی قیام در مکتب تشیع، امامت و شخص امام است. هر قیامی را که امام معصوم و یا نماینده امام، رهبری می کرد و یا مأذون از طرف امام بود و پس از شروع قیام، دعای خیر، تأیید و تقریر امام معصوم را در پی داشت، قطعاً قیام شیعی بوده است.

۲- چنانچه رهبران و سرآمدان یک قیام و یا قیام کنندگان شیعه باشنده و اهداف و آرمان ها و شعارهای آنان با آهنگ تشیع همنوا باشد، اگرچه امام معصوم یا نمایندگان او با آنان همراه نباشند، می توان آن قیام را شیعی دانست. (۱)

بنابراین قیام هایی را که ما در این نوشتار از آنان بحث می کنیم، گرچه فاقد ویژگی اول هستند، اما از آنجا که ویژگی دوم به طور آشکار در آنها جلوه گر است، لذا قیام های شیعی محسوب می شوند.

۳_ شکست، عدم موفقیت

شکست در لغت به معنای مغلوبیت در جنگ، منهزم شدن، مقابل پیروزی و فتح، و به معنای زیان و خسارت نیز آمده است. (۲)

مراد ما نیز از شکست و عدم موفقیت در این نوشتار، همین معنای لغوی آن است و الا_این قیام ها گرچه در ظاهر در نابود کردن دشمن و سرنگونی حکومت

۱- تاریخ تشیع از آغاز تا غیبت صغری، گروه تاریخ پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲- لغت نامه دهخدا، ج ۳۱، ص ۴۸۷ ؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۰۶۱.

ظالم وقت ناموفق بوده اند، اما موجبات بیداری وجدان جامد مسلمانان و تحریک آنان را به قیام علیه حکومت های طاغوت و فاسد وقت و برانگیختن روحیه اسلامی به دنبال داشته است. همچنین در تقلیل ظلم و جلوگیری از استبداد و خودکامگی مطلق حکومت ها توفیق داشته اند.

در واقع هر قیامی هر چند ناموفق، زمینه ساز تحقق قیامی دیگر بعد از خود بود. به طوری که می توان گفت اگر قیام توابین نبود، قیام مختار تحقق نمی یافت؛ و اگر قیام مختار پیش نمی آمد، قیام زید بن علی و یحیی بن زید (پسرش) و به دنبال آن حرکت هایی که باعث سقوط امویان گردید، شکل نمی گرفت.

از این رو ما فقط آن دسته از قیام های شیعی را بررسی می کنیم که ناموفق بوده اند و قیام هایی را که توانستند حکومتی تشکیل دهند و چندین سال دوام آوردند، مانند ادریسیان در مغرب و علویان در طبرستان، بررسی نخواهیم کرد.

ج) اوضاع سیاسی معاصر قیام ها

اشاره

پس از روشن شدن تعریف لغوی و اصطلاحی شیعه و قیام و مطالب مرتبط با آن، نکته دیگری که لازم است قبل از ورود به اصل بحث در همین فصل به آن پرداخته شود، بررسی اوضاع و شرایط سیاسی معاصر قیام هاست. بنابراین برای روشن شدن اوضاع و احوال جامعه در آن روزگار درصدد هستیم از وضعیت حکومت و خلافت اسلامی در دوره اموی و عباسی خلاصه و دورنمایی ارائه دهیم تا روشن شود وضعیت حکومت که در واقع قیام های شیعی علیه آنها و برای براندازی آنها صورت گرفته چگونه بوده است.

از این رو اوضاع خلافت اسلامی را در دو بخش بررسی می کنیم:

۱ _ عصر اموی

اشاره

بنی امیه که مؤسس آن معاویه بن ابوسفیان است، ۹۰ سال حکومت کردند و

به دو شاخه تقسیم شدند:

شاخه اول منسوب است به حرب بن امیه. معاویه، فرزنـدش یزیـد و نوه اش معاویه بن یزیـد که جمعاً از سال ۴۱ تا ۶۴ هـ ق به مدت ۲۳ سال حکومت کردند، منسوب به شاخه سفیانیان هستند.

شاخه دوم منسوب است به فرزندان ابی العاص بن امیه، که اولین آنها مروان بن حکم بن عاص و آخرین آنها مروان بن محمد بن مروان مشهور به حمار بود، و از سال ۶۴ تا ۱۳۲ هـ ق که تاریخ انقراض این سلسله است، به خلافت رسیدند. (۱)

خلفای اموی جمعاً چهارده تن بودند که عبارتند از:

۱- معاویه بن ابوسفیان (۴۱ _ ۶۰ هـ. ق)

۲- یزید بن معاویه (۶۰ _ ۶۴ هـ. ق)

۳- معاویه دوم (۶۴ هـ. ق)

۴- مروان بن حکم (۶۴ _ ۶۵ هـ. ق)

۵- عبدالملک بن مروان (۶۵ _ ۸۶ هـ. ق)

۶- ولید بن عبدالملک (۸۶ _ ۹۶ هـ. ق)

۷- سلیمان بن عبدالملک (۹۶ _ ۹۹ هـ. ق)

۸- عمر بن عبدالعزیز (۹۹ _ ۱۰۰ هـ. ق)

۹- یزید بن عبدالملک (۱۰۱ _ ۱۰۵ هـ. ق)

۱۰- هشام بن عبدالملک (۱۰۵ _ ۱۲۵ هـ. ق)

۱۱- ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۵ _ ۱۲۶ هـ. ق)

۱- سلسله های اسلامی، کلیفورد باسورث، ترجمه فریدون بدره ای، ص ۲۰ ؛ تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، حسینعلی ممتحن، ص ۹۰.

۱۲- یزید بن ولید بن عبدالملک (۱۲۵ _ ۱۲۶ هـ. ق)

۱۳- ابراهیم بن عبدالملک (۱۲۶ _ ۱۲۶ هـ. ق)

۱۴- مروان بن محمد بن مروان (۱۲۷ _ ۱۳۲ هـ. ق)

شاخه سفیانیان

پس از صلح امام حسن با معاویه در سال ۴۱ هجری خلافت به معاویه واگذار شد. بدین ترتیب حکومت اموی به وجود آمد و معاویه خلیفه امت اسلامی شد و حکومتی را بنا نهاد که با اسم خلافت و رسم ملوکیت و سلطنت توانست بیش از ۹۰ سال حکومت کند.

در زمان معاویه علاوه بر گروه اموی و بیشتر اهل شام و بصره که خلافت را خاص قریش، و خاندان اموی را به این امر سزاوارتر می دانستند؛ دو گروه دیگر نیز وجود داشت، یکی شیعیان حضرت علی که بیشتر اهل عراق و گروهی از مردم مصر بودند و خلافت را خاص آن حضرت و فرزندانش می دانستند. و دیگری خوارج بودند که با هر دو گروه دشمن بودند و آنها را بی دین و خونشان را حلال می دانستند. (۱)

میان خوارج و والیان معاویه در کوفه و بصره درگیری های متعددی رخ داد که در همه آنها خوارج شکست خوردند، اما با وجود همه اینها آنان از شورش دست نکشیدند. (۲)

معاویه برای مقابله با گروه دوم؛ یعنی شیعیان از یک سو با به کارگیری و ارسال والیان خونریزی چون زیاد بن ابیه و...به سرکوبی آنان پرداخت و از طرف

۱- تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲- الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۴۹-۴۵۰؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۳۳۵.

دیگر به خطیبان فرمان داد تا بر فراز منبرها علی را به زشتی یاد کرده، لعن و نفرین کنند. هنگامی که می خواست «مغیره بن شعبه» را به حکومت کوفه بفرستد، به وی گفت: «می خواهم به تو چند سفارش کنم؛ دشنام گویی بر علی را ترک مکن و از رحمت فرستادن بر عثمان باز نایست و یاران علی را چندان که می توانی عیب گوی». (۱) بر اساس همین سیاست معاویه، شیعیانی مثل «حجر بن عدی» و یارانش و «عمرو بن حمق» به قتل رسیدند. (۲)

معاویه درصدد آماده کردن جهان اسلام برای پذیرش ولایت عهدی یزید بود و می دانست که با بودن امام حسن نمی تواند نقشه خود را عملی کند، از این رو با یک دسیسه، آن حضرت را توسط همسرش در سال ۴۹ هـ ق به شهادت رساند. (۳) و پس از آن ولایت عهدی یزید را اعلام و او را جانشین خود کرد.

با مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری یزید (۶۰ _ ۶۴) به حکومت رسید و همه جز امام حسین، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر با او بیعت کردند. وی به والی خود در مدینه، ولید بن عتبه نامه ای فرستاد که هر طور شده از این سه تن برایش بیعت بگیرد و در صورت عدم بیعت گردن آنان را بزند. (۴)

از این سه تن فقط عبدالله بن عمر با او بیعت کرد، عبدالله بن زبیر به مکه رفت و خود را خلیفه خواند و حسین بن علی نیز از بیعت کردن خودداری کرد و همراه اهل بیت خود نخست به مکه رفت و پس از حدود چهار ماه اقامت در آن شهر به دعوت کوفیان به سوی عراق آمد و در سال ۶۱ ق. در سرزمین

۱- الکامل، ج ۱، ص ۴۴۸.

۲- تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، ترجمه محمدابراهی مآیتی، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۳- همان، ص ۱۵۴ ، الارشاد، شیخ مفید، ج ۲،ص۱۵؛ الکامل، همان، ص ۴۸۰.

۴- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۱۷۷ ؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۳، ص ۲۶۹-۲۷۰.

کربلا به شهادت رسید. (۱)

یزید سه سال و اندی حکومت کرد و در این مدت سه جنایت بسیار فجیع و غیرقابل توجیه از او سر زد که عبارتند از:

«...قد قتل عتره الرسول و اباح الحرمه و حرق الکعبه...»(۲).

۱ــ در محرم سال ۶۱ هجری حسین فرزند پیامبر را کشت و دختران و اهل بیت او را به اسارت به کوفه و شام برد. (۳)

۲ــ در ذی الحجه سال ۶۳ هجری شهر مدینه پایگاه معنوی دین را در معرض غارت رسمی و آزادانه سپاه شام قرار داد که در طی سه روز هزار مسلمان به قتل رسیدند و هزاران زن و دختر مورد هتک و تعرض واقع شدند. (۴)

۳ــ در سال ۶۴ هجری به شهر مکه حمله نمود و آنجا را مورد تاخت و تاز قرار داد و کعبه را به سنگ و منجنیق بست که در این اثناء قسمتی از کعبه تخریب شد و آتش گرفت. (۵)

شاخه مروانیان

مرگ یزید و کناره گیری معاویه دوم، سبب بروز اختلاف در شام شد. گروهی

۱- اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی ، ص ۳۰۰ تا ۳۰۵ ؛ تاریخ یعقوبی،؛ همان، ۱۸۰ تا ۱۸۲ ؛ تاریخ طبری، همان ، ص ۳۰۵ تا ۳۴۲ ؛ مروج الذهب، همان ، ص ۵۹ تا ۶۵. الکامل، همان، ص ۵۵۱ تا ۵۷۵.

۲- این عبارت بخشی از خطبه معاویه دوم در سال ۶۴ هجری است که در آن به صراحت اعتراف به جنایت پدرش یزید دارد. تاریخ یعقوبی، همان، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۳- اخبار الطوال، ص ۳۰۰ تا ۳۰۵ ؛ تاریخ یعقوبی، همان، ۱۸۰ تا ۱۸۲ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۳۰۵ تا ۳۴۲ ؛ مروج الذهب، همان، ص ۵۹ تا ۶۵ ؛ الکامل، همان، ص ۵۵۱ تا ۵۷۵.

۴- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۱۹۰؛ تاریخ طبری، همان، ص ۳۶۰-۳۶۱؛ الکامل، همان، ۵۹۳-۵۹۸.

۵- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۱۹۱-۱۹۲؛ تاریخ طبری، همان، ص ۳۶۰-۳۶۱؛ الکامل، همان، ص ۶۰۲.

به رهبری ضحاک بن قیس که زمان معاویه فرماندار دمشق بود، قصد داشتند تا با عبدالله بن زبیر که در مکه ادعای خلافت داشت بیعت کنند. اما گروهی دیگر که متمایل به بنی امیه بودند نیز دو دسته بودند: عده ای خواهان به حکومت رسیدن پسر خردسال یزید، خالد بودند و برخی دیگر به مروان بن حکم که مردی پیر و کارآزموده بود، رغبت داشتند. سرانجام پس از شور و مشورت های بسیار، با مروان بن حکم، به این شرط که پس از او خالد بن یزید و پس از خالد نیز عمرو بن سعید بن عاص خلیفه باشد، به عنوان خلیفه بیعت کردند. (۱) و بدین ترتیب شاخه مروانیان امویان روی کار آمد.

با مرگ مروان در سال ۶۵ هجری، فرزندش عبدالملک (۶۵_ ۸۶ه_) به خلافت رسید.(۲) از او به عنوان فردی زیرک، دوراندیش، سیاستمدار، با احتیاط و دانشمند یاد کرده اند.(۳) به طوری که مؤسس ثانویه دولت اموی محسوب می شود. (۴)

مشکل مهم او عبدالله بن زبیر در مکه بود که ادعای خلافت داشت. زمانی که شام آشوب های پس از کناره گیری معاویه دوم را پشت سر می گذاشت، عراق و حجاز و نیز سرزمین های شرق اسلامی در اختیار عبدالله بن زبیر بود چرا که او با غلبه بر مختار توانسته بود بر آن مناطق مسلط شود.

عبدالملک چند سال پس از خلافتش که موقعیتش در شامات کاملاً استوار گردید، ابتدا راهی عراق شد تا آن منطقه حساس را از دست خاندان زبیری به در آورد. نیروهای شام در جنگ با مصعب بن زبیر و پس از کشتن وی عراق را در سال ۷۲ هجری متصرف شدند. پس از آن برای در دست گرفتن مکه، حَجاج بن

۱- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۱۹۸؛ تاریخ طبری، همان، ص ۳۸۱-۳۸۲.تاریخ یعقوبی، همان، ص ۱۹۸؛ تاریخ طبری، همان، ص ۳۸۱-۳۸۲.

۲- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۲۱۸؛ مروج الذهب، همان، ص ۹۵؛ الکامل، همان، ۶۴۸.

۳- الکامل، همان.

۴- تاریخ سیاسی اسلام، همان، ص ۳۵۸.

یوسف ثقفی را به سوی مکه فرستاد تا دولت عبدالله بن زبیر را براندازد. حجاج چندی مکه را محاصره کرد و عاقبت با کشتن عبدالله در سال ۷۳ هجری، قدرت زبیریان را به طور کلی از بین برد. بدین ترتیب عبدالملک پس از گذشت نُه سال، توانست وحدت سیاسی سرزمین های اسلامی را به زور شمشیر باز گرداند. هنچنین شورش های خوارج ازارقه، صفریه و یمامه را سرکوب کرد. مهمتر از همه او توانست سرانجام شورش عبدالرحمان بن اشعث را که از شورش های مهم دوره امویان بود و از سال ۸۱ تا ۸۳ هجری طول کشید، سرانجام در «دیر جماجم» سرکوب کند. (۱)

خلافت فرزندان عبدالملک

پس از مرگ عبدالملک، چهار تن از فرزندان او به خلافت رسیدند. ابتدا ولید (۸۶ _ ۹۶ه_) و پس از آن سلیمان (۹۶ _ ۹۹ ه_) عهده دار خلافت شدند.

در دوره آنها، فتوحات مسلمین در شمال آفریقا گسترش یافت و سرتاسر شمال آفریقا را در بر گرفت. سرداران سپاه اسلام در آن ناحیه موسی بن نصیر و طارق بن زیاد بودند. طارق در سال ۹۱ هجری مسلمانان را به سرزمین اندلس هدایت کرد و در آنجا قشون امپراطوری اندلس از نیروهای تحت فرماندهی او شکست خوردند و این کشور به دست مسلمانان افتاد. در شرق اسلامی نیز فتوحات در محدوده وسیعی ادامه یافت و اسلام در دورترین نقاط در ماوراءالنهر نفوذ یافت. (۲)

با روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز (۹۹ _ ۱۰۱ ه_) وی دست به اصلاحاتی

۱- تاریخ یعقوبی، همان ، ص ۲۳۳ ؛ تاریخ طبری، همان ، ص ۶۶۷ ؛ مروج الذهب، همان ، ص ۹۵ ؛ الکامل، همان، ص ۲۰۵.

۲- تاریخ یعقوبی، همان، ص۲۴۸- ۲۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹ ؛ الکامل، همان، ص ۲۰۵.

زد، از آن جمله ممنوع کردن سبّ علی بر منابر که از زمان معاویه به بعد رایج شده بود(۱)، دادن خمس به بنی هاشم، و همچنین فدك را (که معاویه به مروان بن حکم بخشیده بود و او هم به پسرش عبدالعزیز بخشیده بود و عمر آن را به ارث برده بود) به فرزندان فاطمه پس داد.(۲)

در سال ۱۰۲ هجری و در روزگار خلافت یزید بن عبدالملک (۱۰۱ _ ۱۰۵ ه_) یزید بن مهلب که از فرماندهان بزرگ دولت اموی بود، در بصره و عراق سر به شورش برداشت. اما سرانجام توسط مسلمه بن عبدالملک سرکوب شد. (۳)

از این زمان بود که عباسیان دعوت مخفیانه خود را آغاز کردند. شاهد مدعای ما هم این است که ابوهاشم در دیداری که در سال ۹۸ هجری با سلیمان داشت، و پس از آن در بازگشت از شام توسط مأمورین وی مسموم شد، قبل از مرگ خود را به محمد بن علی بن عبدالله در «حمیمه» یا به قولی در «شراه» رساند و اسرار دعوت را به او گفت و دعوتگران را به او شناساند و به او خبر داد که خلافت به پسرت عبدالله که از زنی حارثی است می رسد و به او توصیه کرد قبل از سال صدم دعوت را نشر ندهد.(۴) چون سال ۱۰۰هجری فرا رسید محمد بن علی عبدالله، میسره را به عراق و محمد بن خُنَیس و اباعکرمه سراج و حیان عطار را به خراسان فرستاد.(۵)

دوران هشام (۱۰۵ _ ۱۲۵ ه_)(۶) ، پایان عصر طلایی امویان بود. وی فردی

۱- مروج الذهب، همان، ص ۱۸۷؛ الکامل، همان، ص ۲۲۵.

۲- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۲۶۸-۲۶۹.

۳- تاریخ طبری، همان، ۷۶-۸۰.

۴- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۲۵۶؛ الکامل، همان، ص ۲۶۲-۲۶۳.

۵- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۲۷۳؛ تاریخ طبری، همان، ص ۶۶.

۶- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۲۸۴؛ الکامل، ج ۳، ص ۳۰۸.

دوراندیش، خردمند، بردبار، مدبر و سیاستمدار بود. و به قول مورّخان سیاستمداران بنی امیه سه کس بودند: معاویه، عبدالملك و هشام که کار سیاست و حسن سیرت بدو ختم شده بود.(۱) در روزگار وی زید بن علی در کوفه قیام کرد، که به دست یوسف بن عمر، حاکم عراق، در سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ هجری کشته شد. (۲)

در فاصله سال های ۱۲۵ تا ۱۲۶ هجری، سه تن از امویان حکومت کردند که هیچ کدام مردان لایقی نبودند.(۳)

آخرین خلیفه اموی مروان بن محمد(۴)، معروف به مروان حمار (۵) بود. در روزگار وی شورش ها به اوج خود رسید و هواداران عباسی توانستند بر دیگران غلبه کنند. ابومسلم خراسانی که فرماندهی این شورش را در دست داشت،

۱- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۲۸۴ ؛ مرو جالذهب، همان، ص ۲۱۳ ؛ الکامل، همان، ص ۲۰۸.
۲- تاریخ یعقوبی، همان ، صص ۲۹۶-۲۹۸؛ تاریخ طبری، همان ، صص ۲۰۴-۲۰۹؛ الکامل، همان ، ص ۳۸۰-۳۸۲.
۳- امامت و سیاست، ابن قتیبه دینوری ، ص ۳۳۸ ؛ تاریخ یعقوبی، همان، ص ۳۰۸؛ تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، ص ۲۸۵.
۴- تاریخ یعقوبی، همان ، ص ۳۰۳ ؛ تاریخ طبری، همان ص ۲۸۰؛ مروج الذهب، همان، ۲۳۸ ؛ الکامل، همان، ص ۴۳۳.
۵- در وجه تسمیه آن اقوال مختلفی ذکر شده است: الف) حمدالله مستو فی می گوید: او را بدان سبب مروان ح مار خواندند که عرب سر هر صد سال را حمار گوید و در عهد دولت ب نی امیه قرب صد سال باشد . (تاریخ گزیده، حمدالله مستو فی، ص ۲۸۷) ب) مرحوم دهخدا می گوید: او را لقب حمار یا حماره الجزیره دادند به سبب جرأت و شهامتش در کارزارها. (لغتنامه دهخدا، ذیل مروان حمار) ج) مرحوم دکتر فیاض می گوید: از وجوهی که برای این تسمیه گفته اند اصح آن است که گلُی به نام « وردالحمار » را بسیار دوست می داشته است. (تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، ص۱۹۶).

خراسـان را از چنگ امویان در آورد. مروان در منطقه «زاب» در موصل با بنی عباس درگیر شـد و پس از شـکست به شام و از آنجا به مصر گریخت و در همانجا کشته شد. بدین ترتیب حکومت نود ساله امویان خاتمه یافت. (۱)

علل سقوط امویان

امویـان بـا وجود داشـتن چنـدین خلیفه کـارآزموده و با اراده توانسـتند با زور و یا تـدبیر قلمرو اسـلامی را وسـعت دهنـد. آنان توانسـتند در غرب، سراسـر آفریقا و اسپانیا و در شرق تا آن سوی آمودریا و دره سند را فتح کنند و از این حیث حتی حکومت پانصـد و چنـد سـاله عباسـی نتوانست مقـدار قابـل ملاحظه ای بـدان بیفزایـد. حال جای این سؤال مطرح است که چرا آن همه کوشـش در مـدتی کمـتر از آنچـه انتظـار می رفت بی ثمر مانـد؟ به عبـارت دیگر چرا حکـومت امویـان این چنین زود در هم ریخت و سقوط کرد؟

در پاسخ باید گفت علل و عوامل سقوط امویان عبارتند از:

۱- انتخاب دو ولیعهد که موجب ایجاد اختلاف و دشمنی در خاندان اموی گردید و علاوه بر خلفا و نزدیکان آنان، فرماندهان سپاه، فرمانروایان، کارگزاران و دیگر ارکان دستگاه خلافت را در برابر هم قرار داد.

۲ـ طرفدارای متعصبانه امویان از عنصر عربی و تحقیر اقوام دیگر، بهخصوص ایرانیان که به نام موالی انواع سختی ها، تحقیرها و مشـکلات را متحمـل می شدنـد. این سـیاست سـبب شـد تـا ایرانیـان مقیم عراق و نیز کسـانی که در خـود ایران زنـدگی می کردند، از آنان متنفر شده، به احزاب مخالف بپیوندند.

۳- اختلافات قبیله ای میان عرب های جنوبی و شـمالی. از آنجا که دولت اموی بینش سیاسی خود را بر دو اصل عربی گری و قبیله گرایی گذاشته بود،

۱- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۳۲۴-۳۲۵؛ تاریخ طبری، همان،ص ۳۵۳-۳۵۶؛ الکامل، همان، ص۴۹۷-۵۰۰.

نمی توانست پاسخ گوی دشواری های نظام گسترده ای باشد که اقوام و طوایف مختلف می بایست در آن سهیم باشند.

۴- مخالفت و مبارزه احزاب و نهضت های سیاسـی و مذهبی، نظیر شیعیان و خوارج که بخش بزرگی از توان نظامی و سیاسی آنان را نابود کرد یا در معرض نابودی قرار داد.

۵- فرو افتادن دولتمردان اموی در لـذات دنیوی و افراط در عیاشـی و خوشـگذرانی که این امر آنان را از پرداختن به امور مهم دولت باز داشت.(۱)

۲ _ عصر عباسی

اشاره

عباسیان که بیش از پنج قرن بر جهان اسلام حکم راندند، کار خود را از دعوت سازمان یافته ای از اوایل قرن دوم هجری آغاز کردنـد. در واقع ریشه دعوت عباسیان به فعـالیت هـای محمـد حنفیه و فرزنـدش ابوهاشم باز می گردد. در دوران امام باقر و پس از مرگ ابوهـاشم در سال ۹۸ ه_ـ، محمد بن عبدالله عباسـی رهبری دعوت را دست گرفت و دعوت شـکل رسمی به خود گرفت.(۲) او به مبلغین خود دسـتور داد که خراسان را مرکز دعوت قرار دهنـد و با شـعار «الرضا من آل محمـد» فعالیت تبلیغی خویش را آغاز کنند. تا این که در سال ۱۲۵ ه__ درگذشت و طبق وصـیت او، فرزندش ابراهیم امام، رهبری دعوت را بر عهده گرفت. (۳)

۱- تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۲۴ ۴۳۲ ؛ دولت امویان، سهیل طقوش، ترجمه: حجت الله جودکی، ص ۱۹۲ ۲۰۹ ؛ تاریخ ایران (از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی)، ج ۱، ص ۲۲۴ ؛ تاریخ خلافت عباسی، سید احمد رضا خضری، ص ۴.

۲- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۲۹۸ ، تاریخ طبری، همان، ص ۶۶ ؛ الکامل، همان، ص ۲۶۲-۲۶۳.

۳- امامت و سیاست، ابن قتی به دینور ی، ترجمه سید ناصر طباطبا ئی، ص ۳۳۷ ؛ تاریخ طبر ی، همان ، ص ۲۳۲.

ابراهیم بـا نوشـتن نـامه هـای فراوانی برای سـران و چهره های متنفـذ خراسان و به دنبال آن، فرسـتادن ابومسـلم، دعوت را وارد مرحله تازه ای نمود. قیام مسـلحانه ابومسلم و تلاش های پی درپی او در خراسان و ابوسلمه خلال در عراق که عباسیان آنان را به ترتیب «امیر آل محمـد» و «وزیر آل محمـد» لقب داده بودنـد موجب شـد سـرانجام، بنی عبـاس، امویـان را در سـال ۱۳۲ ه‍ـ شکست دهند و در ربیع الاول همان سال، با ابوالعباس سفاح به عنوان خلیفه بیعت شد. (۱) این بیعت، سرآغاز حکومت پانصد و چند ساله عباسیان شد تا این که در سال ۶۵۶ هجری با مرگ مستعصم به پایان رسید و به دست مغولان از بین رفت.

خلفای عصر اول عباسی

۱- سفاح (۱۳۲ _ ۱۳۶ ه‍ـ. ق)

۲- منصور (۱۳۶ _ ۱۵۸ ه‍ـ. ق)

۳- مهدی (۱۵۸ _ ۱۶۹ ه‍ـ. ق)

۴- هادی (۱۶۹ _ ۱۷۰ ه‍ـ. ق)

۵- هارون (۱۷۰ _ ۱۹۳ ه‍ـ. ق)

۶- امین (۱۹۳ _ ۱۹۸ ه‍ـ. ق)

۷- مأمون (۱۹۸ _ ۲۱۸ ه‍ـ. ق)

۸- معتصم (۲۱۸ _ ۲۲۷ ه‍ـ. ق)

۹- واثق (۲۲۷ _ ۲۳۲ ه‍ـ. ق)

مورخان حکومت عباسـی را بر اساس نیروهای خلافت و تحول اوضاع سیاسـی و شـکوفایی زنـدگی فرهنگی و فکری به چهار دسته تقسیم کرده اند:

۱- امامت و سیاست، ص ۳۴۱ ۳۴۷ ؛ تاریـخ یعقوبی، همان، ص ۳۲۲ ۳۲۹ ؛ تاریـخ طبری، همان، ۳۴۴-۳۵۴ ؛ مروج الذهب، همان، ۲۴۳ ۲۵۸ ؛ الکامل، همان، ص ۳۸۸ ۳۸۹ و ۴۸۷.

عصر اول: دوران نیرومندی، گسترش و شکوفایی (۱۳۲– ۲۳۲ه_).

عصر دوم: دوران نفوذ ترکان (۲۳۲ _ ۳۳۴ ه_).

عصر سوم: دوران نفوذ آل بویه ایرانی (۳۳۴ _ ۴۴۷ ه_).

عصر چهارم: دوران نفوذ سلجوقیان ترک (۴۴۷ _ ۶۵۶ ه_).

از میان چهار عصر فوق، فقط عصر اول مورد بحث ما است. نیرومندی خلافت، استقلال کامل آن و متمرکز بودن نیروهای بالای حکومت در دست خلفا از ویژگی های آن عصر است.

ابوالعباس سفاح (۱۳۲ _ ۱۳۶)، بیشتر ایام خویش را به سرکوبی امویان و سردارانی که با آنها همکاری داشتند، گذرانید و ریشه امویان را چنان قطع کرد که از این خاندان جز عبدالرحمان داخل که به اندلس گریخت، کسی از دست وی جان سالم به در نبرد. او حتی ابوسلمه خلال را که نقش به سزایی در براندازی خلافت اموی و برقراری خلافت عباسی داشت، به قتل رساند. (۱)

وی در حالی که با پایه گذاری حکومتی ستمگر، در عمل سلطنت امویان و تمام راه و رسم ایشان را ادامه می داد و در همان حال مدعی برانداختن جور و بیداد امویان نیز بود، حدود چهار سال پس از نشستن بر مسند خلافت، در ذی الحجه سال ۱۳۶ هجری درگذشت.

با روی کار آمدن منصور (۱۳۶ _ ۱۵۸ ه_)، وی در ادامه سیاست های برادرش، به قتل و کشتار و اسارت و شکنجه همه مخالفان امروز و همراهان دیروز مبادرت ورزید. او با سه مشکل عمده روبه رو بود:

۱) شورش عمویش عبدالله بن علی؛ ۲) افزایش قدرت و نفوذ ابومسلم؛ ۳)

۱– امامت و سیاست ، ص ۳۴۹–۳۵۰ ؛ تاریخ یعقو بی، همان ، ص ۳۳۴–۳۳۷ ؛ تاریخ طبر ی، همان، ص ۳۵۸ ۳۶۰ ؛ الکامل، همان، ص ۵۰۳–۵۰۶.

قیام های علویان (نفس زکیه و برادرش ابراهیم)(۱).

برای مقابله با مشکل اول، ابومسلم را روانه جنگ با عبدالله بن علی کرد و بدین نحو از شر او رهایی یافت(۲). برای حل مشکل دوم، در سال ۱۳۷ با حیله ای، ابومسلم را به دربار خود کشاند و به قتل رساند(۳).

قتل ابومسلم، موجب بروز حرکت هایی به خونخواهی وی در خراسان شد که عبارتند از: شورش سنباد (۱۳۷ ه_)(۴) ؛ شورش اسحاق ترک؛ شورش راوندیه (۱۴۱ ه_)(۵) و شورش استاد سیس (۱۵۰ ه_)(۶).

از شر مشکل سوم خود نیز در سال ۱۴۵ ه_ با سرکوبی قیام محمد و ابراهیم خلاصی یافت(۷).

بدین ترتیب وی توانست کلیه مخالفان خود را سرکوب کند و در اصل، باید وی را مؤسس خلافت عباسیان دانست. او با تأسیس بغداد، در سال ۱۴۵ ه_ پایتخت را بدانجا منتقل کرد(۸).

با روی کار آمدن مهدی (۱۵۸ _ ۱۶۹ ه_) وی بر خلاف پدرش منصور، دست به اصلاحاتی زد تا مردم به سوی حکومت جذب شوند. به همین منظور دستور داد اموالی را که پدرش به زور از مردم گرفته، به صاحبانش بازگردانند و آنان را

۱- دولت عباسیان، سهیل طقوش، ترجمه: حجت الله جودکی، ص ۴۰.

۲- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۳۳۷ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۴۰۰-۴۰۳.

۳- امامت و سیاست، ص ۳۶۲ ، اخبارالطوال، ص ۴۲۲ ؛ تاریخ یعقوبی، همان، ص ۳۵۵-۳۵۶ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۳۸۴ ۳۸۵ ؛ مروج الذهب، همان، ص ۲۹۴ ۲۹۵ ؛ الکامل، همان، ص ۵۶ -۵۸.

۴- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۳۵۶-۳۵۷ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۳۸۸ ؛ الکامل، همان، ص ۵۳۵.

۵- تاریخ طبری، همان، ۳۹۵-۳۹۶ ؛ الکامل، همان، ۵۴۷-۵۴۸.

۶- تاریخ طبری، همان، ص ۴۹۵-۴۹۶ ؛ الکامل، همان، ص ۶۰۳-۶۰۴.

۷- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۳۶۸-۳۷۲ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۴۲۲-۴۴۲ و ۴۶۱-۴۷۲ ؛ مروج الذهب، همان، ص ۲۹۸-۳۰۱ ؛ الکامل، همان، ص ۵۶۳-۵۸۷.

۸- تاریخ طبری، همان، ص ۴۹۴.

خشنود ساخت. همچنین از قتل و آزار فرزندان ابوطالب جلوگیری و آنان را از زندان آزاد کرد و برای هر کدام هدایا و مقرریهایی تعیین نمود(۱).

در دوران خلافت مهدی و پسرش هادی (۱۶۹ _ ۱۷۰) شورش ها و قیام هایی یا از ناحیه علویان و یا از ناحیه غیر علویان صورت گرفت که از آن جمله می توان موارد زیر را نام برد:

۱) شورش یوسف البرم، در خراسان.

۲) شورش مقنع که در واقع به خونخواهی ابومسلم و در فاصله سال های ۱۵۹ تا ۱۶۳ ه_ صورت گرفت.

۳) شورش عبدالسلام خارجی در فاصله سال های ۱۶۰ تا ۱۶۲ ه_ در منطقه جزیره.

۴) قیام حسین بن علی (شهید فخ) در سال ۱۶۹ ه_ در مدینه(۲).

هارون (۱۷۰ _ ۱۹۳)، مقتدرترین خلیفه عباسی است و عصر وی، دوران طلایی حکومت عباسی است. در زمان او نیز شورش ها و قیام های زیادی یا از ناحیه علویان و یا از ناحیه خوارج صورت گرفت.

از آن جمله یحیی بن عبدالله در سال ۱۷۶ ه_ در منطقه دیلم قیام کرد که با مکر و حیله فضل بن یحیی تسلیم شد(۳). در منطقه جزیره در سال ۱۷۸ ه_ ولید بن طریف شاری(۴) و همچنین شورش حمزه آذرک در سال ۱۸۵ ه_ در بادغیس و

۱- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۳۹۴.

۲- تاریخ یعقوبی، همان، ۳۹۷ و ۴۰۷ ؛ تاریخ طبر ی، همان ، ص ۵۵۳-۵۵۴ و ۵۶۱-۵۶۸ و ۵۹۶-۶۰۱ الکامل، همان، ص ۶۴۰ و ۶۴۵ و ۶۴۹ وج ۴، ص ۱۱-۱۴.

۳- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۴۱۲ ؛ تاریخ طبری، همان، ۵۲۸-۵۲۹ ؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۴۴۷-۴۶۷ الکامل، همان، ص ۳۲-۳۳.

۴- تاریخ یعقو بی، ه مان، ۴۱۶ . سال خروج را ۱۷۹ ذکر م ی کنـد؛ تاریخ طبر ی، همان ، ص ۶۳۷ ؛ الکامل، همان، ص ۴۳-۴۴.

کابل(۱). علی رغم گستردگی این شورش ها، هارون توانست همه آنها را سرکوب کند و این قدرت و اقتدار او را می رساند.

علاوه بر شورش ها، از وقایع مهم دیگر زمان هارون می توان موارد زیر را نام برد:

۱) تشکیل دولت شیعی ادارسه در شمال آفریقا. قیام یحیی بن عبدالله در منطقه دیلم ثمره ای نداشت، اما برادرش ادریس، که از واقعه فخ جان سالم به در برد، از طریق مصر، خود را به مغرب رساند و چون بربران منطقه «زناته» اطراف او را گرفتند، توانست حکومت مستقلی به نام ادریسیان را در آن منطقه تأسیس کند(۲). و این نخستین حکومت علوی بود که از بدنه خلافت عباسی جدا می شد.

۲) تکشیل دولت نیمه مستقل اغالبه، پس از استقلال کامل ادریسیان و نا امیدی عباسیان از سرکوب آنان، هارون برای آن که از خطر حملات آنها در امان بماند، به ابراهیم بن اغلب اجازه داد تا با اختیارات بسیار بر افریقیه حکمرانی کند(۳). بدین ترتیب حکومت نیمه مستقل اغالبه روی کار آمد و بین دولت ادارسه و دولت عباسیان حائل شد.

۳) سقوط برامکه که در این زمان از قدرت و نفوذ بسیاری برخوردار بودند(۴).

هارون سه ولیعهد بعد از خودش قرار داد، ابتدا محمد امین، سپس عبدالله مأمون و بعد از او هم قاسم را برگزید(۵). اما وقتی امین روی کار آمد بنا به تحریک

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۴ ؛ الکامل، همان، ص ۶۰-۶۱.

۲- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۴۰۷ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۳ ؛ الکامل، همان، ص ۱۳-۱۴.

۳- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۴۱۷-۴۱۸ ؛ الکامل، همان، ص ۵۳.

۴- تاریخ یعقوبی همان، ص ۴۳۰-۴۳۲ ؛ التنبیه و الاشراف، عل ی بن حسین مسعود ی، ص ۳۱۵ ؛ تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون، ج ۳، ص ۲۸۰-۲۸۱.

۵- تاریخ طبری، همان، ص ۶۵۱ ؛ التنبیه و الاشراف، ۳۱۵ ؛ تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، ص ۳۳۱.

برخی افراد مثل علی بن عیسی و فضل بن ربیع، مأمون را از ولیعهدی عزل کرد(۱).

این امر موجب نبرد میان دو برادر و در نتیجه ضعف حکومت عباسی گردید. شورش و نافرمانی سراسر قلمرو عباسیان را فرا گرفت و چنان گسترده شد که به جرأت می توان گفت امین تنها بر بغداد فرمان می راند و مأمون هم فقط بر خراسان، و در هر ایالت و شهر و منطقه ای شخصی و گاهی عده ای هوس حکومت کردند(۲).

پس از موفقیت مأمون در غلبه بر امین، تنها خطر جدی که خلافت عباسی را تهدید می کرد، قیام علویان بود، زیرا مردم بهویژه در عراق و خراسان دوستدار و علاقهمند به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند و در هر جا و هر زمان که یکی از آنان علم مخالفت برمی افراشت، به سرعت گروهی از مردم گرد وی را می گرفتند(۳).

مأمون که از فرجام قیام های علویان نسبت به خلافت و حکومت خویش بیمناک بود، برای فرو نشاندن آنان، دست به اقدامی کاملاً تازه و بدیع زد. بدین ترتیب که امام رضا را از مدینه به مرو احضار و در دوم رمضان سال ۲۰۱ هـ پس از اینکه مقام خلافت را نپذیرفت به اجبار او را ولیعهد و جانشین خود کرد و رنگ سبز را جایگزین رنگ سیاه ساخت(۴).

علاوه بر قیام ها و شورش هایی که از سوی علویان مثل ابن طباطبا در سال ۱۹۹ هـ در کوفه و محمد بن جعفر در سال ۲۰۰ هـ در حجاز و... صورت گرفت، شورش های دیگری نیز از سوی غیر علویان در دوران وی به وقوع پیوست که

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۰ ؛ الکامل، همان، ص ۹۹.

۲- عباسیان از بعثت تا خلافت، محمد الله اکبری، ص ۹۷.

۳- تاریخ یعقوبی، همان، ۴۶۱-۴۶۲.

۴- همان، ص ۴۶۵ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۱۳۷ ؛ مروج الذهب، همان، ص ۴۴۱ ؛ الکامل، همان، ص ۱۶۲.

عبارت بودند از:

۱) شورش نصر بن شبث: وی در سال ۱۹۸ ه_ به دلیل تمایل مأمون به خراسانی ها و به طرفداری از محمد امین در شمال حلب شورش کرد(۱).

۲) شورش بابک خرمدین: این حرکت، یک حرکت دینی سیاسی بود و خطرناک ترین حرکتی بود که حکومت عباسی از آغاز پیدایش با آن روبهرو شد. گسترش، سامان دهی تبلیغاتی، مهارت رهبری و ارتباط آن با غیر ایرانی ها از ویژگی های این حرکت بود(۲).

وی در سال ۲۰۱ ه_ در آذربایجان سر به شورش برداشت و گرچه مأمون چندین بار برای سرکوبی آنها سپاه فرستاد، ولی آنان شکست خوردند و بدون این که بتواند آنان را سرکوب کند در سال ۲۱۸ ه_ درگذشت(۳). ماجرای بابک در دوران معتصم شدت بیشتری یافت. تا این که در سال ۲۲۲ ه_ دستگیر و به قتل رسید(۴).

یکی دیگر از وقایع مهم زمان مأمون جدایی خراسان به فرماندهی طاهر بن حسین از پیکره خلافت بود. وی فرمانده سپاه مأمون بود که از طرف او به امارت خراسان منصوب شد. با توجه به اختلافاتی که بین او و مأمون وجود داشت وی در سال ۲۰۷ ه_ نام مأمون را از خطبه نماز جمعه انداخت(۵) و بدین گونه اعلام استقلال نمود. گرچه خودش نتوانست بهره ای از این کارش بگیرد و ناگهان (به

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۱۶۵-۱۶۶ ؛ الکامل، همان، ص ۱۴۴-۱۵۱.

۲- دولت عباسیان، ص ۱۵۴.

۳- تاریخ طبری، همان، ص ۱۳۹.

۴- تاریخ یعقو بی، همان، ص ۴۹۸-۴۹۹ ؛ تاریخ طبر ی، همان، ص ۲۱۶-۲۱۸ ؛ مروج الذهب ، همان، ص ۴۶۹.

۵- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۴۷۷ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۱۶۲-۱۶۳ ؛ الکامل، همان، ص ۱۸۳-۱۹۶.

قولی در همان شب) درگذشت اما بعد از او فرزندانش در خراسان و...به صورت نیمه مستقل حکومت کردند.

با روی کار آمدن معتصم در سال ۲۱۸ هـ، از آنجا که درگیری های شدیدی میان عرب ها از یک سو و ایرانی ها از سوی دیگر جریان داشت، موجب شد او به هیچ یک از نیروها اعتماد نکند و برای حفظ و بقای خلافتش نیروهای ترک را وارد صحنه سیاست کند. و پست ها و منصب های مهم نظامی را به آنان سپرد(۱).

چون جمعیت ترکان در بغداد زیاد شد و آنان مردم را مورد اذیت و آزار قرار دادند، این امر موجب شورش مردم علیه آنان و گاه سبب کشتن برخی از آنان شد، معتصم درصدد برآمد جهت رفع این مشکل در شهر دیگری غیر از بغداد مستقر شود و پس از گشت و گذار سرانجام سامرا را برگزید و پس از اتمام ساخت و ساز، پایتخت را بدانجا انتقال داد(۲) از این زمان بود که خلافت عباسی رو به زوال و ضعف نهاد.

در یک جمع بندی کلی در مورد عصر اول عباسی می توان گفت:

حکومت عباسی در دوره نخستین خود، شاهد مخالفت های مختلف داخلی برای دست یابی به قدرت بود که به درگیری های خونین منجر شد، مثل خروج عبدالله بن علی بر منصور. پس از آن شاید خطرناک ترین درگیری که عصر اول عباسی شاهد آن بود، نزاع امین و مأمون باشد.

خلفای عباسی در خلال عصر اول با مخالفت عموزادگان علوی خود روبه رو شدند؛ کسانی که به هنگام پشتیبانی از دعوت، تصور می کردند خلافت به آنان واگذار خواهد شد؛ اما هنگامی که عباسیان حکومت را به خود اختصاص دادند، آنان که حق خود را غصب شده می دیدند دست به قیام های مسلحانه زدند.

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۲۰۵-۲۰۶؛ تاریخ خلافت عباسی، ص ۹۱.

۲- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۴۹۷-۴۹۸؛ مروج الذهب، همان، ص ۴۶۶-۴۶۸.

همچنین عباسیان با حرکت های نژادپرستانه ایرانی در مخالفت با حکومت عربی، مثل بابکیه و خرمیه بهویژه بعد از رهایی از دست ابومسلم خراسانی روبه رو شدند.

گرچه حکومت عباسی به تثبیت قدرت خود در مغرب پرداخت؛ اما مدتی بعد اندلس در اقدامی در خور توجه به فرماندهی عبدالرحمان داخل اموی از آن جدا شد. و ادریسیان نیز اندکی بعد مغرب دور را مستقل کردند. این مسئله عباسیان را به تلاش واداشت تا مناطق دیگری را که در حکومت آنان برای جدایی تلاش می کردند، به طور رسمی به حکومت پیوند دهند. ولایت ابراهیم بن اغلب از سوی هارون در افریقیه و طاهر بن حسین در خراسان از این نوع است.

از دیگر ویژگی های این دوره از حکومت عباسی نفوذ ایرانی ها در دربار خلافت بود. آنان بر بسیاری از کارها سیطره یافتند و از آغاز دوره منصور وزیران و فرماندهان ایرانی عهده دار کارها بودند تا این که هارون به دفع وزیران برمکی پرداخت. پس از پیروزی مأمون بر امین، بار دیگر کفه قدرت به نفع ایرانیان سنگین شد و خاندان بنی سهل، جایگاه بلندی در دوران مأمون به دست آوردند. معتصم به این باور رسید که باید عنصر جدیدی را وارد صحنه کند، از این رو اطرافیان، کارگزاران، وزیران و فرماندهانش را از ترکان برگزید و بدین وسیله بر نفوذ ایرانیان غلبه کرد.

عباسیان با این که در عصر اول با مشکلات داخلی و خارجی روبه رو بودند، اما این مسئله آنان را از ارتقای حکومت خود به سطح بالایی از توانمندی سیاسی و تمدنی باز نداشت. آنان شهر بغداد را در زمان منصور و سامراء را در زمان معتصم ساختند.

فصل دوم: قیام های شیعی (در سه قرن اول هجری)

اشاره

قیام مقدس حسین بن علی□ و واقعه جان خراش کربلا، علیه دستگاه بیدادگر بنی امیه، ریشه اصلی قیام ها و نهضت های انتقام جویانه بر ضد خیانتکاران و غاصبین اموی گردید.

قیام امام حسین□ و فاجعه عاشورا مشعلی بود که هرگز خاموشی نداشت و آن حضرت این مشعل را به پرچمداران نهضت های آزادی بخش و مجاهدین راه خدا داد. پس از قیام امام حسین□، قیام های مسلحانه و خونینی بر ضد دشمنان اسلام، به عنوان خون خواهی حسین و شهیدان راه خدا به وقوع پیوست که بالاخره منجر به هلاکت گروه زیادی از بنی امیه و سقوط آنان گردید.

پس از کشته شدن حسین بن علی□ و یارانش، چنان موج نفرت و بغض و عداوت بر ضد دشمنان اهل بیت□ بالا گرفت که تاریخ کمتر چنین حرکتهای انتقام جویانه ای را به یاد دارد.

در واقع می توان گفت خون مقدس امام حسین□ و یارانش که به ناحق در

سرزمین کربلا ریخته شد، همانند آب حیاتی بود که در کالبدهای خشک و مأیوس جاری شد و منشأ قیام های زیادی گردید و از آن روز به بعد، مبارزات خونین شیعه آغاز گردید. تا جایی که برخی مورخین می گویند:

«فاجعه کربلا، سبب جان گرفتن و بالندگی شیعه و افزایش هواداران آن مکتب گردید به طوری که می توان ادعا کرد آغاز حرکت شیعه و ابتدای ظهور آن، روز دهم محرم بود»(۱).

از این رو در این فصل، قیام هایی را که پس از قیام امام حسین، در دوره اموی و عباسی به وقوع پیوستند، به طور اجمال و اختصار شرح می دهیم. در همین جا بیان می داریم با توجه به کثرت قیام های شیعیان در این محدوده زمانی، از قیام های صورت گرفته در دوره اموی فقط به قیام های توابین و مختار که نتیجه و پیامد قیام امام حسین بودند و قیام زید بن علی با توجه به شخصیت وی و تأثیری که قیام او در براندازی امویان داشت، و از دوره عباسی نیز به مهمترین آنها؛ یعنی قیام نفس زکیه و برادرش ابراهیم، شهید فخ، یحیی بن عبدالله، ابراهیم بن طباطبا و محمد بن قاسم اشاره می کنیم.

۱ _ قیام توابین (۶۵ ه_)

اشاره

قیام توابین(۲) (۶۵ ه)

شیعیان کوفه(۳) که پس از شهادت حسین بن علی در باتلاق گناه و تقصیر

۱- تاریخ عرب، فیلیپ خوری حتی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۲۴۷-۴۲۸.
۲- علت نامگذاری آنان به توابین (توبه کنندگان) این است که برخی از آنان از جمله خود سلیمان از و تشکیل خلافت، از آن حضرت برای آمدن به عراق کسانی بودند که برای یاری از امام حسین دعوت کرده بودند، اما وقتی امام در کربلا محاصره شد به کمک و یاری او نشتافتند . پس از این عمل خویش پشیمان بودند و توبه کردند و بدین جهت « توابین » نام گرفتند.
۳- این شهر در سال ۱۷ ق به دست سعد بن ابی وقاص و به دستور عمر، به منظور ایجاد یک پادگان نظامی برای پیگیری فتوحات اسلامی در داخل ایران ساخته شد . فتوح البلدان، ابوالحسن بلاذری ،۲۷۲- ص ۲۷۱.

فرو رفته و دچار احساس عمیق ندامت و پشیمانی شده بودند تصمیم گرفتند با انتقام گرفتن از قاتلین آن حضرت و جانبازی در این راه، کوتاهی خود را جبران کننـد. از این رو آنان از همان سال ۶۱ هجری به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی و برخی دیگر از سـران و بزرگـان شـیعه چـون مسیّب نَجَبـه فزاری، عبـدالله بن سـعد ازدی، عبـدالله بن وال تیمی و رفـاعه بن شـداد بجلی در تدارک سپاه و نیرو برآمدند(۱).

اهدافی را که توابین از قیام خویش دنبال می کردند می توان چنین برشمرد:

۱ــ جبران گناهان ۲ــ انتقام از قاتلین امام حسین ۳ــ بازگرداندن حق اهل بیت ۴ ــ برپا داشتن حق و نابود کردن باطل، پیروی از قرآن، سنت و خون خواهی اهل بیت(۲).

چگونگی و سرانجام قیام

بالاـخره یـک سـال پس از مرگ یزیـد و در سـال ۶۵ هجری سـلیمان بـن صـرد همراه بـا چهـار هزار تن بـا شـعار «یـا لثـارات الحسین»(۳) کنار قبر امام حسین جمع شدنـد و پس از ناله و انابه با آن حضـرت پیمان بسـتند که یا به او ملحق شوند یا انتقام خون او را بگیرنـد و سـپس راهی شام شدنـد. عبیـدالله بن زیاد نیز با سـپاه عظیمی از شام مأمور سـرکوب این قیام شد. نیروهای توابین در منطقه عین الورده(۴) با دشمن روبهرو شدند، ابن زیاد فرمانده کل نیروهای شام بود و افراد

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۰ ؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۷ ؛ الکامل، ج ۲، ص ۶۲۴-۶۲۵.

۲- انّا نـدعوکم الی کتاب الله و س نه نبیه و الطلب بـدماء اهل بیته و الی الجهاد المحلین و المارقین » تاریـخ طبری، همان، ص ۳۹۴-۳۹۵.

۳- ای خون خواهان حسین.

۴- نام شهر کوچکی است بر راه عراق به شام. (معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۴، ص ۱۸۰).

دیگری چون حصین بن نمیر تمیمی، شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری، ادهم بن محرز باهلی، ربیعه بن مخارق غنوی و جبله بن عبدالله خثعمی نیز به عنوان معاونان و فرماندهان سپاه او بودند. نبرد میان دو گروه در حالی که از حیث شمار نفرات و نیز از نظر ساز و برگ با هم برابر نبودند آغاز شد. توابین در ابتدا توانستند تلفات سنگینی بر شامیان وارد آورند، اما با کشته شدن سلیمان و شمار زیادی از توابین جنگ به سود عبیدالله خاتمه یافت و باقیمانده توابین نیز به کوفه بازگشتند(۱).

۲ _ قیام مختار (۶۶ ه_)

اشاره

مختار فرزند ابوعبید ثقفی(۲) در سال اول هجرت در مدینه به دنیا آمد(۳). وی در جریان واقعه کربلا در زندان بود و پس از آن مدتی در کوفه و چندی در مکه به سر برد. او در جریان قیام توابین در کوفه حضور داشت، اما با دیدگاه رهبران آن مخالف بود؛ زیرا رهبر آنان سلیمان را فاقد تدابیر نظامی لازم برای رهبری یک قیام می دانست و نیز آنان با داشتن روحیه شهادت طلبی خود را به دست سرنوشت سپرده بودند. بدین جهت وی در قیام آنان شرکت نکرد.

چگونگی و سرانجام قیام

باشکست قیام توابین بازماندگان آنان به کوفه بازگشتند. مختار که در این زمان

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ۱۹۹؛ مروج الذهب، همان، ص۹۸-۹۹؛ الکامل، همان، ۶۲۷-۶۴۵.

۲- ابوعبید پدر مختار از فرماندهان بزرگ اعراب مسلمان علیه ایران ساسا نی بود که در جنگ جسر پیش از قادسیه به شهادت رسید.

۳- ذوب النضار فی شرح الثار، جعفر بن محمد الحلی « ابن نما » ص ۶۰ ؛ بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۴۵ ، ص ۳۵.

به دلیل توطئه عمّال ابن زبیر در زنـدان به سـر می برد، به طور سـرّی نامه ای برای باقیمانـده توابین و از جمله رفاعه بن شداد و دیگران فرستاد، آنان پس از خواندن نامه به او پیغام دادند که برای قیامی مجدد آماده اند(۱).

مختار با وساطت عبدالله بن عمر شوهر خواهرش آزاد شد و پس از آن دعوت خود را علنی کرد. بسیاری از بزرگان شیعه کوفه چـون عبـدالرحمان بن شـریح، سـعید بن منقـذ، سـعر بن ابی سـعر، اسود بن جراد کنـدی، قـدامه بن مالـک و...از وی حمـایت کردنـد(۲). سـرانجام حـدود یک سال پس از قیام توابین، با شـعار «یا لثارات الحسـین» و «یا منصور أَمِت» به مقر حکومت کوفه حمله کرده و والی ابن زبیر را اخراج کرد و حکومت شیعی تشکیل داد(۳).

از جمله اقـدامات مهم مختـار در مـدتی که حکومت کوفه در دسـتش بود، کشـتن شـمار زیـادی از قـاتلین امـام حسـین بود. همچنین اشـراف کوفه را که علیه او دست به شورش زده بودنـد یـا به قتـل رسانـد و یا عرصه را چنان برای آنان تنگ کرد که مجبور شدند از کوفه فرار و به مصعب بن زبیر در بصره بپیوندند(۴).

مختار پس از قلع و قمع قاتلین امام حسـین لشـکری را به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر به مقابله سـپاه شام که به فرماندهی عبیـدالله بن زیـاد و از طرف عبـدالملک بن مروان (۶۵ ـ ۸۶ هـ) در حوالی موصل مسـتقر شـده بودنـد، فرسـتاد. در این نبرد، شامیان شکست خورده و ابن زیاد نیز کشته شد(۵).

مصعب بن زبیر که از سوی برادرش عبدالله حاکم بصره شده بود با تحریک

۱- تاریخ طبری، همان، ۴۳۳ ؛ ذوب النضار فی شرح الثار، ص ۹۲ ؛ بحارالانوار، همان، ص ۳۶۳.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۴۳۶-۴۳۷ ؛ الکامل، همان، ص ۶۶۳ ؛ ذوب النضار، ص ۹۴-۹۶.

۳- تاریخ طبری، همان، ص ۴۴۸-۴۴۹ ؛ الکامل، همان، ۶۶۵-۶۷۱.

۴- اخبارالطوال، ص ۳۴۰-۳۴۳ ؛ نها یه الارب، شـهاب الـدین احمد نویر ی، ترجمه : محمود مهدو ی دامغانی، ج ۶، ص ۳۰-۳۲.

۵- تاریخ طبری، همان، ص ۴۷۶-۴۷۸.

اشراف فراری کوفه که به او پناه آورده بودند با سپاه انبوه به جنگ مختار آمد. مختار نیز لشکری را به فرماندهی احمر بن شمیط برای مقابله با آنان اعزام کرد اما با کشته شدن فرمانده، تلفات سختی بر سپاه مختار وارد شد و تعداد کمی از آنان توانستند خود را به کوفه برسانند. پس از آن خود مختار نیز با لشکری به مقابله نیروهای مصعب شتافت، اما این نبرد نیز به سود مصعب خاتمه یافت و مختار با باقیمانده یاران خود که در حدود هفت هزار نفر بودند، به کوفه برگشتند. مختار تا آخرین لحظه مقاومت کرد تا این که سرانجام همراه جمعی از یاران خود در سال ۶۷ هجری کشته شدند(۱).

۳ _ قیام زید بن علی (۱۲۱ یا ۱۲۲ ه_)

اشاره

زید فرزند امام سجاد فردی عابد، پرهیزگار و فقیهی بخشنده و شجاع بود که با هدف امر به معروف و نهی از منکر و خونخواهی امام حسین و با شعار «یا منصور امت» قیام کرد(۲).

وی پس از پشت سر گذاشتن درگیری های لفظی با هشام بن عبدالملک (۱۰۵ _ ۱۲۵ ه_) تصمیم گرفت علیه وی دست به قیام بزند. از این رو به کوفه رفت و با شیعیان ارتباط برقرار کرد و در حدود پانزده هزار نفر از آنان با او بر پایه عمل به کتاب خدا، سنت رسول خدا و جهاد با ستمگران و دفاع از مظلومان بیعت کردند. پس از آن افرادی را به سوی مناطق سواد و موصل فرستاد تا مردم آن نواحی را نیز به سوی او دعوت نمایند(۳).

۱- انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری ، ج ۶، ص ۴۳۹-۴۴۰ ؛ تاریخ یعقو بی، همان، ص ۲۰۱-۲۰۸ تاریخ طبری، همان، ص ۴۹۰-۴۹۱ ؛ الکامل، همان، ص ۶۷۳-۶۸۰.

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۳۳-۴۳۴ ؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۶ ؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۱۵۸ ؛ عمده الطالب، ابن عنبه، ص ۲۵۶.

چگونگی و سرانجام قیام

پس از بیعت مردم کوفه و شـهرهای مـدائن، بصـره، واسط، موصل، جزیره، ری، گرگان و خراسان با زیـد که تعداد آنها را در حدود چهل هزار نفر ذکر کرده اند(۱) ، قرار بر این شد تا شب چهارشنبه اول صفر سال ۱۲۱ هجری (و به قولی ۱۲۲) در کوفه علیه یوسف بن عمر دست به قیام بزننـد. اما شـهادت دو تن از یاران و آگاهی دشـمن از زمان قیام، موجب شد تا زید زودتر از وقت مقرر قیام خود علنی کنـد. همین مسئله سبب شد تا همه شـیعیان در روز قیام نتوانند به او بپیوندند و فقط در حدود چهار صـد نفر به او پیوسـتند. سـرانجام پس از دو روز درگیری و مقـاومت در کوچه هـای کوفه، تیری به پیشانی او اصابت کرد و به شهادت رسـید و قیام با شـکست مواجه شـد. گرچه با همه تدابیری که یاران زید برای حفظ حرمت بدن او انجام دادند؛ حاکم کوفه بر جسد زید دست یافت و آن را از گور بیرون آورده، سـر از تنش جدا ساختند و پیکرش را در محله کناسه کوفه به دار آویختند و تا سال ها بر چوبه دار نگاه داشتند(۲).

مشاهیر و یاران حامی زید

شمـاری از علمـا و فقهـا به طور مسـتقیم یا غیر مسـتقیم، در قیام زیـد شـرکت داشـتند و یا به شـگل های دیگری به وی کمک کردند.از معروف ترین آنها، ابوحنیفه بود. نقل می کنند وقتی زید فضل بن زبیر را به دنبال ابوحنیفه فرسـتاد، ابوحنیفه از فضـل پرسید: از فقها چه کسانی دعوت او را پذیرفته اند؛ وی در

۱- تاریخ طبری، همان.

۲- تاریخ یعقو بی، همان ، ص ۲۹۸ ۲۹۹ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۲۰۵-۲۰۸؛ مروج الذهب، همان ، ص ۲۱۰ ؛ الکامل، ج ۳، ۲۸۰-۲۸۱.

جواب گفت: سلمه بن کهیل، یزید بن ابی زیاد، هارون بن سعد، هاشم بن برید، ابوهاشم رمّانی و حجّاج بن دینار و جمعی دیگر از فقهاء و علماء در این نهضت با زید همراه هستند.

ابوحنیفه، زید را با عظمت یاد کرد و قیام وی را بجا و لازم توصیف نمود و فضل را به نزد زید فرستاد و به او گفت: به زید بگو من پولی دارم، از آن برای خود و یارانت در خرید اسب و زره و سلاح استفاده کنید. سپس پول را داد تا برای زید ببرد، و زید نیز آنها را قبول کرد(۱).

همچنین منصور بن معتمر، سلیمان بن مهران کوفی کاهلی معروف به اعمش، سلیمان بن خالد، مسعد بن کدام، محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، هلال بن خباب قاضی مدائن، قیس بن ربیع، زبید بن حارث ایامی (یامی)، یحیی بن دینار، عبده بن کثیر جرمی، حسن بن سعد، سفیان ثوری و...از جمله کسانی بودند که با زید بیعت کردند(۲).

۴ _ قیام محمد بن عبدالله (۱۴۵ ه_)

اشاره

محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه در سال ۱۰۰ هجری در مدینه به دنیا آمد. وی بسیار زاهد، عابد و اهل تقوا بود، لذا نفس زکیه خوانده می شد(۳) و خاندانش او را مهدی موعود می دانستند(۴).

در اواخر دوران امویان که اوضاع آنها به نابسامانی کشیده شده بود، بنی هاشم از این فرصت استفاده کرده، در موسم حج در دهکده «ابواء» مدفن آمنه مادر

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۹-۱۷۰.

۲- همان، ۱۶۹-۱۷۱.

۳- مروج الذهب، همان، ص ۲۹۸ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۴۲.

۴- مقاتل الطالبیین، همان.

پیغمبر اسلام ، بین راه مکه و مدینه، جلسه ای تشکیل دادند تا برای آینده خود و جهان اسلام تصمیم بگیرند. در این جلسه محمد به عنوان خلیفه آینده معرفی شد و تمام عباسیان از جمله ابراهیم امام، سفاح و منصور و صالح بن علی و تمام علویان جز امام صادق با وی بیعت کردند(۱).

با سقوط دولت اموی در سال ۱۳۲ هجری، بر خلاف مصوبات جلسه ابواء، عباسیان به جای علویان روی کار آمدند و به جای محمد نفس زکیه، با ابوالعباس سفاح به عنوان خلیفه در کوفه بیعت شد(۲).

محمد و برادرش ابراهیم حاضر به بیعت با او نشدند و به طور پنهان فعالیت های خویش را ادامه دادند. سفاح در مورد عدم حضور آنها نگرانی خویش را با پدر آنها عبدالله بن حسن در میان می گذاشت، عبدالله او را اطمینان می داد که پسرانش قصد شورش بر ضد وی را ندارند(۳).

تا زمانی که سفاح زنده بود محمد فعالیت های خودش را پنهانی ادامه داد و از سوی حکومت نیز با مشکلی برخورد نکرد. با روی کار آمدن منصور در سال ۱۳۶ هـ، از آنجا که وی به شدت از حرکت نفس زکیه می ترسید به طور جدی در طلب آنان برآمد، اما با همه تلاش هایی که کرد نتوانست بر آنان دست یابد.

محمد برادرش ابراهیم را به بصره فرستاد و قرار بر این شد که هر دو همزمان با هم در مدینه و بصره قیام را آغاز کنند(۴).

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۴۱۳ ۴۱۵ ؛ الارشاد، همان، ۲۰۵ ؛ مقاتل الطالبیین، ۲۴۲، ۲۶۰-۲۶۳.

۲- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۳۲۲-۳۲۹ ؛ تاریخ طبر ی، همان ، ص ۳۴۴-۳۵۴ ؛ مروج الذهب، همان ، ص ۲۴-۲۵۸ ؛ امامت و سیاست، ص ۳۴۱-۳۴۷.

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۱۹۵.

۴- تاریخ طبری، همان، ص ۴۲۲ ؛ الکامل، همان، ص ۵۶۴ ؛ البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۱۰ ، ص ۳۴۱.

چگونگی و سرانجام قیام

سرانجام محمد در اواخر جمادی الثانی یا اوایل رجب سال ۱۴۵ هجری بدون هماهنگی با برادرش ابراهیم، در مدینه قیام کرد و حاکم مدینه را دستگیر و زندانی کرد. منصور پس از آگاهی از خروج محمد، سپاهی را به فرماندهی ولیعهدش عیسی بن موسی و لشکر دیگری را هم به فرماندهی حمید بن قحطبه برای سرکوبی او اعزام کرد. محمد پس از آگاهی از حرکت نیروهای عباسی با یاران خود به مشورت پرداخت، و قرار بر این شد به تأسی از پیامبر اکرم در اطراف مدینه خندق حفر کنند تا در برابر سپاه عباسی مقاومت کنند. اما با همه مقاومت و سرسختی که محمد و یارانش از خودشان نشان دادند سرانجام وی کشته شد و حمید سر او را نزد منصور فرستاد(۱).

حامیان برجسته محمد

حامیان محمد از بنی هاشم شامل: حسن، یزید، صالح پسران معاویه بن عبدالله بن جعفر، حسین و عیسی فرزندان زید بن علی، قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب، و مرجّی علی بن جعفر بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر. همچنین منذر بن محمد بن زبیر که در میان همراهان محمد، شجاع تر از او کسی نبود. مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر و پسرش عبدالله بن مصعب که مردی شاعر بود و در مدح محمد شعر می گفت و مردم را به خروج با او تشویق می کرد، و ابوبکر بن ابی سبره فقیه، یزید بن هرمز و محمد بن عجلان فقیه مدینه و عبدالواحد بن ابی عون و عبدالله بن عامر اسلمی و عبدالله بن عمر (که از

۱- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۳۶۵-۳۶۸ ؛ تاریخ طبری، همان ، ص ۴۲۵-۴۳۸ ؛ مروج الذهب، همان ، ص ۲۹۸ ؛ مقاتل الطالبیین، ۲۷۳-۲۸۱ ؛ الکامل، همان، ص ۵۶۳-۵۷۸.

نواده های عمر بن خطاب بود) با برادرش ابوبکر بن عمر و عبـدالله بن جعفر بن عبـدالرحمن بن مسوّر که از فقهای مدینه بود و همچنین عبدالعزیز بن محمد بن دراوردی، اسحاق بن ابراهیم بن دینار، عبدالحمید بن جعفر و عبدالله بن عطاء و پسرانش که از نزدیکان امام باقر بود(۱). حتی مالک بن انس پیشوای مـذهب مـالکی نیز از او حمـایت کرد. بـدین صورت که وقتی از او درباره خروج با محمد پرسیدند و گفتند که بیعت منصور بر گردن ماست، آیا با این ترتیب جایز است ما بیعت او را بشکنیم و به طرفداری محمد بر ضد او قیام کنیم؟ وی گفت: شما از روی زور و اکراه با منصور بیعت کرده اید و وفا به چنین بیعتی لازم نیست، و این سخن او سبب شد که مردم به بیعت با محمد بشتابند(۲).

۵ _ قیام ابراهیم بن عبدالله (۱۴۵ ه_)

اشاره

همانطور که اشاره شد ابراهیم به دستور برادرش محمد به بصره(۳) آمـد و قرار شـد که دو برادر هم زمان با هم قیام کنند. اما محمد پیش از موعد قیام خود را علنی کرد و نامه ای هم به ابراهیم فرستاد مبنی بر این که قیامش را علنی کند. منابع آورده اند گرچه ابراهیم در آن هنگـام که نـامه برادرش برای او رسـید آمـادگی چنـدانی برای قیـام نـداشت، اما عـده ای از یارانش او را تشویق به قیام نمودنـد و بـدین ترتیب وی در اول رمضان سال ۱۴۵ هجری در بصـره قیام خود را علنی کرد و توانست بصـره را تصـرف کنـد. پس از آن وی برای تصـرف فارس، اهواز و واسط عـده ای از فرماندهانش را همراه با نیرو به آن دیار فرسـتاد و همگی پیروز

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۲۸۳-۲۹۳ ؛ الکامل، همان، ۵۷۸.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۴۲۷ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۸۷.

۳- مسلمانان این شهر را در سال ۱۵ هجر ی بنا کردند . البته بلاذر ی سال ۱۴ هجری را سال تأسیس بصره ذکر می کند.(فتوح البلدان، ص ۳۳۷).

شدند(۱).

منصور برای مقابله نیروهای جنگی خود را به بصره فرستاد. در ابتدا لشکر عباسی شکست خورد، اما چندی طول نکشید که ورق برگشت و بصریان پا به فرار گذاشتتند و ابراهیم با عده ای از یارانش شجاعانه جنگیدند و همگی کشته شدند. سرانجام سر وی از تن جدا و برای منصور به کوفه فرستاده شد(۲).

حامیان برجسته ابراهیم

سلّام بن ابی واصل حذّاء (که سرپرست امور بیت المال ابراهیم بود)، حمزه بن عطاء برنی و خلیفه بن حسّان کیّال که هر سه از اصحاب زید بن علی بودند؛ و عیسی بن ابی اسحاق سبیعی، ابوخالد احمر و ابوداود طهوری (که مقامی ارجمند در نزد ابراهیم داشت)، و فطر بن خلیفه (که در آن زمان پیرمردی سالخورده بود) و عبدالله بن جعفر مدینی و هارون بن سعد و همچنین عبّاد بن عوّام و یزید بن هارون و علاء بن راشد و هشیم بن بشیر، و پسرش معاویه و برادرش حجّاج بن بشیر و عوّام بن حوشب و اسامه بن زید و مسلم بن سعید و اصبغ بن زید همگی با ابرهیم بیعت کردند و همراه او جنگیدند(۳).

همچنین شعبه بن حجّاج، اعمش، مسعر بن کدام و ابوحنیفه از بزرگانی بودند که فتوا به خروج با ابراهیم دادند و مردم را در این امر تشویق کردند. ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفی نامه ای به ابراهیم نوشت و به او پیشنهاد کرد به کوفه برود تا از یاری زیدیه بهره مند شود. همچنین در نامه دیگری برای او نوشت که: «اگر

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۴۶۲ ؛ مقاتل الطالبین، ص ۳۱۷-۳۲۷.

۲- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۳۶۹ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۴۶۱-۴۷۶ ؛ مروج الذهب، همان، ص ۳۰۰-۳۰۳ ؛ مقاتل الطالبیین ص ۳۱۸-۳۲۸.

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۳۴۷-۳۵۲.

در نبرد با عیسی و لشکریانش پیروز شدی روشی را که پدرت علی در جنگ جمل عمل کرد، (که فراریان را نکشت و اموال مردم را نگرفت و گریختگان را تعقیب نکرد و زخمیان را نکشت چون آنها کمک و دنباله ای نداشتند) تو در پیش نگیر؛ بلکه روشی را که او در جنگ صفین به آن رفتار کرد (در آنجا هم کودکان را اسیر کرد و هم زخمیان را کشت و هم غنیمت را تقسیم کرد)، تو هم بدان عمل کن»(۱).

۶ _ حسین بن علی شهید فخّ (۱۶۹ ه_)

اشاره

حسین فرزند علی بن حسن از نوادگان امام حسن مجتبی بود. پدر و مادرش افرادی پاک و پرهیزگار بودند که مردم به دلیل عبادت زیاد، آن دو را «الزوج الصالح» می گفتند(۲).

بعد از شکست قیام های نفس زکیه و ابراهیم، بر شیعیان به ویژه علویان مدینه سکوت نسبی حاکم گردید؛ زیرا همه نیرو و توان و امکانات آنها در این دو قیام از دست رفت.

با روی کار آمدن هادی عباسی فشار شدیدی بر علویان و رهبران و بزرگان شیعه وارد می شد. یعقوبی در این باره می نویسد:

«موسی (هادی) در تعقیب طالبیان اصرار ورزید و آنان را سخت ترسانید و مقرری ها و بخشش هایی را که پدرش مهدی به آنان داده بود، همه را قطع کرد و به اطراف و اکناف نوشت که آنان را تعقیب کرده، نزد وی بفرستند»(۳).

۱- همان، ص ۳۵۶-۳۵۸.

۲- مقاتل الطالبیین، همان، ص ۴۱۴.

۳- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۴۰۷.

این فشارها و آزارهای بیش از حد خلیفه، علویان را به ستوه آورد و منجر به قیام یکی از نوادگان امام حسن به نام حسین بن علی شد.

چگونگی و سرانجام قیام

عامل اصلی قیام این بود که والی هادی در مدینه، عمر بن عبدالعزیز عمری هر روز به بهانه ای علویان را اذیت و آزار می داد تا جایی که از آنها خواست هر روز در دارالحکومه حاضر شوند و برای خروج از شهر هر یک باید ضامنی معرفی کنند. حسین بن علی در جریان یکی از این ضمانت ها مورد تعقیب حکومت قرار گرفت و همراه با عده ای از علویان و شیعیان تدارک قیام را دیدند.

هنگام صبح به همراه عده ای از علویان با شعار «احد احد» به مسجد پیامبر ریختند و مؤذن را وادار به جمله «حی علی خیر العمل» در اذان کردند. والی مدینه از شهر فرار کرد. آنگاه حسین بن علی نماز صبح را با مردم خواند و پس از خواندن خطبه ای مردم را به احیای کتاب خدا و سنت پیامبر و رضای آل محمد دعوت کرد. به استثنای عده معدودی، همه حاضران با او بیعت کردند. در ذی القعده سال ۱۶۹ هجری حسین بن علی همراه با سیصد نفر به سوی مکه حرکت کردند. خلیفه هم سپاهی به مقابله آنها فرستاد. و دو سپاه در سرزمین فخّ (نام چاهی در یک فرسخی غرب مکه است) جنگ سختی کردند. تا اینکه حسین بن علی و عده زیادی از یارانش به شهادت رسیدند و بقیه اسیر یا پراکنده شدند. سپس خانه حسین و بستگانش را آتش زدند، اموالشان را مصادره کردند و سرهای آنان را برای خلیفه به بغداد فرستادند(۱).

۱- تاریخ یعقو بی، همان، ۴۰۷ ؛ تاریخ طبر ی، همان، ۵۹۸-۶۰۰ ؛ مروج الذهب، همان ، ص ۳۳۲. مقاتل الطالبیین، ۴۲۹-۴۳۸ ؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۱-۱۲.

یاران برجسته حسین بن علی

از بنی هاشم یحیی، ادریس و سلیمان فرزندان عبدالله بن حسن، علی بن ابراهیم بن حسن، ابراهیم بن اسماعیل طباطبا، و حسن بن محمد بن عبدالله بن حسن و عبدالله بن عمر فرزندان اسحاق بن حسن بن علی بن حسین، و عبدالله بن اسحاق بن ابراهیم بن حسن؛ و از غیر علویان: علی بن هشام بن یزید، یحیی بن یعلی، عامر بن کثیر، نصر خفّاف و محمد بن سلیمان همراه او خروج کردند(۱).

۷ _ یحیی بن عبدالله (۱۷۶ ه_)

اشاره

یحیی فرزند عبدالله بن حسن و برادر نفس زکیه بود(۲). او از چهره های برجسته قیام شهید فخ بود و هنگامی که وی و یارانش کشته شدند، یحیی خود را مخفی کرد و به صورت ناشناس از این شهر به آن شهر فراری بود و تحت تعقیب عوامل خلیفه عباسی هادی و سپس هارون الرشید قرار داشت. او درصدد بود پناهگاهی بیابد تا اینکه توانست خود را به طور ناشناس به دیار دیلم برساند. وقتی مردم او را شناختند، کارش بالا گرفت و زمینه مساعدی برای قیام بهدست آمد(۳).

سرانجام قیام

هارون از این پیشامد سخت نگران و ناراحت بود، لذا وزیر خود فضل بن یحیی برمکی را با پنجاه هزار نفر مأموریت داد که غائله دیلم را به هر نحوی که

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۰-۴۴۱.

۲- همان، ص ۴۴۵.

۳- همان، ص ۴۴۷.

صلاح می داند، با تطمیع و یا با تهدید خاتمه داده، حرکت را سرکوب کند. فضل از یک طرف به خود یحیی نامه نوشت و او را تشویق به صلح کرد و از طرف دیگر به منظور فراهم کردن زمینه برای تسلیم شدن یحیی با فرومانروای دیلم رابطه برقرار کرد و با دادن هدایا و اموال فراوان او را تشویق کرد تا یحیی را تسلیم کند.

سرانجام، یحیی به طور مشروط حاضر به صلح شد، و شرطش این بود که هارون با دست خط خودش امان نامهای برای وی و یارانش بنویسد، و فقها، قضات و بنی هاشم هم آن را امضا کنند. فضل شرط یحیی را پذیرفت و جریان را به اطلاع هارون رساند. هارون نیز بسیار خوشحال شد و طبق خواسته یحیی امان نامه ای برای او و یارانش نوشت و همراه آن هدایای بسیاری فرستاد. در نتیجه یحیی به همراه فضل به بغداد آمد و هارون مقدم وی را گرامی داشت؛ اما اندکی بعد یحیی را در خانه اش بازداشت کرد و فقیهان و قاضیان را به صدور فتوایی مبنی بر مشروعیت نقض آن امان نامه فراخواند و سپس یحیی را به قتل رساند(۱).

یاران برجسته یحیی

یحیی بن مساور، عامر بن کثیر سرّاج، سهل بن عامر بجلی، علی بن ابراهیم علوی، عبد ربّه بن علقمه و مخوّل بن ابراهیم نهدی با او خروج کردند(۲).

۱- تاریخ یعقوبی، همان ، ص ۴۱۲ ؛ تاریخ طبری، همان ، ص ۶۲۸-۶۳۲ ؛ مروج الذهب، همان ، ص ۳۴۷. مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۷-۴۶۷ ؛ الکامل، همان، ص ۳۲-۳۳.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۴۶۸-۴۶۹.

۸ _ قیام محمد بن ابراهیم معروف به ابن طباطبا(۱۹۹ ه_)

اشاره

محمد بن ابراهیم معروف به ابن طباطبا از نوادگان امام حسن و ساکن مدینه بود. فردی به نام «نصر بن شبیب» از اهالی جزیره که برای ادای فریضه حج به حجاز آمده بود با وی ملاقات و او را تحریک و تشویق به قیام کرد، محمد هم حاضر به قیام شد و وعده دیدار را برای قیام رسمی در «جزیره» معین نمود(۱).

وقتی نصر میان قبیله خود آمد و موضوع را مطرح کرد، با مخالفت آنها روبه رو شد، لذا خود او نیز مردّد شد و نزد محمد آمد و از یاری او عذر خواست(۲).

محمد با عصبانیت به طرف حجاز حرکت کرد، اما در میان راه به «ابوالسرایا» برخورد کرد و او را به بیعت با خود دعوت کرد و او هم پذیرفت و وعده ملاقات و قیام را در کوفه گذاشتند. محمد زودتر خودش را به کوفه رساند و به تفحص حال مردم پرداخت و شروع به تهیه لشکر کرد و مردم را به «الرضا من آل محمد» و عمل به کتاب و سنت دعوت کرد، تا این که گروه بسیاری دعوتش را پذیرفتند. در روز موعود با ابوالسرایا از کوفه بیرون آمد و دعوت خود را علنی کرد و مردم کوفه نیز مانند مور و ملخ برای یاری او از کوفه بیرون ریختند جز آنکه اسلحه ای غیر از عصا و آجر و چاقو در دست نداشتند و نیز تحت نظم و برنامه جنگی هم نبودند(۳).

ابن طباطبا رهبری نظامی را به ابوالسرایا سپرد. وی نیز در سال ۱۹۹ هجری در کوفه قیام کرد و بر کوفه، یمن و بصره دست یافت. حسن بن سهل ابتدا زهیر

۱- همان، ص ۴۹۳.

۲- همان، ص ۴۹۵.

۳- همان، صص ۴۹۶-۴۹۸.

بن مسیب را به جنگ آنان فرستاد، اما وی شکست خورد و برای بار دوم عبدوس بن عبدالصمد، به جنگ ابوالسرایا رفت، که او نیز شکست خورد و کار ابوالسرایا بالا گرفت. بنابراین حسن بن سهل هرثمه بن اعین را با سپاهی بزرگ و تجهیزات بسیار برای دفع وی فرستاد. هرثمه کوفه را محاصره کرد و نبرد سختی در گرفت. بالاخره هرثمه با توسل به نیرنگ توانست یاران ابوالسرایا را از اطراف او پراکنده و کوفه را تصرف کند. ابوالسرایا نیز که اوضاع را چنین دید به واسط و اهواز گریخت. اما سرانجام دستگیر شد و به دست حسن بن سهل به قتل رسید(۱).

یاران برجسته ابن طباطبا

ابوبکر و عثمان فرزندان ابی شیبه، یحیی بن آدم، مخوّل بن ابراهیم، عاصم بن عامر، عامر بن کثیر سرّاج، ابونعیم فضل بن دکین، عبد ربّه بن علقمه، یحیی بن حسن بن فرات و یحیی بن عیسی با او خروج کردند(۲).

۹ _ قیام محمد بن قاسم (۲۱۹ ه_)

اشاره

محمد بن قاسم از نوادگان امام سجاد، ساکن کوفه و فردی دانشمند و فقیه، زاهد، عابد و پرهیزگار بود. و به خاطر این که همیشه جامه پشمی سفیدی می پوشید مردم او را «صوفی» لقب داده بودند(۳).

در مورد علت قیامش گفته اند که: «معتصم محمد بن قاسم را ترساند، وقتی وی از سوی او به جان خود ترسید، به خراسان گریخت و در شهرهای خراسان

۱- تاریخ یعقو بی، همان، ص ۴۶۳ ؛ تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۲۲-۱۲۶ ؛ مروج الذهب، هما ن، ص ۴۳۹. مقاتل الطالبیین، صص ۵۰۰-۵۲۵ ؛ الکامل، ج ۴، صص ۱۴۷-۱۵۰.

۲- مقاتل الطالبیین، صص ۵۲۷-۵۲۸.

۳- همان، ص ۵۵۳.

چون مرو، سرخس، طالقان و نساء میگشت»[(۱)]. او مردم را به «الرضـا من آل محمـد» دعوت کرد، و در حـدود چهل هزار نفر اطرافش را گرفتند و سرانجام در سال ۲۱۹ هجری خروج کرد.

سرانجام قیام

عبـدالله بن طاهر والی خراسان ابتـدا لشـکری را به فرمانـدهی حسـین بن نوح به جنگ با محمـد فرسـتاد که از محمـد شکسـت خورد. سـپس نوح بن حبّان را روانه جنگ با محمد کرد که او نیز شـکست خورد، ولی او به سوی عبدالله بن طاهر بازنگشت و به ابن طـاهر نـامه نوشت که به سوی او بـاز نگردد تـا پیروز شود یـا کشـته شود. از این رو ابن طاهر لشـکری را برای کمک او فرسـتاد. نوح نیز با کمک این لشـکر و با اسـتفاده از نیرنگ توانست سـپاه محمد را شکست دهد و سرانجام به دست عبدالله بن طاهر دستگیر و زندانی شد[(۲)].

۱- مروج الذهب، همان، ۴۶۵.

۲- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۴۹۶ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۲۰۷ ؛ مروج الذهب، همان، ۴۶۵. مقاتل الطالبیین، صص ۵۵۳-۵۶۴ ؛ الکامل، همان، صص ۲۳۳-۲۳۴.

فصل سوم: علل سیاسی _ اجتماعی عدم موفقیت قیام ها

اشاره

وقتی فرد یا افرادی علیه حکومت وقت دست به قیام مسلحانه می زنند، ناگفته پیداست که علل و عواملی موجبات قیام آنان را فراهم آورده است. بدیهی است که هر قیامی برای پیروزی و رسیدن به اهداف خویش، به زمینه ها، شرایط و مقدماتی نیاز دارد که در صورت تأمین آنها، امکان پیروزی و رسیدن به اهداف مورد نظر، برایش مهیا خواهد بود. در غیر این صورت، عدم موفقیت و ناکامی در انتظار آنان خواهد بود.

بنابراین در بررسی هر قیامی، باید از یک طرف علل و عوامل شکل گیری، ظهور و بروز آنها مورد توجه و دقت و از سوی دیگر علل و عوامل پیروزی و یا عدم موفقیت آنها مورد بررسی قرار گیرد.

نوشتار حاضر از این حیث، تک بُعدی است؛ یعنی به علل و عواملی که موجب شکل گیری و ظهور و بروز قیام ها شده، نخواهد پرداخت و به همان

توصیف اجمالی قیام ها که در فصل گذشته ارائه شد، اکتفا می شود. طرف دیگر قضیه؛ یعنی علل و عواملی که سبب پیروزی یـا شکست شـده، نیز - با توجه به این که فقط دو مورد از قیام های شـیعی در محـدوده بحث (از سال ۶۵ تا ۲۵۰ ه. ق) پیروز شدند و توانستند حکومت تشکیل دهند- موضوع بحث ما نخواهد بود. در واقع موضوع و هدف اصلی این نوشتار پرداختن به علل عدم موفقیت آن دسته از قیام های شیعی است که با چنین سرنوشتی مواجه شدند.

در این راستا علل عدم موفقیت در سه فصل و هفت بخش تحت عناوین ذیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

۱- عوامل سیاسی _ اجتماعی: الف) مدیریت ناکارآمد برخی رهبران قیام ها، ب) بی وفائی یاران، ج) تفرقه و اختلاف یاران.

۲- عوامل موقعیتی (زمانی و مکانی): الف) استفاده از زمان نامناسب، ب) استفاده از مکان نامناسب.

۳- عوامل نظامی: الف) عدم استفاده از تدابیر و تاکتیک های نظامی، ب) عدم توازان دو قوا از لحاظ کمّی و کیفی.

علل سیاسی _ اجتماعی

اشاره

در این فصـل آن دسـته از علـل سیاسـی و اجتمـاعی که سـبب عـدم موفقیت قیام های شـیعی شـده، مورد بررسـی قرار خواهند گرفت، که عبارتند از:

۱ _ مدیریت ناکارآمد برخی رهبران قیام ها

اشاره

معمولاً برای وقوع هر قیامی و شـکل گیری و تداوم آن وجود یک رهبر لازم و ضـروری است و اصولاً تا وقتی فردی نباشد که عده ای را علیه وضع موجود تحریک کند، قیامی شکل نمی گیرد. این رهبر است که با دستورهای خود قیام را

به سمت هدف و آرمان مورد نظر سوق می دهد. اگر رهبر از درایت و مدیریت لازم و کافی برخوردار باشد، می تواند پس از مشورت با افراد خبره و با تجربه و اتخاذ تصـمیم های به موقع و سرنوشت ساز، با توجه به شرایط و اوضاع موجود، تشکیلات و نیروهـا را طوری سازمانـدهی کنـد و به گونهای زمان و مکان مناسب را برای علنی شـدن قیام برگزینـد که پیروزی را به همراه داشته باشد.

در حقیقت، رهـبر، هسـته مرکزی یـک قیـام است و رهبری صـحیح و هوشـمندانه، دارای نقش تعیین کننـده ای است. چنـانچه امیرالمؤمنین علی به این امر اشاره کردهاند:

«مَکانَ القیِّم بِالْامْرِ مَکانَ النِّظام مِنَ الْخَرَزِ یَجْمَعُهُ وَ یَضُمُّهُ فَاذَا انْقَطَعَ النِّظامُ تَفَرَّقَ الْخَرَزُ وَ ذَهَبَ ثُمَّ لَمْ یَجْتَمِعْ بِحَذافیرِهِ ابَداً؛(۱) کسی که سرپرستی نظامی را عهده دار است همانند رشته ای است که مهره ها را نظام می بخشد و تا رشته بگسلد، تمامی مهره ها پراکنده می شوند و چه بسا که دیگر هرگز فراهم نیایند».

بنـابراین می توان گفت در هر حرکـتی، رهبری یکی از ارکـان اساسـی موفقیت آن به شـمار می آیـد؛ بهویژه در یـک حرکت نظـامی، نقش رهبر؛ یعنی فرمانـدهی چشـمگیرتر است؛ زیرا نیروهـا هر چنـد از نظر کمّی و کیفی در سـطح بالایی باشـند، ولی بـدون یک فرمانده واجد شـرایط، به سـختی می توانند به اهداف خود جامه عمل بپوشانند. اگر در این مورد گفته شود: نیروها به تنهاییماننـد صـفرهایی هسـتند که بـدون عدد معنا و مفهومی ندارند، و فرمانده لایق به مثابه عددی است که به آنان مفهوم می بخشد شاید سخنی گزاف نباشد.

بنابراین منظور ما از مدیریت ناکارآمد این است که رهبر یا با افراد و یاران

۱- نهج البلاغه، خ ۱۴۶.

خود مشورت نکند، و یا در صورت مشورت، رأی و نظر بهتر را برنگزیند، یا قیام و دعوت را آن طور که شایسته و بایسته است سازماندهی نکرده باشد، یا موقعیت شناس نبوده باشد و...

از همین رو در بحث از علل عـدم موفقیت قیام های شـیعی، در این بخش درصـدد هستیم، قیام هایی را که مـدیریت ناکارآمد رهبران آنها موجب ناکامی شان شده، مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

الف) توابین (۶۵ ه_)

اشاره

بر اساس برخی از منابع، آغاز کار توابین از سال ۶۱ ه_ ق بوده است، زیرا از همان سال شهادت امام حسین، آنان پیوسته در کـار فراهم آوردن ابزار جنـگ و آمـاده شـدن برای پیکار بودنـد، تا اینکه در سال ۶۵ ه_ ق نتیجه این فعـالیت هـای پنهانی به صورت قیام مسلحانه آشکار گردید(۱). با مطالعه این قیام و بررسـی شخصـیت درجه اول آن یعنی؛ سـلیمان بن صرد به نکاتی می توان دست یافت که عدم کاردانی و درایت او را می رساند و ما به آنها اشاره خواهیم کرد:

۱ _ عدم استفاده درست از خلأ قدرت موجود در کوفه

بـا مرگ یزیـد در چهـاردهم ربیع الاـول سال ۶۴ ه_ گروهی از شـیعیان نزد سـلیمان آمدنـد و گفتنـد: «این سـتمکار (یزیـد بن معاویه) هلاک شد. اکنون کار به سستی گراییده، اگر بخواهی با حمله بر عمرو بن حریث و اخراج وی از قصر و تعقیب قاتلان امام حسین خون خواهی آن حضـرت را آشـکار کرده، مردم را به پیروی از این خانـدان که حق آنان را گرفته بودند، دعوت نماییم»(۲). در این راستا

۱- انساب الاشـراف، ج ۶، ص ۳۶۶ ؛ تاریـخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۰ ؛ الفتـوح، احمـد بن اعثم کوفی، ج ۶. ص ۴۷-۴۸ ؛ نهایه الارب، همان، ج ۷، ص ۲۵۰ ؛ الکامل، ج ۲، صص ۶۲۷ ۶۳۵

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۳۹۴ ؛ نهایه الارب، همان؛ الکامل، همان.

گفتوگوهای فراوانی انجام گرفت، و خلاصه اینکه سلیمان از آنان خواست «شتاب نکنند و داعیان خود را به شهرها بفرستند تا شیعیان و دیگران را دعوت به قیام کنند»(۱).

مرگ یزید و جانشینی معاویه دوم، بر ابن زیاد (که والی بصره بود) تأثیر گذاشته بود، به طوری که اگر به چیزی امر می کرد اجرا نمی شد و اگر اظهارنظر می کرد، نظرش رد می شد، و اگر بر بالای منبر می رفت، مردم سنگریزه پرتاب کرده، او را دشنام می دادند.

وی عمرو بن حریث را به ولایت کوفه منصوب کرد، ولی چندان دوام نیاورد، زیرا مردم کوفه با شنیدن خبر مرگ یزید با یورش به قصر او را بیرون راندند، و همگی «عامر بن مسعود بن امیه جمحی» را به عنوان والی خود برگزیدند و وقایع را به ابن زبیر نوشتند. او هم عامر را تأیید کرد تا اینکه عبدالله بن یزید را جانشین وی کرد(۲).

با توجه به مطالب فوق می توان گفت اگر سلیمان از این خلأ قدرت استفاده می کرد و بر کوفه مسلط می شد و آن را پایگاه نظامی و مردمی خود قرار می داد، طبیعتاً در آینده شرایط و فرصت های بهتر و مناسب تری در اختیارش قرار می گرفت که در سرنوشت جنگ مؤثر می بود.

۲ _ عدم پایبندی به مشورت

یکی از ویژگی هایی که برای یک رهبر و یا فرمانده لازم و ضروری است، مشورت کردن در امور با دیگران و احترام گذاشتن به رأی و نظرات یاران و دوستان است.

۱- تاریخ طبری، همان؛ الکامل، همان.

۲- انساب الاشراف، همان ، ص ۳۶۷ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۳۷۸ ؛ نهایه الارب، همان، ص ۲۵۱ ؛ الکامل،همان.

چنانچه پیامبر اکرم درباره اهمیت آن می فرماید:

«لا مظاهره أوثق من المشاوره؛(۱) پشتوانه ای مطئن تر از مشورت نیست».

و یا در قول دیگری می فرماید:

«ماشقی عبد قط بمشوره و ما سعد باستغناء برأی؛(۲) هیچ بنده ای به خاطر مشورت بدبخت نشده و به خاطر خودرأیی خوشبخت نگردیده است».

امام علی در اهمیت این مطلب می فرماید:

«اضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْی بِبَعْضِهِ یَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوابُ؛(۳) آراء را به یکدیگر عرضه کنید تا از برخورد آنها رأی محکم ومتین به دست آید».

در نحوه چگونگی مشورت نیز می فرماید:

«امخضوا الرأی مخض السقاء ینتج سدید الآراء؛(۴) رأیها را مانند جنبانیدن مشک به هم زنید تا رأیی درست و محکم برایتان به بار آورد.»

گاهی ممکن است اجرای برخی از قسمت های نقشه، احتیاج به متخصص در رشته های خاصی داشته باشد که در این صورت باید با رعایت تمام جهات ایمنی از وجود مشاوران امین و متخصص استفاده کرد.

چنانچه امام علی در این باره نیز می فرماید:

«مَنِ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْاراءِ عَرِفَ مَواقِعَ الْخَطاء؛(۵) کسی که به انواع

۱- نهج الفصاحه، کاظم عابدینی مطلق، حدیث ۲۳۱۰.

۲- همان، حدیث ۲۶۴۵.

۳- غررالحکم، تمیمی آمدی، حدیث ۳۶۲۵.

۴- همان، حدیث ۳۶۲۶.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۱۶۴.

اندیشه ها رو آورد و از اندیشمندان و خردمندان کمک بگیرد، موقعیت خطا و اشتباه را می شناسد».

اما در رابطه با سلیمان، این امر چندان صادق نیست و مواردی وجود دارد که نشان می هد وی به رأی و نظر خودش و یا افرادی غیر از یارانش عمل کرده، اما آراء و نظرات یارانش را که رأی درستی هم بوده، نپذیرفته است. به عنوان نمونه به دو مورد اشاره میکنیم:

الف) نقل شده که والی زبیری کوفه عبدالله بن یزید به سلیمان پیشنهاد می کند: «در کوفه جنگ نکند و در بیابان ها به استقبال لشکر شام برود»(۱).

سلیمان بدون اینکه بسنجد که والی، از این پیشنهاد چه نیت و هدفی داشته و آیا او در این پیشنهادش قصد خیر داشته یا نه؟ این طرح و نقشه را قبول کرد و در روز موعود، کوفه را به قصد جنگ با ابن زیاد ترک کرد.

در واقع والی زبیری کوفه می خواست سلیمان و ابن زیاد را در خارج از کوفه با هم مشغول کند و هر کدام هم که شکست می خورد، نه تنها ضرر و خطری متوجه او نمی شد بلکه یک دشمن از دشمنان او از دور خارج می شد و این به نفع او بود؛ زیرا او می دانست که ابن زیاد برای این که با شیعه و توابین بجنگد عازم کوفه نیست، بلکه از آن جهت قصد کوفه را دارد که می خواهد آن را به محدوده دولت اموی باز گرداند و زبیریان را از آنجا و تمامی خاک عراق بیرون براند. او مطمئن نبود که چنانچه ابن زیاد به عراق و کوفه بیاید و با او درگیر جنگ شود این نبرد به سود و مصلحت او باشد، زیرا کارها در کوفه بر وفق مصالح زبیریان استقرار نیافته بود، و هواخواهان امویان کمتر از هواداران آنها نبودند. بنابراین قیام توابین وسیله ای بود که می توانست راه ابن زیاد را به کوفه

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۳۹۶؛ نهایه الارب، همان؛ الکامل، همان، ص ۶۲۸.

سدّ کند بدون آنکه او و پیروانش حرکتی از خود نشان دهند، و برنده واقعی کسی است که در جنگ شرکت نکند(۱).

ب) وقتی عبدالله بن سعد بن نفیل، توصیه می کند به جای بیرون رفتن از کوفه و جنگ با ابن زیاد در کوفه بمانند و ابتدا قاتلین امام را در این شهر بکشند. سلیمان رأی او را نپذیرفت.

پیشنهاد عبدالله به سلیمان این بود که: «ما برای گرفتن انتقام خون امام حسین بیرون آمده ایم، در حالی که قاتلان وی مثل عمر سعد و... در کوفه اند. از اینجا به کجا می روی و این قاتلان را رها می کنی؟»(۲)

۳ _ بی توجهی به مفاهیم اجتماعی انقلاب

انگیزه توابین و در رأس آنها سلیمان صرفاً خونخواهی و انتقام از قاتلین امام حسین بود. چنانچه به این هدف در سخنانشان اشاره دارند، در حالی که او می بایست این سؤال را از خودش می کرد که چرا آن حضرت قیام کرد و کشته شد؟ مگر امام حسین به سبب انحراف موجود در میان امت کشته نشد؟ انحرافی که در اوضاع اجتماعی، سیاسی و اخلاقی انعکاس یافته بود. در واقع بهتر بود سلیمان، علاوه بر آن هدف، اهداف دیگری چون عدالت اجتماعی، برابری و امنیت را نیز به شکلی وسیع و گسترده در میان مردم کوفه و خصوصاً موالی اشاعه می داد. لذا اگر سلیمان به این امور نیز توجه می کرد قطعاً افراد بیشتری از جمله موالی نیز به کمک آنها می آمدند(۳).

۱- جنبشهای شیعی در تاریخ اسلام، ص ۵۴۰.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۴۰۹ ؛ نهایه الارب، همان، ص ۲۵۴ ؛ الکامل، همان، ص ۶۳۶.

۳- رک: امامان شیعه و جنبشهای فکری، ص ۷۱.

۴_ نداشتن طرح و بینشی آینده نگر

ظاهراً توابین برای بعد از پیروزی خود طرح و برنامه ای نداشتند و اصلًا به این مسئله فکر نکرده بودند. همان طور که قبلًا نیز اشاره شد، آنان صرفاً می خواستند به نحوی ننگ عدم یاری امام حسین را از خود پاک کنند. از این رو می بینیم وقتی فردی مثل مختار به صحنه سیاسی کوفه وارد می شود به راحتی می تواند با تبلیغات علیه سلیمان، تعداد زیادی از نیروها را از او جدا کند(۱).

۵ _ شتاب در مقابله نظامی

توابین که به خونخواهی امام حسین قیام کرده بودند دولت اموی و خصوصاً شخص ابن زیاد را عامل اصلی قتل آن حضرت می دانستند، به همین دلیل سلیمان پیش از آنکه بر کوفه مسلط شود (همان طور که در بالا اشاره شد) و این شهر را از وجود عناصر نامطلوبی مثل عمر بن سعد، شبث بن ربعی، حرمله بن کاهل اسدی و...که برای کشتن آنها قیام کرده بودند، پاک کند؛ بیشتر به کشتن ابن زیاد می اندیشید و برای رویارویی با شامیان شتاب و عجله نشان می داد و این اشتباه بزرگی بود؛ زیرا با توجه به این که وی به بصره و مدائن نامه فرستاده بود و شیعان آنجا را نیز از ماجرای قیام خود آگاه کرده بود و آنان هم قول یاری و مساعدت به او داده بودند، بهتر بود وقتی به قرارگاه نخیله آمدند علاوه بر سه روز، چند روز دیگر نیز انتظار می کشیدند، تا حداقل نیروهای بصری و مدائنی که قول یاری داده بودند نیز به آنان ملحق می شدند. کما این که آنان آمدند، ولی زمانی که نیروهای قیام کننده شکست خورده بودند(۲).

۱- رک: قیام توابین، محمد علی چنارانی، ص ۱۴۲.

۲- رک: همان، ص ۱۴۴.

۶ _ اعتماد سلیمان بر مردم کوفه

با توجه به اینکه سلیمان خود از بزرگان و سرشناسان کوفه بود و ماجرای نامه نوشتن کوفیان به امام حسین و دعوت از آن حضرت برای آمدن به عراق را از نزدیک دیده بود و در واقع قیام آنها هم به دلیل بی وفایی همین مردم به آن حضرت موضوعیت پیدا کرده بود و بهتر از هر کس خوی و خصلت مردم این شهر را می دانست و حتی با چشم خود شاهد بوده که در دوره های قبل آنان چگونه با امام علی و امام حسن بیعت کرده و قول همکاری و یاری داده بودند، اما وقتی زمان عمل رسید، آن بزرگواران را تنها گذاشتند، در این حال این که سلیمان علی رغم همه اینها به چنین مردمی اعتماد می کند، جای بسی تعجب است؟!

ب) مختار (۶۶ه_)

مختار در زمینه های سیاسی با کاردانی و برنامه ریزی دقیق عمل می کرد و سیاستمداری پیروز و موفق بود. از این حیث وی از مدیرترین و بادرایت ترین رهبران قیام های شیعی محسوب می شود، اما با وجود همه اینها، با بررسی عملکرد وی در چند ماهی که حکومت کوفه را در دست داشت، از وی اشتباهی سر زد که بعید بود و آن اشتباه این بود که: سیاست ضد طبقاتی مختار عامل مؤثری در گرایش توده ها و پیوستن آنان در قیام او بود به طوری که نیروی عظیمی گرد او جمع شدند. گرچه مختار به امتیازات طبقاتی و قومی و نژادی جامعه کوفه پایان داد اما رفتار وی در قبال اشراف، قلب انقلابیون را سخت جریحه دار ساخت و طبعاً باعث انتقاد و اعتراض می گردید.

نکته ای که در همین رابطه باید به آن اشاره کرد، این است که آن مرض مرموز که همیشه پس از پیروزی روح و روان رهبری نهضت ها را فرا می گیرد، موجب

شـد مختـار بـا اشـراف کوفه گرم بگیرد و به جای مشورت با نسل انقلابی و آگاه با سـردمداران جناح فرصت طلب به مشورت بپردازد(۱).

به قول طبری، مختار شـریح را که طرفـدار عثمان بود و امام علی او را از قضاوت عزل کرده بود و بر ضـد حجر بن عـدی نیز شهـادت داده بود به قضاوت مردم برگزیـد، اما از آنجا که او از مردم بیمناک بود، خود را به بیماری زد و از امور کناره گیری کرد. همچنین عبـدالله همام را که عثمانی بود و مقارن ظهور وی، گوشه نشـینی اختیار کرده بود، به خود نزدیک کرد همچنین دعوت از محمد بن اشعث کندی به کوفه و اکرام و احترام نسبت به او از جمله اقدامات نادرست مختار بود(۲).

به همین دلیـل برخی از موالی به حضور فرمانـده سپاه؛ یعنی ابوعمره کیسـان رفته و اعتراض می کننـد که گویـا مختار به آنان توجهی ندارد. وقتی این اعتراض به گوش مختار می رسد در پاسخ می گوید: نه، این موضع جدید بر شـما سخت نیاید که من از شمایم و شما از من و از مجرمین هم انتقام می گیرم، مطمئن شوید(۳).

گویـا برای مختـار بقای حکومت مطرح بوده است نه بقاء و اسـتمرار قیام و تحقق فلسـفه سیاسـی ـ اجتماعی آن، و در حقیقت قیام و اهداف آن فدای نظام می شود(۴). از پیامدهای اتخاذ چنین شـیوه ای این است که موجب می شود یاران دچار تردید و تزلزل و نسبت به رهبر قیام دچار نفرت و انزجار شوند. از نمونه

۱- نهضت مختار ثقفی، محمود رضا افتخارزاده، ص ۲۴۸.

۲- انساب الاشراف، همان، ص ۳۹۵-۳۹۶ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۴۴۹ ؛ الفتوح، همان ، صص ۱۱۷-۱۱۹ ؛ الکامل، همان، ص ۶۷۲.

۳- تاریخ طبری، همان، ص ۴۴۸.

۴- نهضت مختار ثقفی، ص ۲۴۹.

بـارز آن می توان از «ابراهیم بن اشتر» چهره مؤثر قیـام نـام برد که بـا دیـدن چنین برخوردهـایی از مختار جـدا می شود و دیگر حاضر نیست در حساس ترین شرایط او را یاری کند(۱).

همـان طور که اشـاره شـد مختار از با درایت ترین رهبران قیام های شـیعی محسوب می شود و این نکته که اکنون به آن اشاره شـد چیزی از لیـاقت و کـاردانی وی کم نمی کنـد، امـا اشـتباهی است که از وی سـر زده و در تاریـخ و کتب تـاریخی به ثبت رسیده است.

ج) زید بن علی (۱۲۱ یا ۱۲۲ ه_)

اشاره

زیـد بـا وجود این که منتسب به خانـدان پیامبر، و فردی متقی و پرهیزگـار بـود، و مـدتی در کوفه اقـامت داشت و برای قیـام آمادگی لازم را داشت و حتی توانست با شـهرهای دیگر مثل بصره، موصل، واسط، خراسان، ری و گرگان هم تماس پیدا کند و داعیانش را به آن مناطق اعزام دارد، اما سرانجام قیامش سرکوب و خودش نیز کشته شد.

ما به آن دسـته از عواملی که به خود زیـد بر می گردد و موجب عدم موفقیت و در نهایت کشـته شدن وی، در برابر یوسف بن عمر والی کوفه شد می پردازیم:

۱ _ عدم توجه به دیگر مناطق شیعه نشین

زید کوفه را مرکز قیامش قرار داد و نسبت به شهرهای بصره، واسط و... به صرف بیعت گرفتن و ارسال داعی و نامه اکتفا کرد و افرادی را که بتواند همزمان با شرایط پیش روند و وقایع را به موقع به مردم دیگر شهرها برساند، در حرکت

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۴۸۴ ، الفتوح، همان، ۱۸۴ ، الکامل، همان، ۶۷۷.

او وجود نداشت و همین امر موجب شد که مردم شهرهای دیگر نتوانند به موقع برای نجات او بیایند(۱) و زید نیز از این حیث، نتوانست کمکی از آنها بگیرد.

۲ _ عدم رعایت عملیات سرّی به گونه ای مطلوب

زید علی رغم تلاش زیادی که بر سرّی و مخفی بودن قیامش داشت، اما چندان موفق نبود. شاهد مدعای ما هم جاسوسی خراسانی است که از طرف والی کوفه در تشکیلات زید نفوذ کرد و توانست مخفیگاه و زمان علنی شدن قیام زید را به والی اطلاع دهد(۲).

۳ _ عدم درک و استفاده از موقعیت مناسب

۱_وقتی یوسف بن عمر از زمان قیام زید مطلع شد، دستور داد در کوفه اعلان حکومت نظامی کنند و همه مردم را در مسجد اعظم کوفه جمع نمایند(۳).

نکته ای که در این باره به زید بر می گردد این است که وقتی وی با یارانش توانستند خودشان را به در مسجد برسانند، فقط به همین مسئله که آنان را با صدای بلند تشویق به خروج کنند، اکتفا کردند، واقعیت این است که ایشان در شکستن و گشودن در های مسجد به روی محصور شدگان تردید کردند. چه بسا اگر زید از این موقعیت استفاده می کرد و به سوی در های مسجد حمله میکرد و آنان را می گشود، برخی از افراد داخل مسجد به یاری او می شتافتند(۴).

۲- در اثنای جنگ برای زید فرصت کوتاهی فراهم آمد که می توانست یوسف

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۴-۲۰۵ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۵۸ ؛ الکامل، ج ۳، ص ۳۸۰.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۲۰۵ ؛ مقاتل الطالبیین، همان؛ الکامل، همان، ص ۳۸۱.

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۱۵۹.

۴- زید بن علی و مشروعیه الثوره عند اه لالبیت، نوری حاتم، ص ۱۳۸.

بن عمر را به قتل برساند، اما وی این کار را نکرد؛ راوی در این باره می گوید:

«زید پس از کشتن عده ای از شامیان در محله «کناسه» باقیمانده آنها را تا «مقبره» تعقیب کرد. یوسف بن عمر هم روی تلّی بود و زید و یارانش را می نگریست، در حالی که حزام بن مرّه مزنی و زمزم بن سلیم ثعلبی پیش وی حضور داشتند، با زید حدود دویست نفر همراه بودند، به خدا اگر به یوسف روی آورده بود می توانست او را بکشد»(۱).

بنابراین اگر زید فرصت را مغتنم می شمرد و یوسف را به قتل می رساند، امکان اینکه با سقوط کوفه، جنگ به سود زید خاتمه می یافت، وجود داشت(۲). اما وی این کار را نکرد و نهایتاً یوسف پیروز میدان شد.

در مقابل والی کوفه یوسف بن عمر دست به اقداماتی زد که در شکست دادن زید مؤثر بود، که عبارتند از:

اول. بعد از آگاهی یوسف بن عمر از آمادگی زید برای قیام در کوفه، تلاش کرد از چگونگی و اهداف قیام او مطلع شود، به همین منظور جاسوسی خراسانی را در لباس طرفدار زید وارد تشکیلات وی کرد تا برای او اطلاعات لازم را بیاورد که موفق هم شد(۳).

دوم. مهمترین اقدام یوسف بن عمر محبوس کردن اهالی کوفه در مسجد اعظم قبل از قیام بود و بالاتر اینکه تا وقتی به طور کامل قیام سرکوب نشد، آنان را رها نکرد؛ و با این اقدامش در واقع کمر قیام زید را شکست، چرا که بسیاری از محبوسین جزء بیعت کنندگان با زید بودند و زید نیروی چندانی در دست

۱- انساب الاشراف ، ج ۳، ص ۴۳۹ ؛ تاریخ طبر ی، همان ، ص ۲۰۶ ؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۱۶۱ ؛ الکامل، همان، ص ۳۸۱-۳۸۲.

۲- زید بن علی، ص ۱۴۰.

۳- انساب الاشراف، همان، ص ۴۳۸.

نداشت که بتواند دارالاماره و...را تصرف کند(۱).

سوم. یوسف بن عمر پس از آگاهی از جریان بیعت مردم شـهرهای مدائن، واسط و...با زید، برای جلوگیری از پیوستن آنان به زید، آن شهرها را به محاصره درآورد و مانع از آمدن آنها شد(۲).

چهارم. سـرعت عمل یوسف بن عمر در رساندن اخبار قیام به هشام بن عبدالملک که همین امر موجب شد او (هشام) هم عامر بن ضباره المری را با هشت هزار نفر برای یاری یوسف بفرستد(۳).

در حـالی که زیـد از این بـابت بسـیار عقب بود و به همین دلیل نتوانست به موقع یاران شـهرهای دیگر را آگاه کنـد و از یاری آنها استفاده نماید.

د) محمد بن عبدالله نفس زکیه (۱۴۵ ه_)

اشاره

نفس زکیه با توجه به برخورداری از امتیازاتی چون نجابت خانوادگی، قرابت با پیامبر، علمیت، شجاعت، تقوی و پرهیزگاری و محبوبیت در نزد عموم مردم، زمینه هـای پیروزی و به ثمر رسـیدن قیـامش مهیـا بود. اگر او در سامانـدهی قیـام و نیروهـایش درایـت و تـدبیر لاـزم را بـه خرج می داد، زمینـه پیروزی قیـامش تضـمین شـده بـود. امـا وی بـه دلیـل برخی بی تـدبیری هـا و ناکارآمدی سیاست هایی که به عنوان رهبر یک قیام اعمال می کرد، زمینه های شکست قیامش را فراهم آورد.

ما در اینجا به چنـد مورد از این عوامل و البته تدابیری که رقیب سیاسـی وی منصور، در همان زمان اعمال نمود، اشاره خواهیم کرد تا تفاوت دو رهبر روشن

۱- زید بن علی، ص ۱۳۴.

۲- انساب الاشراف، همان، ۴۳۶.

۳- همان، ۴۴۱.

شود و ببینیم چطور منصور پیش از آنکه نفس زکیه را در میدان جنگ شکست دهد در میدان سیاست و تدبیر او را شکست داد(۱). آن عوامل عبارتند از:

۱ _ عدم مشورت با افراد خبره و باتجربه

با مطالعه روایات مختلف در این باره درمی یابیم، محمد با افراد خبره و باتجربه مشورت نمی کرد، و طرف مشورتش بیشتر افراد کوتاه فکر و افراطی و عجول بودند که مشورت با آنها عواقب وخیم و بدی را هم به دنبال داشت که به یک نمونه اشاره می شود:

وقتی لشکر عیسی به نزدیکی های مدینه رسید محمد با لشکریان خود مشورت کرد و گفت: «چه صلاح می دانید آیا از شهر بیرون رویم یا در اینجا بمانیم؟»؛ هر یک رأیی دادند، برخی می گفتند بمانیم و جمعی گفتند بیرون رویم.

عبدالحمید بن جعفر گفت: «تو اینک در شهری هستی که از تمام شهرها مرد، مرکب، آذوقه و اسلحه اش کمتر است و می خواهی با مردمی بجنگی که از لحاظ مرد، مرکب، سلاح و آذوقه از همگان برترند، نظر من این است که به مصر روی و بهوسیله آذوقه و مردان جنگی آنها با اینان بجنگی؟!»

جبیر بن عبدالله به محمد گفت: «پناه می دهیم تو را به خدا از اینکه از شهر مدینه بیرون روی، زیرا رسول خدا در سالی که جنگ احد در آن اتفاق افتاد فرمود: من در خواب دیدم که دست خود را در زره محکمی فرو بردم، و آن را به شهر مدینه تعبیر کرد».

محمد که این سخن را شنید تصمیم گرفت در شهر بماند و رأی عبدالحمید را نادیده گرفت(۲).

۱- جهادالشیعه فی العصر العباسی الاول، ص ۱۶۸.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۴۲۶ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۷ ؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰ ، ص ۸۲.

گرچه تصـمیمی مشابه تصمیم رسول خدا اتخاذ کردن از جهت معنوی بهتر بود و خـدایی تر. اما بایـد گفت هر زمان شـرایط خـاص خودش را دارد و شـرایط زمـان پیامبر طوری بود که اقتضـا داشت ایشـان مـدینه را برای جنـگ برگزیننـد. امـا این که چنـدین سـال پس از آن حضـرت نیز همـان شـهر انتخاب شود، آن هم تنها به دلیل این که پیامبر در آن شـهر جنگ کرده و پیروز شـده اسـت؛ چنـدان معقـول به نظر نمی رسـد. زیرا ممکن است برای آن حضـرت امکـان این که به مکـان دیگری برود وجود نداشته است و دیگر این که در مدینه آن زمان، اکثر مردم مدینه جز یهودیان با پیامبر بودند، اما هیچ یک از این دو در مورد نفس زکیه و مدینه زمان وی صادق نیست؛ یعنی از طرفی برای وی امکان این وجود داشت که به شـهر دیگری برود و از طرف دیگر هم مردم مدینه چندان علاقه و گرایشی به علویان نداشتند.

از این رو نفس زکیه به عنوان یک رهبر که در مواقع حساس می تواند با اتخاذ یک تصـمیم درست و مناسب سرنوشت جنگ را تغییر دهد، بدون اینکه جوانب هر دو رأی را بسـنجد، رأی دوم را برگزید و بدین ترتیب یکی از عوامل اصـلی عدم موفقیت قیام خودش را رقم زد.

۲ _ سازماندهی نکردن درست تشکیلات

سازماندهی در جنگ، نقشی بنیادی دارد. کسی در نبرد موفق است که از سازماندهی نیرومندی برخوردار باشد. اگر امکانات، تجهیزات و نیروی کـافی در اختیـار فرمانـده باشـد، امّـا آنهـا را درست سازمانـدهی نکرده باشـد، نمی توانـد در برابر تحرکات دشمن، واکنشی شایسته و بایسته از خود نشان دهد.

چنانچه در کتب تاریخی آمده است محمد در سال ۱۲۶ ه_ با کشته شدن ولید

بن یزید دعوت خویش را آغاز کرد(۱). در واقع در این سال با وی به عنوان خلیفه بعد بیعت شد. این امر بیانگر این است که وی از سال ها قبل فعالیت داشته است و حتی آورده اند که بعضی از برادران و فرزندانش را جهت گسترش دعوت به شهرهای مختلف فرستاد(۲)، و خودش نیز سال ها با زندگی مخفیانه، کارهای انقلابی اش را به طور سرّی انجام می داد. بنابراین محمد هم تشکیلات داشت و هم داعی و دعوتگر. اما با این حال می بینیم که وی نتوانست در این مدت تشکیلات دعوت را طوری سازماندهی کند که بین نیروهایش که در شهرهای مختلف حمایت خود را از او اعلام کرده بودند، هماهنگی و ارتباط ایجاد کند تا در موقع علنی شدن قیام، به مساعدت و یاری وی بشتابند. و این عدم درایت و کاردانی لازم او را می رساند.

در واقع با مقایسه میان دو دعوت (محمد و عباسیان) در می یابیم که دعوت عباسیان دارای یک نظم و دقت خاص و ثابت بود که دعات و نقباء خودشان را به مکان های مختلف می فرستادند و حتی از لحاظ نظامی نیز همگام با دعوتشان، سپاه و نیرو و سلاح جمع آوری می کردند. در حالی که محمد، فقط به اینکه چند تن از برادران و فرزندانش را به شهرهای مختلف فرستاد و مردم آن شهرها هم با آنها بیعت کردند اکتفا کرد. در واقع یکی از امتیازات عباسیان در موفق بودن دعوتشان این بود که آنها تا جایی که می توانستند دعاتشان را از میان اهالی همان شهرها انتخاب می کردند؛ مثلاً ابومسلم را داعی خراسانیان قرار دادند، که این امر در جذب نیرو بسیار مؤثر بود(۳). آنان با اتخاذ چنین شیوه ای توانستند دعوت خود را به یک قیام عمومی تبدیل کنند، کاری که محمد هرگز نتوانست در آنجام آن موفق شود.

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۲۴۳.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ۲۹۶.

۳- جهاد الشیعه، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۳ _ عدم هماهنگی با برادرش ابراهیم

آن طور که منابع نقل کرده انـد محمد، برادرش ابراهیم را روانه بصـره کرد و قرار شد که خودش در مدینه و ابراهیم در بصـره همزمان قیام کنند(۱).

این تدبیر محمد؛ یعنی همزمانی و مشـغول کردن حریف در دو جبهه، تدبیر بسـیار درست و مناسبی بود که اگر دو برادر توفیق همزمان می یافتند تاریخ به گونه ای دیگر رقم می خورد، اما آنچه که بی تدبیری بیشتر محمد را نشان می دهد عدم هماهنگی لازم وی با برادرش بود. برفرض که این اقـدام محمـد را هم نادیـده بگیریم و از این حیث بر او ایرادی وارد نکنیم باید بگوییم شایسـته بود وی پس از تصـرف مدینه و مکه، در حجاز نمی ماند و به سـرعت خود را به بصره می رساند. به عبارت دیگر چرا بی درنگ به کوفه و بصره و دیگر شهرهای عراق حمله نکرد؟ چرا جنگ را به خانه حریف نکشاند؟

۴ _ برداشتن بیعت از یاران در لحظات حساس جنگ

وقتی که نیروهای عباسـی توانسـتند از خنـدق کنـده شده توسط نیروهای محمد عبور کنند و جنگ در داخل شـهر شـروع شد، ترس و وحشت وجود مردم مدینه را فرا گرفت و همگی در فکر نجات خویش بودند، محمد در این وضعیت سخت و دشواری که پیش آمـده بود، شایسـته بود که نیروهای پراکنـده خویش را جمع می کرد و با تنظیم صـفوف آنها و دادن روحیه جنگ و دفـاع، آنـان را به مقـابله دشـمن می فرسـتاد؛ اما می بینیم که وی در آن لحظه حساس و سـرنوشت ساز، خطاب به مردم مـدینه چنین گفت:

«ای مردم ما شما را برای جنگ فراهم کردیم و از شما پیمان ها

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۴۲۲ ؛ الکامل، همان، ص ۵۶۴ ؛ البدایه و النهایه، همان، ۷۸.

گرفتیم. اکنون دشمن نزدیک و تعدادش فراوان است، و یاری و پیروزی از جانب خدا و کار به دست اوست؛ رأی من این است که شما را آزاد گذارم و از قید بیعت برهانم هر که خواهد بماند و هر که خواهد برود»(۱).

این خطبه باعث شد که جز گروه اندکی، بیشتر مردم او را رها کنند(۲).

اگر سؤال شود که این عمل؛ یعنی برداشتن بیعت در هنگام سختی را افراد دیگری نیز چون امام حسین در شب عاشورا انجام داده اند و این اشکال بر آن حضرت نیز وارد است، در جواب باید گفت:

قضیه امام حسین با قضیه نفس زکیه یک فرق اساسی دارد و آن این که حضرت از همان ابتداء که به سمت عراق حرکت کرد و عده زیادی نیز همراه او بودند، به قصد جنگ و قیام روانه نشد، بلکه وقتی با سپاه حرّ بن یزید ریاحی روبهرو گشت و او مانع رفتن حضرت می شود و چاره ای جز جنگ برای آن حضرت باقی نمی ماند، از این رو امام در شب عاشورا بیعت خویش را از افرادی که همراه او آمده اند بر می دارد و آنان را در رفتن و ماندن آزاد می گذارد؛ اما نفس زکیه چندین سال تلاش و کوشش مخفیانه انجام داده تا مردم را علیه حکومت وقت بشورانند، حال که وقت عمل فرا رسیده با سخت شدن شرایط به چنین اقدامی دست می زند. در واقع اتخاذ چنین شیوه ای از یک رهبر حاکی از بی تدبیری اوست، زیرا به جای این که تلاش کند دوباره نیروهایش را جمع آوری کند، خودش با اقدامی زمینه فروپاشی و پراکنده شدن نیروهایش را فراهم می آورد و این را می توان یک نقص برای او به حساب آورد.

اما در مقابل وقتی عملکرد رقیب سیاسی وی (منصور) را بررسی کنیم به

۱- تاریخ طبری، همان، ۴۳۹ ؛ الکامل، همان، ۵۷۵ ؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۱۰ ، ص ۸۳.

۲- تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۳۵ ؛ تاریخ زیدیه، ص ۱۳۱.

برتری سیاسی وی پی خواهیم برد:

۱ــ منصور می دانست که اگر محمد با آمادگی لازم قیام کند برایش دردسرساز خواهد بود، به همین منظور برای این که او را وادار به قیام زودرس کند، دست به حیله و نیرنگ زد و آن این که:

الف) نامه هایی جعلی به نام فرماندهان و یاران برجسته خودش برای او می فرستاد که از او می خواستند هر چه زودتر ظاهر شود، و آنها هم در این صورت از اطاعت منصور، سرپیچی کرده به او می پیوندند(۱).

ب) از فرمانده خود حمید بن قحطبه خواست که نسبت به محمد، ابراز علاقه کند و نشان دهد که پشتیبان اوست و او هم این نقش خود را خوب ایفا کرد و توانست اعتماد محمد را جلب کند. بعدها که محمد متوجه نیرنگ های آنان شده بود به او گفت: مگر تو با من بیعت نکرده بودی؟ او پاسخ داد: با کسی که راز خودش را با کودکان در میان می گذارد، این طور رفتار می کنیم(۲).

در واقع محمد بدون این که از صداقت و درستی افرادی که به او نامه نوشته اند، مطمئن شود و آنها را ارزیابی کند، با خوش باوری که داشت بیش از پیش به اوضاع و احوال خوش بین شد.

۲ــ منصور بر خلاف محمد، مشاورانی باتجربه و کاردان داشت و خود او نیز از تجربه های دیگران استفاده و با توجه به اوضاع و شرایط سعی می کرد، بهترین نظر را برگزیند و حتی ابائی نداشت که در این رابطه رأی و نظر مخالفان خود را نیز بشنود. از جمله:

وی برای اینکه نظر عمویش عبدالله بن علی را که به دستور خود وی زندانی شده بود، جویا شود افرادی را نزد او فرستاد که از وی درباره چگونگی مقابله با

۱- تاریخ طبری، همان، ۴۰۸ ؛ الکامل، همان، ص ۵۶۵.

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۲۹ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۲۷.

قیام نفس زکیه سؤال کند و آنها را در این مورد راهنمایی کند(۱). علاوه بر او نظرات افراد دیگری را نیز در این رابطه جویا می شد که همه این موارد گویای این است که منصور از مشاورانی باتجربه و کاردان بهره می برده است.

۳_ پس از بیعت مردم خراسان با محمد، منصور برای جلوگیری از یاری رساندن آنها به محمد، دست به حیله ای زد و آن اینکه دستور داد سر پسر عموی محمد را از تن جدا کرده، به خراسان بفرستند و قسم یاد کنند که این سرِ نفس زکیه است و مردم فکر کنند که واقعیت است و سکوت کنند(۲).

اتفاقاً این حیله و نیرنگ منصور، مؤثر واقع شد و خراسانیان هم به گمان اینکه سرِ محمد است، ساکت شدند.

۴ _ منصور وقتی می خواهد فرماندهی را به عیسی بن موسی بسپارد به او می گوید:

«یا تو به جنگ برو و من می مانم و سپاه به کمک تو می فرستم یا من می روم و تو پشت سر من را حفظ کن»(۳).

از این گفتار منصور که حاکی از سیاستمداری و درایت اوست چند نکته بهدست می آید:

الف) نباید تمام نیروها را برای مقابله با دشمن وارد میدان کرد، بلکه باید افرادی هم در پشت جبهه باشند که در صورت شکست سپاه اصلی به کمک و یاری آنها بشتابند.

ب) خود رهبر یک قیام یا حکومت نباید در جنگ شرکت کند، زیرا در صورت شکست و کشته شدن رهبر، آن قیام یا حکومت با مشکل اساسی مواجه

۱- تاریخ طبری، همان، ۴۲۹ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۷۳ ؛ الکامل، همان، صص ۵۶۶-۵۶۷.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۴۳۷.

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۹ ؛ الکامل، همان، ۵۷۳.

خواهـد شـد. و اینکه منصور به عیسـی می گویـد یـا تو برو یـا من، ممکن است جهت تقویت روحیه و برانگیختن احساسات او بوده باشد.

ج) علاوه بر دو مورد فوق، می توان گفت چون عیسـی ولیعهـد منصور است و منصور تمایل چندانی به این امر ندارد، در واقع با فرستادن او می خواست در آن واحد از شر هر دو دشمن خود (محمد و عیسی) رهایی یابد(۱).

ه) ابراهیم بن عبدالله (۱۴۵ ه_)

اشاره

ابراهیم نیز چون برادرش نفس زکیه در صـحنه سـیاست درایت و کاردانی چندانی نداشت. شواهد و قرائن زیادی در این رابطه وجود دارد که به چند نمونه اشاره می شود:

۱ _ سازماندهی نکردن درست تشکیلات

۱ _ ۱. ابراهیم در اول سال ۱۴۳ ه_ وارد بصره شد(۲) و تا رمضان سال ۱۴۵ ه_ که قیامش را علنی کرد(۳)، یک سال و اندی فرصت داشت و گرچه در این مدت افراد زیادی و فقط از خود بصـره چهار هزار نفر(۴) با او بیعت کردند، اما هیچ گونه طرح و نقشه ای برای سازمانـدهی نیروهـا و گسـترش دعـوتش به دیگر منـاطق اعمـال نکرد. در حـالی که خوب بود همـان طور که برادرش محمد، او را به بصـره روانه کرده بود، او هم با اعزام مبلغینی به مناطق دیگر دایره دعوت و قیامش را گسترش می داد، زیرا در صورت مبادرت به چنین اقدامی بر فرض که قیام محمد

۱- جهاد الشیعه، ص ۱۳۸.

۲- تاریخ طبری، همان، ۴۶۲ ؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰ ، ص ۸۵.

۳- همان، مقاتل الطالبیین، ص ۳۱۸.

۴- انساب الاشراف، همان، ص ۳۲۶ ؛ تاریخ طبری، همان؛ ص ۴۶۵ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۱۶.

شکست خورده باشد، وی از طرفی می توانست در چند جبهه علیه حکومت عباسی مقابله کند و از طرفی هم نیروهای بیشتری می توانست در اختیار داشته باشد. اما آنچه که مسلم است، وی چنین اقدامی نکرد و این عدم درایت و کاردانی او را می رساند.

۱ـ ۲. وقتی ابراهیم در بصره قیام کرد، منصور نیروی کافی برای مقابله با ابراهیم را نداشت، طبری از زبان خود وی در مورد کمبود سپاهش می نویسد:

«...به خدا، در اردوگاه من به جزء دو هزار نفر نیست، سپاهم را پراکنده کرده ام، سی هزار نفر با مهدی در ری هستند، چهل هزار نفر با محمد بن اشعث در افریقیه هستند، بقیه با عیسی بن موسی هستند. به خدا، اگر از این به سلامت جستم، سی هزار نفر را در اردوگاه خویش نگه می دارم»(۱).

با این توصیف اگر تشکیلات و نیروهای ابراهیم درست سازماندهی شده بود و او دارای سیستم اطلاعاتی و جاسوسی بود، می توانست از این قضیه (کمبود سپاه منصور) آگاهی یافته، در همان زمان به راحتی بر وی غلبه یابد.

۲ ـ نپذیرفتن رأی و نظر صحیح

او نیز همچون برادرش نفس زکیه، گرچه با فرماندهان و افراد خود مشورت می کرد، اما نظرات و آرای مطرح شده را مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی داد تا ببیند نظر بهتر و مناسبتر کدام است و آن را برگزیند. قبل از این که ابراهیم به جنگ برود چند پیشنهاد به او شد که اگر می پذیرفت، شاید سرنوشت جنگ به گونه ای دیگر رقم می خورد. پیشنهادهای مطرح شده عبارت بودند از:

اول. به او پیشنهاد شد عده ای از افراد را به کوفه بفرستد که آنها از یک طرف

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۴۷۱.

اهالی کوفه را از حرکت او آگاه کرده، با تحریک آنها به شورش، منصور را گرفتار یک شورش داخلی نماینـد و از طرفی هم خودشـان از بیرون به جنـگ منصـور بشـتابند که در این صورت منصور نمی توانست در یـک زمـان، هر دو حرکت ــ شورش داخلی مردم کـوفه و حملـه ابراهیم و نیروهـایش ــ را سـرکوب کنـد؛ امـا ابراهیم پس از مشـورت بـا بشـیر رجـال (رحـال) این پیشنهاد را به دلیل این که باعث کشته شدن افراد بی گناه زیادی توسط عباسیان خواهد شد، نپذیرفت(۱).

دوم. یکی از یـاران ابراهیم گفت بـا تـوجه به اینکه لشـکر عباسـی از مـا قوی تر است و اگر در روز بـا آنهـا بجنگیم، شکسـت خواهیم خورد؛ پیشـنهاد می کنم شـبانه به آنها حمله کنیم و حتی از او خواست که عـده ای از فرمانـدهان را در اختیار من قرار بده تا با کمک آنها اقدام به این عمل کنم، اما ابراهیم این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت: من قتل و کشتن را دوست ندارم(۲).

سوم. برخی یاران ابراهیم مثل نمیله، طهوری و جمعی دیگر به او پیشنهاد دادند: حال که بصره، واسط، اهواز و فارس در اختیار توست بهتراست سپاهی را با امیری به جنگ بفرستیـد و اگر آنان شـکست خوردنـد سپاه دیگری را به یاری آنان بفرستید، اما خودتان همین جا بمانید تا تقویت شوید و ناظر امور باشید. اما ابراهیم، این رأی را نپذیرفت و در خارج شهر اردو زد(۳).

چهارم. عـده ای با نامه و پول از کوفه به بصـره می رفتند و ابراهیم را تشویق کردند که: «یکصد هزار شمشـیر آماده اسـتقبال از توست و فقط باید شخص تو را در کوفه ببینند تا قیام کنند و منصور را از خلافت خلع نمایند»(۴).

۱- همان، ص ۴۷۴.

۲- همان؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۸.

۳- انساب الاشراف، همان، ص ۳۴۴ ؛ تاریخ طبری، همان.

۴- تاریخ طبری، همان؛ ص ۴۷۳.

امـا اینکه آیا این خـدعه ای بود تا ابراهیم را از بصـره بیرون بکشـند یا واقعاً کوفیان خواهان او بودنـد، مطلبی است که قضاوت درباره آن به علت کمبود اطلاعات دقیق، مشکل است.

در مقابل با بررسـی اقدامات صورت گرفته از جانب منصور برتری سیاسی وی را بر رقیبش در می یابیم. زمانی که کار ابراهیم در بصـره رونق گرفت، منصور شـخصاً بر کار کوفیان نظارت داشت. در منابع تاریخی از شیوه عملکرد وی در سرکوب علویان و شـیعیان و کوفیان و ایجاد جوّ رعب و وحشت در این شـهر به تفصـیل یاد شده است. ما در اینجا چند نمونه از آن را ذکر می کنیم:

۱ ـ منصور در کوفه حکومت نظامی اعلام و رفت و آمد شبانه را ممنوع کرد.

۲ ـ سـپاهیان مزدوری از شام، روزها وارد شـهر می شدنـد و شـبانه می رفتنـد و بامـداد روز بعد باز می گشـتند، تا مردم گمان کنند گروه تازه ای به کوفه آمده است که این موضوع نشان دهنده التهاب و هیجان مردم و کمی سپاه و یاران منصور بود(۱).

۳ ـ سـربازان منصور به منظور ترساندن کوفیان، شب ها در نقاط مختلف شهر، آتش می افروختند تا مردم گمان کنند سپاهیان زیادی در شهر هستند(۲).

۴ ـ مردم کوفه را وادار به پوشیدن لباس سیاه کردند(۳).

۵ ـ منصور والی قادسیه را مأمور کرده بود، کسانی را که مخفیانه از کوفه خارج می شونـد و قصـد رفتن به بصـره را دارنـد، دستگیر کند، که یک گروه داوزده نفری در این راه جان باختند(۴).

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۴۶۶.

۲- همان، ص ۴۷۱.

۳- همان، ص ۴۶۶.

۴- همان، ص ۴۶۷.

و) حسین بن علی شهید فخ (۱۶۹ ه_)

نداشتن سازمان و تشکیلات

در این که آیا قیام حسین بن علی یک حرکت از پیش برنامه ریزی شده بوده یا ناگهانی صورت گرفته، طبری آورده است که:

«حسین بن علی که از بزرگان و فضلای بنی هاشم بود قصد داشت زمان هادی در موسم حج در مکه یا منی همراه با یاران خود قیام کند»(۱).

به هر حال آنچه واضح و روشن است این است که وی گرچه قصد قیام داشته، اما در منابع گزارشی مبنی بر این که وی اهتمامی به تنظیم دعوت از خودش نشان داده باشد یا داعیان و مبلغان خود را به شهرهای دیگر اعزام کرده باشد و یا درصدد جمع آوری سپاه و اسلحه برای مقابله با عباسیان باشد، نقل نشده است(۲).

در حالی که شایسته بود او از تجربه نفس زکیه عبرت می گرفت و قبل از خروج مدت زیادی درنگ می کرد و مبلغان خود را به نقاط مختلف می فرستاد و در زمینه اطلاعات و امور سرّی سازمان و مانند آن، انضباط بیشتری حاکم می گرداند(۳).

اما حسین از این لحاظ نسبت به دو قیام محمد و ابراهیم، نه تنها عبرت نگرفت، بلکه قیام و حرکت او در وضعیت بدتری هم قرار داشت. آن طور که نقل شده فقط هنگامی که به سوی مکه می روند، حسین و افرادش در نزدیکی

۱- همان، ص ۵۹۷ ؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۱.

۲- جهاد الشیعه، ص ۲۷۳.

۳- امامان شیعه، ص ۱۶۳.

شهر اردو زدند و گروهی را مأمور کرد که به شهر رفته و حاجیان و مردم را دعوت به قیام کنند(۱).

حسین مسجد را به عنوان پایگاه انقلاب و ستاد فرماندهی خودش انتخاب کرده بود. طبری آورده که این امر موجب شد مردم مدینه با حسین همکاری نکنند و به او یاری نرسانند؛ زیرا یاران حسین حرمت مسجد را نگه نداشته بودند و باقیمانده غذاها و کثافات همه جا را فرا گرفته بود. آنان از پرده های مسجد به عنوان رو انداز استفاده کرده، و موجب آلوده شدن و به هم ریختن مسجد شده بودند؛ لذا مردم ناراحت بودند و همین امر موجب شد آنان او را یاری ندهند(۲).

برخی استدلال کرده اند علت اینکه حسین به جای دارالاماره مسجد را انتخاب کرد، ممکن است این بوده باشد که:

اولاً: در دارالاماره ظلم های فرمانداران قبلی و عمال حکومت عباسیان، برای مردم تداعی می شد و مردم با همان دیدی که به آنها می نگریستند به انقلابیون هم نگاه می کردند و ثانیاً: قیام یک قیام مردمی و بر پایه دین خدا و سنت رسول خدا بود، لذا مناسب بود تصمیم و برنامه ریزی درباره قیام هم در مسجد آن حضرت و در کنار قبر ایشان صورت می گرفت(۳).

در مورد علت اول باید گفت با توجه به منتسب بودن حسین به خاندان پیامبر، مردم وقتی اهداف و عملکرد او را می دیدند، دیگر او را با عباسیان یکی نمی دانستند. و در مورد علت دوم هم می توان گفت که با توجه به این که افراد دارای اسب و شمشیر و... بودند و وارد شدن با آنها در مسجد، موجب رعب و وحشت مردم عادی می شد، بهتر بود حسین دارالاماره را پایگاه خودش

۱- تاریخ طبری، همان، ۵۹۸؛ الکامل، همان، ص ۱۲.

۲- تاریخ طبری، همان، الکامل، همان.

۳- ماهیت قیام شهید فخ، سید ابوفاضل رضوی اردکانی، ص ۱۳۲.

قرار می داد و افرادش را در آنجا مستقر می کرد و برخی فعالیت هایش را هم در مسجد انجام می داد.

خلاصه اینکه این دو علت نمی توانـد دلیل خوبی باشـد، زیرا علاوه بر مواردی که طبری نقل کرده- همان طور که اشاره شد- وجود افراد مسلح در مسـجد طبعاً برای مردمی که جهت ادای نمـاز وارد آن می شدنـد، گرفتاری ها و مشـکلاتی را به همراه داشـته، که نارضایتیهایی را در میان اهالی مدینه ایجاد کرده بود. بله اگر کل مردم حامی و پشتیبان او بودند، انتخاب مسجد، به عنوان پایگاه می توانست محل مناسبی باشد.

ز) یحیی بن عبدالله (۱۷۶ ه_)

۱- یحیی برادر نفس زکیه و عموی حسـین بن علی (صاحب فـخ) بود و تجربه شـرکت در آن قیام ها را نیز داشـت(۱)، لذا می بـایست بسـیار حسـاب شـده تر و دقیق تر کـار می کرد. امـا وقتی قیام وی را مورد بررسـی قرار می دهیم می بینیم قبل از اینکه اصلاً با عباسیان نبردی داشته باشد، امان را پذیرفت و تسلیم شد و به درگاه خداوند چنین عرض می کند:

«همین که توانستم حداقل دشمنان تو را بترسانم شکرگذار هستم»(۲).

شاید بتوان گفت تسـلیم شدن یحیی، از این لحاظ که از خونریزی و کشـته شدن افراد زیادی جلوگیری کرد، عمل شایسـته ای بوده است، اما وقتی با عملکرد حسـین بن علی (شـهید فـخ) که با آن تعداد اندک - که از همان ابتدا هم مشـخص بود - و در حالی که می بیند چند قدمی بیشتر با مرگ فاصله ندارد، آن طور دلیرانه

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۷ ؛ تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم، ص ۱۶۴.
۲- مقاتل الطالبیین، ص ۴۵۲.

و شجاعانه امان سرداران عباسی را رد می کند مقایسه کنیم، عملش چندان شایسته به نظر نمی رسد.

برخی هم احتمال داده اند شاید او درصدد بود خود را با تسلیم کردن از دایره محاصره نجات دهد و با گذشت زمان در محیط و شرایط دیگری بتواند با سازماندهی تازه، حرکتی دوباره را آغاز کند(۱).

در جواب باید بگوییم با توجه به این که وی در قیام های قبل از خودش هم شرکت داشته و از طرف حکومت هم تحت تعقیب بوده است، حال اگر ایشان با این امید خودش را تسلیم کرده باشد واقعاً خوش خیالی او را می رساند که با چنین سابقه ای خلیفه وقت او را زنده بگذارد.

۲ـ علاوه بر این، با بررسی قیام وی در می یابیم که او حتی قادر نیست دل نزدیک ترین یارانش چون حسن بن صالح حی و گروه همراهش را که از کوفه همراه وی دیار و کاشانه خود را ترک گفته بودند، بهدست آورد(۲).

اگر وی از همان ابتدا از عقاید و گرایشهای آنها مطلع می بود، اصلًا نباید آنها را با خود همراه می کرد و یا باید با تدبیری مثلاًـ به عنوان نماینده به شهر دیگری اعزام می کرد و یا به نحوی او را از میان بر می داشت که اتهامی هم متوجه خود او نباشد. زیرا وجود چنین فردی در سپاهش مخلّ و موجب فتنه و آشوب بوده است.

اما با بررسی عملکرد طرف مقابل وی در می یابیم که آنها چقدر زیرک و مسلط بر اوضاع بوده اند:

۱- هارون پس از آگاهی از ماجرای یحیی، فضل را با پنجاه هزار نفر و خزائن

۱- قیام های شیعی در عصر اول عباسی، ، ص ۱۸۵.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۴۵۰.

و اموال و تجهیزات بسیار به سوی دیلم روانه ساخت(۱) و دستور داد به هر نحو می تواند یحیی را آرام کند و در این راه از بذل هر گونه مال و جایزه ای در حق او دریغ نکند(۲).

۲- فضل از راه های گوناگون کوشید تا یحیی را وادار به تسلیم کند، ابتدا شاعران و بزرگان آن بلاد را گرد آورد و آنان را صله و درهم فراوان داد، سپس با فرماندار دیلم مکاتبه کرد و با دادن صد هزار درهم او را راضی کرد تا یحیی را وادار به صلح کرده و تحویل او دهد(۳). سپس با فرستادن نامه و اعزام نمایندگانی، یحیی را ترغیب به مصالحه کرد، و با تهدید و تطمیع و وعده و وعید عهد کرد که خود او و یارانش در امان هستند. در نهایت یحیی به شرط این که خود هارون امان نامه را امضا کند و شهودی نیز بر آن گواهی دهند، امان را پذیرفت و خود را تسلیم کرد(۴). فضل نیز با درایت و تدبیری که داشت توانست بدون جنگ و خونریزی یکی دیگر از قیام های شیعی را خنثی کند.

ح) محمد بن ابراهیم (۱۹۹ ه_)

در این قیام سه شخصیت مطرح است که هر یک از آنها در نتیجه و سرانجام قیام تأثیر داشته اند:

محمد بن ابراهیم؛ وی رهبر اصلی قیام بوده و در مورد وی می توان به نکات زیر اشاره کرد:

اول. ابن طباطبا در ابتدا ساکن حجاز بود و براینکه قصد قیام علیه عباسیان را

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۶۲۸ ؛ الکامل، همان، ص ۳۳.

۲- تاریخ طبری، همان؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۵۱.

۳- تاریخ طبری، همان؛ مروج الذهب، همان، ص ۳۴۷ ؛ الکامل، همان.

۴- تاریخ طبری، همان، ص ۶۲۸ ۶۲۹ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۵۱ ؛ الکامل، همان.

داشته، هیچ گونه گزارشی نشده است. اما وقتی فردی به نام «نصر بن شبیب» از اهالی جزیره که برای ادای فریضه حج به حجاز آمده بود با او ملاقات کرد و او را تحریک و تشویق به قیام می کند، محمد هم حاضر به قیام می شود و وعده دیدار را برای قیام رسمی در «جزیره» معین می نمایند(۱). وقتی نصر به میان قبیله خود آمد و موضوع را مطرح کرد، با مخالفت آنها روبهرو شد، لذا خود او نیز مردّد شد و نزد محمد آمد و از یاری او عذر خواست(۲).

محمد با عصبانیت به طرف حجاز حرکت کرد، اما در میان راه به «ابوالسرایا» برخورد کرد و او را به بیعت با خود دعوت کرد و او هم پذیرفت و وعده ملاقات و قیام را در کوفه گذاشتند. محمد زودتر خودش را به کوفه رساند و به تفحص حال مردم پرداخت و شروع به تهیه لشکر کرد و هر کس را که قابل اعتماد می دید دعوت می کرد، تا گروه بسیاری دعوتش را پذیرفتند. در روز موعود با ابوالسرایا، از کوفه بیرون آمد و دعوت خود را علنی کرد و مردم کوفه نیز مانند مور و ملخ برای یاری او از کوفه بیرون ریختند، جز آنکه اسلحه ای غیر از عصا و آجر و چاقو در دست نداشتند و نیز تحت نظم و برنامه جنگی هم نبودند(۳).

با توجه به مطالب فوق می توان گفت:

اولاً: محمد در ابتدا قصد قیام نداشته، بلکه به تحریکات نصر و سپس ابوالسرایا حاضر به قیام می شود. بر خلاف قیام های قبلی که رهبران آنها خودشان قصد قیام داشته اند.

۱- مقال الطالبیین، ص ۴۹۳.

۲- همان، ص ۴۹۵.

۳- همان، صص ۴۹۶-۴۹۸.

ثانیاً: وقتی هم که تصمیم به قیام می گیرد طرح و برنامه ای برای سازماندهی نیروهایش نداشت و از این لحاظ حتی نسبت به قیام های قبل از خودش در وضع بدتری بوده است.

بنابراین، چنین قیامی بر فرض هم که بتواند در ابتدا پیروزی هایی بهدست آورد، اما در صورت طولانی شدن به دلیل نداشتن طرح و برنامه، پایانی جز شکست و سرکوب شدن نخواهد داشت.

دوم. با توجه به اینکه رهبری نظامی در دست ابوالسرایا بود(۱) محمد به او دستور داده بود که هیچ گاه آغازگر جنگ نباشد، بلکه ابتدا آنها را به بیعت با او دعوت کند(۲).

ابوالسرایا در جنگ با نیروهای عباسی به فرماندهی عبدالدوس بن عبدالصمد تدبیر و تاکتیکی اندیشید و آن اینکه نیروهایش را به سه دسته تقسیم کرد، خود او و همراهانش به «سوق» رهسپار گردیدند، و سیار را راهی «جامع» کرد و به ابی الهرماس هم دستور داد راه «قریه» را پیش گیرد، تا از سه طرف آنها را احاطه کنند. از آنجا که این نقشه عملی شد، جنگ به سود آنان خاتمه یافت و با پیروزی کامل و تحصیل غنایم بسیار و اسلحه و مرکب فراوان به کوفه بازگشتند.

وقتی ابوالسرایا با محمد ملاقات کرد، محمد او را از این که به لشکر دشمن شبیخون زده سرزنش کرد و ادامه داد که من از این کاری که تو کرده ای بیزارم، چون اولاً: تو نمی بایست به آنها شبیخون بزنی، ثانیاً: نمی بایست با آنها جنگ کنی تا ابتدا آنها را دعوت به امان و سازش کنی، و ثالثاً: تو حق نداشتی از اموال آنها برگیری جز آن اسلحه هایی را که آنها برای جنگ با ما همراه آورده بودند(۳).

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶۱ ؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۲۲ ؛ الکامل، همان، ص ۱۴۷.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۰.

۳- همان، ص ۵۰۷.

این سخنان محمد گرچه برخاسته از روحیه جوانمردی اوست، اما از طرفی عدم کاردانی و درایت او را نیز می رساند، زیرا:

اولاً: استفاده از تدابیر جنگی را برای رسیدن به پیروزی خلاف می داند، ثانیاً: فرمانده فاتح خود را مورد ملامت و توبیخ قرار می دهد که چرا آنان را کشته ای و اموال آنها را غنیمت گرفته ای؟ مگر جنگ بدون کشتن و خونریزی و تحصیل غنائم و... امکان پذیر است؟ مگر باید همیشه در مقابل دشمن به صورت انفعالی و تدافعی عمل کرد؟

اما در مقابل می بینیم که چگونه فرمانده نیروهای عباسی با به کار بردن یک حیله توانست جنگ باخته را به سود خود به اتمام برساند. و آن این که:

وقتی هرثمه _ که در واقع آخرین نیرویی بود که حسن بن سهل برای مقابله می فرستاد چون دو بار پیش از این نیروهایش شکسته خورده بودند _ به جنگ ابوالسرایا می آید و با آنها درگیر می شود، درمی یابد که از طریق جنگ نمی تواند بر آنان غلبه کند لذا برای ایجاد تفرقه در صفوف آنان، از یک طرف مخفیانه به برخی سران کوفه نامه می فرستد(۱)، و از طرف دیگر در برابر لشکر کوفه فریاد می زند:

«ای مردم کوفه! تا چه وقت خون ما و خود را می ریزید، اگر این جنگ ها تنها به خاطر آن است که به خلافت مأمون رضایت ندارید، این منصور بن مهدی است که مورد پسند و رضایت ما و شماست، و اگر به طور کلی با خلافت فرزندان عباس مخالفید و می خواهید خلافت را از آنان به دیگری منتقل کنید پس شما امام خود را تعیین کنید و چون روز دوشنبه شد بیایید تا با همدیگر در این مورد گفتوگو کنیم و بی جهت ما و خودمان را به کشتن ندهیم»(۲).

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۱۲۴.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۰.

کوفیان با شنیدن این سخنان دست از جنگ کشیدند و این حیله هرثمه کار خودش را کرد و آنان دست از جنگ کشیدند.

۲. ابوالسرایا (سری بن منصور): وی از قبیله بنی ربیعه بن ذهل بن شیبان بود که با حکومت وقت مخالف و در نواحی «سواد» به شورش برخاسته بود. وی شیعی و طرفدار علویان بود(۱).

اما عدم انتساب وی به بیت علوی موجب شده بود اعتبار و نفوذ لازم را برای رهبری یک قیام مردمی و عدالت خواهانه نداشته باشد. علاوه بر این که گذشته چندان اطمینان بخشی هم نداشت، زیرا او در آغاز کار تحت امر فرمانده عباسی، هرثمه بن اعین بود که به علت تأخیر در مقرری خویش او را ترک کرده بود(۲). از این رو به دلیل انتساب به عباسیان در صدق نیت او به علویان شک داشتند.

حتی برخی از مورخان در مورد مرگ ابن طباطبا معتقدند: ابوالسرایا او را مسموم کرده است، زیرا او بود که زهیر بن مسیب و دیگر فرماندهان عباسی را مغلوب کرده بود، و از آنجا که مردم از او اطاعت داشتند و او بدون محمد هم می توانست نیروها را رهبری کند، لذا محمد را مسموم و همه اموال و ثروت را برای خود گرفت(۳). این امر چندان دور از ذهن هم نمی تواند باشد.

در ضمن ابوالسرایا پس از پیروزی های اولیه می توانست صحنه نبرد را به خانه حریف بکشاند و به بصره یا بغداد و یا شهرهای دیگر حمله کند تا تلفات جنگ را کاهش دهد، که این روش را به کار نبرد.

۳. محمد بن محمد بن زید؛ در مورد وی آورده اند که پس از وفات محمد

۱- همان، ص ۴۹۶.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۱۲۲ ؛ الکامل، همان، ص ۱۴۹.

۳- تاریخ طبری، همان؛ ص ۱۲۳ ؛ الکامل، همان.

بن ابراهیم، بـا او ــ که جـوانی نورس بود ــ به عنوان رهـبر بیعت کردند(۱). طبعاً او آن آگاهی و تجربه کافی که بتوانـد یک قیام را رهبری کند، نداشـته است(۲). بنـابراین بیشتر کارها، در دست ابوالسـرایا بود که هم وی و هم دیگر والیانی که از طرف محمـد -البته توسط ابوالسـرایا- برای شـهرهای دیگر منصوب شده بودند، دست به اقداماتی، مثل عوض کردن پرده کعبه زدند که موجب دلسرد شدن مردم از آنان شد(۳).

ط) محمد بن قاسم (۲۱۹ ه_)

وقتی شخصیت محمد را مورد بررسی قرار دهیم به نکاتی دست می یابیم که در شکست قیام وی مؤثر بوده اند و عبارتند از:

۱- درباره او آورده اند که مردی پارسا و نیک نهاد بود. پیروانش او را «صوفی» لقب داده بودند؛ زیرا همیشه جامه ای خشن از پشم سـفید بر تن داشت(۴). او مردی دانشـمند و فقیه بود که در کمـال ورع، زهـد و عبادت به سـر می برد(۵). از ایـن رو مرد جنـگ و جهاد و کسـی که بتوانـد رهبری یک قیام یا حرکتی را در درازمـدت در دست بگیرد، نبود. از لحاظ اعتقادی، محمد مانند معتزله قائل به توحید و عدل بود و با طائفه زیدیه جارودیه(۶) هم عقیده بود(۷).

۱- مقاتل الطالبیین، صص ۵۰۸-۵۰۹.

۲- جهاد الشیعه، ص ۳۳۲.

۳- تاریخ طبری، همان، ص ۱۲۳ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۱۰.

۴- مقاتل الطالبیین، ص ۵۵۳.

۵- همان؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۶۵.

۶- فرقه ای منسوب به ا بی الجـارود، که معتقدنـد پیـامبر علی را بـا توصـیف و نه به نـام به امامت منصوب کرده است. الملل و النحل، ص ۱۳۲.

۷- مقاتل الطالبیین، ص ۵۵۳.

با توجه به مطالب فوق، اعتقاد وی به نظریات زیدیه جارودیه، علاوه بر این که خشم شیعیان امامیه را برافروخت دیگر زیدیه را نیز ناراضی کرد؛ زیرا زیدیه پیروان ابی الجارود، مورد رضایت بسیاری از زیدی ها، بهویژه زیدی های کوفه نبودند؛ و موجب پراکنده شدن آنها از اطراف وی شد(۱).

۲- آن طور که نقل می کنند او توانست حدود چهل هزار نفر را گرد آورد(۲). اما از آنجا که وی از لحاظ سیاسی درایت و کاردانی لازم را نداشت، نتوانست آن جمعیت زیاد را که با او بیعت کرده بودند به نحو احسن سازماندهی کند.

از این رو چنین حرکت های سازماندهی نشده ای، گرچه ممکن است در ابتدا بتوانند پیروزی هایی به دست آورند _ همانطور که محمد نیز توانست دو مرتبه سپاهی را که عبدالله بن طاهر اعزام کرده بود، شکست دهد - اما در درازمدت به دلیل این که طرح و برنامه ندارند، سرانجامی جز شکست نخواهند داشت.

با توجه به اینکه محمد و نیروهایش توانسته بودند دو بار سپاه عبدالله بن طاهر را شکست دهند، بهتر بود صحنه نبرد را به خانه حریف بکشانند، و یا به شهرهای دیگر حمله کنند تا هم تلفات جنگ را کاهش دهند و هم با متشنج کردن اوضاع، ابتکار عمل را از رقیب خود بگیرند.

طرف مقابل وی، معتصم است که وقتی از قیام محمد آگاه شد، عبدالله بن طاهر امیر خراسان را که از فرماندهان بزرگ عباسی بود و توانسته بود شورش نصر بن شبث و همچنین قیام مصریان را سرکوب کند (۳)، مأمور مقابله با او کرد؛ که هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ نظامی بر محمد برتری داشت. گرچه در ابتدا نیروهایش چندین بار شکست خورد، اما با درایتی که داشت توانست سرانجام جنگ را به سود خود خاتمه دهد و محمد را دستگیر کند و به نزد

۱- جهاد الشیعه، ص ۳۸۶ ؛ دولت عباسیان، ص ۱۶۲.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۶۷ ؛ مقاتل الطالبیین، همان.

۳- تاریخ طبری، همان، ۱۶۵-۱۶۶ و ۱۷۲-۱۷۴ ؛ الکامل، همان، صص ۲۰۶-۲۰۷.

معتصم بفرستد(۱).

نحوه دستگیری محمد آن طور که در منابع نقل شده بسیار حساب شده و دقیق بود که این امر بیانگر احاطه و تسلط عبدالله بن طاهر بر اوضاع است.

ابوالفرج اصفهانی جریان را این گونه نقل می کند:

«... ابن طاهر، عبدالله بن ابراهیم غسان را با هزار سوار زبده و نامه ای، مأمور دستگیری محمد کرد و به او دستور داد چون به یک فرسخی «نسا» رسیدی این نامه را باز کن، و به آنچه در آن گفته شده دقیقاً عمل کن. ابراهیم می گوید: وقتی من در روز سوم به یک فرسخی «نسا» رسیدم، نامه را گشوده، دیدم نوشته است:

«به امید خدا برو تا چون به یک فرسخی «نسا» رسیدی همراهان خود را آماده کارزار کن، آنگاه داخل شهر شو و یکی از سرکردگان لشکرت را با سیصد نفر بر خانه پیک رسانان بگمار تا آنها را محاصره کنند، آنگاه یکی از سرکردگان را با پانصد سوار بر خانه حاکم شهر بگمار که مبادا به خاطر بیعتی که با محمد بن قاسم کرده اند حیله ای به کار برند، سپس با سواران دیگری که برای تو باقی مانده به فلان محله بروید، آنگاه به فلان کوچه داخل شوید و چون به در فلان خانه رسیدید داخل خانه شوید، از آنجا به خانه دوم بروید، و از آنجا به خانه سوم داخل شوید، و چون بدانجا وارد شدی پله هایی را که سمت راست است بگیر و بالا برو، در آنجا بالاخانه ای است که محمد بن قاسم علوی صوفی در آنجا به سر می برد. و یکی از یاران او نیز به نام ابوتراب پیش اوست، هر دو را دستگیر کن و با زنجیر محکم ببند...»(۲).

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۲۰۷ ؛مقاتل الطالبیین، صص ۵۵۷-۵۶۱ ؛ الکامل، همان، ص ۲۳۴.
۲- مقاتل الطالبیین، ص ۵۵۶-۵۵۷.

نقشه با موفقیت اجرا و محمد و ابوتراب دستگیر و به نزد عبدالله بن طاهر فرستاده شدند.

مطالعه این مطالب از طرفی سلطه و احاطه عبـدالله را بر اوضاع و احوال پیرامونش ثابت می کند و از طرفی هم این سؤال را در ذهن خواننـده ایجـاد می کنـد که او این اطلاعـات دقیق را چگونه بهـدست آورده است؛ زیرا آن طور که ابراهیم بن غسان می گوید:

«مندرجات آن نامه مانند وحی بود و تمامی نشانی ها درست بود»(۱).

طبری در این باره می گوید:

«پدر یکی از یاران محمد با گرفتن ده هزار درهم فرماندار را به مخفیگاه او، هدایت کرده بود»(۲).

۲ ـ بی وفایی یاران

اشاره

بی وفـایی از صـفات قبیحه و رذیله ای است که انسـان بمـا هو انسـان به قباحت آن صـحه می گـذارد. قبیـح بودن بی وفایی از صفاتی است که بدون لحاظ دین، هر انسانی به آن پایبند است. حتی انسانی که هیچ گونه دین آسمانی و بشری را نمی پذیرد بر اسـاس وجـدان درونی خـود، بی وفـایی را نفی می کنـد چه رسـد به انسـانی که پیرو یکی از ادیـان، علی الخصـوص ادیـان آسمانی و الهی باشد.

در دین مقـدس اسـلام وفای به عهـد شدیـداً مورد تأکید قرار گرفته و در قرآن کریم و روایات زیاد به آن سـفارش شده است. چنانچه در قرآن کریم آمده است:

مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَی

۱- همان، ص ۵۵۷.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۲۰۷ ؛ الکامل، همان.

نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا(۱) ﴾؛ از میان مؤمنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده خود را] تبدیل نکردند.

پیامبر اکرم نیز در حدیثی یکی از سه چیزی را که مسلمین حتی نسبت به کفار، مجاز به ترک آن نیستند وفای به عهد بیان کرده می فرماید:

«ثلاث لیس لاحد الناس فیه الرخصه ... و الوفاء بالعهد لمسلم أو کافر ...(۲)؛ هیچ یک از مردم به ترک سه چیز مجاز نیستند: ... وفای به عهد نسبت به مسلمان یا کافر...»

حتی حضرت علی آن را از نشانه های ایمان دانسته می فرماید:

«من دلائل الایمان الوفاء بالعهد(۳)؛ از نشانه های ایمان، وفای به عهد و پیمان است».

حال با توجه به اهمیت این امر در اسلام، می توان ادعا کرد یکی دیگر از عوامل مؤثر در پیروزی یا عدم موفقیت یک قیام، چگونگی نیروها و یاران آن است و مراد ما از چگونگی نیروها، وفاداری آنان نسبت به رهبری قیام و آن اهداف و آرمان هایی که به خاطر آن قیام شکل گرفته است.

وفاداری یعنی اینکه تا آخرین قطره خون و تا آخرین لحظات عمر در کنار رهبر ایستادگی کنند و او را در لحظات حساس و سرنوشت ساز تنها نگذارند.

لذا در ادامه بحث، در این بخش درصد هستیم تا قیام هایی را که در هنگام رویارویی با دشمن، با بی وفایی یاران خود مواجه شدند، مورد بررسی قرار دهیم.

۱- احزاب / ۲۳.

۲- نهج الفصاحه، حدیث ۱۵۵۳.

۳- غرر الحکم، حدیث ۱۰۴۲۳.

الف) توابین (۶۵ ه_)

تعداد کسانی را که با سلیمان بیعت کرده بودند، شانزده هزار نفر ذکر کرده اند(۱). اما در روز موعود که قرار بود همه یاران در نخیله (۲) جمع شوند، فقط چهار هزار نفر بر سر قرار حاضر شدند. سلیمان بن صرد که تعداد کم یاران را مشاهده کرد، گفت:

«سبحان الله! از شانزده هزار نفر بیش از چهار هزار نزد ما نیامده اند»(۳).

حمید بن مسلم می گوید:

«من به سلیمان گفتم: به خدا سوگند! مختار آنان را از تو باز می دارد. سلیمان گفت: بر فرض که دو هزار نفر به مختار پیوسته باشند، چرا بقیه ده هزار نفر، نیامده اند؟ مگر اینان ایمان ندارند؟ مگر از خدا نمی ترسند؟ مگر خدا و آن پیمان ها را که درباره یاری و جهاد با ما کرده اند، از یاد برده اند؟»(۴).

سلیمان و یارانش مدت سه شبانه روز در نخیله ماندند، و حتی برخی از یارانش را چندین بار به کوفه فرستاد اما علی رغم همه تلاش و کوششی که کردند فقط هزار نفر دیگر از کوفیان به توابین پیوستند(۵).

۱- انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۶۸ ؛ الفتوح، احمد بن اعثم، ج ۶، ص ۶۰.

۲- محلی در نزدیک ی کوفه از جانب شام . (معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۷۸) در واقع اردوگاه نظام ی کوفه بود که سربازان قبل از حرکت به سو ی دشمن در آن گرد هم آمده، پس از سازمانده ی و دسته بندی حرکت می کردند.

۳- انساب الاشراف، همان، تاریخ طبر ی، ج ۳، ص ۴۰۸ ؛ الکامل، ج ۲، ص ۶۳۵ ؛ نهایه الارب، ج ۷. ص ۲۵۳.

۴- تاریخ طبری، همان، ص ۴۰۹ ؛ الفتوح، همان؛ الکامل، همان، ص ۶۳۶ ؛ نهایه الارب، همان.

۵- انساب الاشراف، همان، ص ۳۶۹ ؛ تاریخ طبری، همان؛ الکامل، همان؛ نهایهٔ الارب، همان.

بنابراین بار دیگر تاریخ شاهد پیمان شکنی و بی وفایی کوفیان بود و این ضرب المثل که «اغدر من الکوفی و الکوفی لایوفی ــ فریبکارتر از کوفی، و کوفی وفا ندارد»(۱) عینیت پیدا کرد.

سؤال؛ ممکن است این پرسش در اذهان برخی خطور کند که علت این فریب کاری و خیانت پردازی کوفیان چیست؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت:

۱- نظام ناپذیری؛ هسته اولیه شهر کوفه را قبایل بدوی و صحرانشینان تشکیل می دادند. از جمله صفات آنها، آزادی بی حدّ و حصر در صحراها و بیابانهاست. از این رو شاهد هستیم که آنان در سیر تاریخی کوفه، نه با امیران و فرماندهان عادل همچون امام علی و عمار یاسر سازگاری داشتند و نه با امیران ظالم مانند زیاد بن ابیه.

۲ــ دنیاطلبی؛ گرچه بسیاری از مسلمانان صدر اسلام با هدفی خالص و جهت رضای حق و پیشرفت اسلام در فتوحات اسلامی شرکت کردند، اما کم نبودند افراد و قبایلی که به قصد به دست آوردن غنائم جنگی در این جنگها شرکت می جستند. اینان پس از سکونت در کوفه حاضر به از دست دادن دنیای خود نبودند و به محض احساس خطری نسبت به دنیای خود عقب نشینی می کردند و به عکس، هر گاه احساس حظّی می نمودند، فوراً در آن داخل می شدند. شاهد صادق این مطلب حضور کوفیان در دو جنگ جمل و صفین است. هنگامی که امام علی در سال ۳۶ هجری برای مقابله با شورشیان مستقر در بصره، از کوفیان درخواست کمک نمود. آنان چون حکومت حضرت را نوپا می دیدند و از سرنوشت جنگ به خصوص با توجه به کثرت بصریان بیمناک بودند، کوشیدند از

۱- البته این ضرب المثل طور دیگر ی هم نقل شده بخل من کو فی و کو فی لایو فی. الفرق بین الفرق ، » ص ۵۴.

زیر بـار این دعوت شانه خالی کننـد. و بالاخره فقط ۱۲ هزار نفر یعنی حـدود ۱۰٪ جمعیت جنگجویان کوفه به یاری حضـرت شتافتند.

اما در جنگ صـفین که کوفیان حکومت علی را سامان یافته می دیدنـد و امیـد فراوانی به پیروزی داشـتند، رغبت بیشتری به شرکت در جنگ نشان دادند، به طوری که تعداد سپاهیان آن حضرت را در این جنگ بین ۶۵ تا ۱۲۰ هزار نفر نگاشته اند که شمار افراد غیرکوفی آن ناچیز بود(۱).

۳- تعصبات قـبیله ای؛ پیش از اسـلام محور وحـدت افراد عرب، پیونـدهای خونی «قبیله» بود. نظـام اجتمـاعی عرب جـاهلی بر اساس قبیله و قبایل اسـتوار بود. همه افراد قبیله از رئیس قبیله فرمان می برنـد و در امور مهم فرمانبر او بودنـد. و گرچه پیامبر کوشـید تا اسـلام را محور اتحاد و همـدلی آیین عرب قرار دهـد، ولی در این راه توفیق کامل حاصل نشـد و پس از رحلت آن حضرت، عرب نومسلمانِ فرهنگ نیافته، به گذشته خویش بازگشت و اساس پیوند و اتحاد خود را دوباره بر محور خون و قبیله و پیوند نَسَبی استوار ساخت.

در جنگ های دوران خلفا، هسـته اصلی سپاه اسلام بر اساس قبایل بود و فرمانده هر دسته از سپاه (به جز فرماندهان عالی رتبه) از همان قبیله برگزیـده می شد. هنگامی که منازعات سیاسـی بالا می گرفت سـران قبایل با اصل قرار دادن منافع خود و قبیله از جریان های سیاسـی هواداری می کردند. بنا بر این اصل، سـران قبایل از کسـی و جریانی حمایت می کردند که اطمینان داشـته باشـند منـافع آنـان را تأمین می کنـد. رئیس قبیله به هر سویی می گرویـد، توده مردم آن قبیله غالباً بـدون چون و چرا نظر او را تأیید می کردند و به حق یا ناحق بودن نظر او توجه چندانی نداشتند(۲).

۱- مردم شناسی کوفه، نعمت الله صفری فروشانی، فصلنامه مشکات، ص ۲۰.

۲- تحلیلی بر علل پیمان شکنی کوفیان در واقعه عاشورا، محمد الله اکبری، مجله اشراق اندیشه، ص ۱۰.

۴ــ تـابع احساسـات بودن؛ به طور کلی در بین عرب «احسـاس و عـاطفه بر عقـل غلبه داشت». و با مطالعه مقاطع مختلف تاریخ کوفه درمی یـابیم که این خصـیصه نیز به شـکل بـارزی در آنـان وجود داشـته و در مواقع حسـاس و سـرنوشت ساز، احساس و عاطفه آنان بیش از تعقّل در تصمیم گیریهایشان دخیل بوده است(۱).

خلاصه این که بیعت ابتـدایی شانزده هزار نفر با رهبر نهضت توابین و تخلف و پیمان شـکنی سه چهارم آنان در مراحل بعدی، نشان دهنده بی وفایی و ناپایداری مردم کوفه نسبت به این نهضت است.

ب) مختار (۶۶ هـ)

وقتی مصعب بن زبیر به مختار اعلان جنگ می دهد: از آنجا که مختار سیاست غلط بعضی از خلفای بنی امیه و سپس ابن زبیر در تبعیض نژادی و برتری دادن عربهـا بر عجمهـا را ملغی کرد و به همه به یـک چشم نگـاه می کرد و عـدل و انصاف را رویّه خود کرده بود، سـران شکم پرور و دنیاپرست کوفه، که سالیان دراز بر اساس تبعیض و بی عدالتی برای خود، وجهه و آقایی و اشـرافیت کسب کرده بودند، از این سیاست عادلانه مختار، روگردان شدند و عده زیادی از مردم کوفه نیز به خاطر انتقامی که مختار، از قاتلین امام حسـین گرفت و بزرگان و بسـتگان و افراد خانواده خود را از دست داده بودنـد، در این خیانت شـریک شدند و سرانجام، جمع زیادی از مردم کوفه عملاً دست از یاری مختارکشیدند(۲).

به قول طبری، افراد زیادی از یاران مختار، خود را از او کنار کشیدند و در خانه های خود ماندند و خود را آفتابی نکردند(۳).

۱- جامعه شناسی تاریخی قیام عاشورا، هادی سعیدی رضوی، فصلنامه مشکات، صص ۱۰۰-۱۰۱.

۲- ماهیت قیام مختار، سید ابوفاضل رضوی اردکانی، صص ۶۰۲-۶۰۳.

۳- تاریخ طبری، همان، ص ۴۸۴.

وقتی سپاهیان مختار در منطقه حرورا شکست خوردند، شبانه به طرف دارالاماره برگشتند. او و یارانش که حدود شش یا هفت هزار نفر بودند در محاصره نیروهای مصعب قرار گرفتند. مختار سعی زیادی کرد که محاصره شدگان را تشویق به قیام و خروج از قصر نماید و به هر زبانی که می توانست، به آنان گوشزد کرد که اگر با این وضع اینجا بمانید با وضع ذلت باری کشته خواهید شد، اما اگر خروج کنید احتمال نجات شما بیشتر است و یا مرگ شرافتمندانه را انتخاب کرده اید، بنابراین برای آخرین بار، خطاب به محاصره شدگان گفت:

«من که تصمیم خود را گرفته ام و تسلیم نخواهم شد، و از قصر خارج می شوم و با آنان می جنگم تا کشته شوم، وقتی من کشته شدم، ضعف و ذلت شما بیشتر خواهد شد و اگر به حکم آنان تسلیم شوید، آنان دشمنان شمایند که خون هایشان را ریخته اید. آنان از شما انتقام می گیرند و هر کدامشان درباره هر یک از شما چیزی خواهد گفت: یکی می گوید، این خونی من است، و به این ترتیب یکی پس از دیگری شما را خواهند کشت و بقیه شاهد کشته شدن دوستان خود خواهید بود و آنگاه است که به سخنان من واقف و پشیمان می شوید و با خود خواهید گفت: ای کاش حرف مختار را گوش داده بودیم و نظر او را عمل می نمودیم. اما حال اگر با من بیرون بیایید از دو حال خارج نیست، یا پیروز می شوید و خط محاصره را می شکنید، که محترمانه نجات یافته اید و به نزد عشیره خود می روید و یا به شهادت می رسید که این مرگ پرافتخاری است و تأکید می کنم که اگر با من نیایید، فردا در همین وقت، ذلیل ترین و زبون ترین مردم روی زمین خواهید بود»(۱).

۱- انساب الاشراف، همان، ص ۴۴۰ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۴۹۱ ؛ الکامل، ج ۳، ص ۱۳-۱۴.

علی رغم سخنان شورانگیز مختار این بار نیز کوفیان رفیق نیمه راه شدند و به امید نجات جان خود با او همراه نشدند و فقط نوزده نفر همراه او از قصر خارج شدند. و آنان آنقدر جنگیدند تا همگی کشته شدند(۱).

ج) زید بن علی (۱۲۱ یا ۱۲۲)

طبری در مورد تعداد کسانی که با زید بیعت کرده بودند، می گوید:

«چون زید به کوفه بازگشت، شیعیان نزد وی رفت و آمد کرده، با او بیعت می کردند، تا آنکه در دیوانش تعداد ۱۵ هزار نفر به ثبت رسید...و او مردانی را به نزد مردم سواد و موصل فرستاد تا به سوی وی دعوت نمایند»(۲).

این تعداد، فقط مخصوص کوفه بود و تعداد کل بیعت کنندگان با وی را که علاوه بر کوفه، از شهرهای مدائن، بصره، واسط، موصل، جزیره، ری، گرگان و خراسان بودند، در حدود چهل هزار تن ذکر کرده اند، که این تعداد را از گفتوگویی که زید با سلمه بن کهیل داشته می توان بهدست آورد:

سلمه گفت: تو را به خدا سوگند می دهم، چند تن با تو بیعت کرده اند؛ زید در جواب گفت: چهل هزارتن(۳).

اما در روز جنگ از این تعداد فقط دویست و هیجد تن با او بودند، زید با مشاهده این امر پرسید: پس بقیه کجا هستند؟ بدو گفتند: آنها در مسجد محاصره شده اند. زید گفت: نه به خدا این حرف برای کسی که با ما بیعت کرده، عذر

۱- تاریخ طبر ی، همان ؛ قس : انساب الاشراف، همان، تعداد افراد ی را که با مختار از قصر خارج شدند. ۲۹ نفر بوده است؛ الکامل، همان، ص ۱۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۶ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۵۸ ؛ عمده الطالب، ص ۲۵۶.

۳- تاریخ طبری، همان.

محسوب نمی شود(۱).

بـا فرض این که در هنگـام قیام زیـد، هیـچ کس از بیعت کننـدگان شـهرهای دیگر نتوانسـته باشـند خود را به او برساننـد، علی القاعـده، باید همان پانزده هزار نفر کوفی در کنار او باقی می مانده و به نبرد می پرداختند، چرا که تعداد همین کوفیان نسـبت به قوای حاکم بیشتر بود و طبعاً موجب غلبه ایشان بر نیروهای اموی کوفه می شد.

می توان نتیجه گرفت که کوفیـان چگونه بـار دیگر بـا زیـد همان کردنـد که با حضـرت علی، امام حسن و امام حسـین کرده بودند. پیمان شـکنی و تزلزل و تذبذب کوفیان هنگامی معنادارتر و روشن تر خواهد شد که دریابیم، در هنگام شروع قیام زید، حاکم کوفه به حیره عزیمت کرده بود و کوفیانی که زید را رها کردند، تنها با فراخوانی عامل کوفه و صاحب شـرطه این شـهر در مسجد اعظم حاضر شدند و از آنجا نظاره گر قیام و شهادت زید ماندند(۲)!

حتی زمانی که زید و یارانش تا نزدیکی های در و دیوار مسـجد پیشروی نمودند و فریاد آنان کاملاً به گوش محاصره شدگان می رسید، نصر بن خزیمه فریاد می زد:

«یا اهل المسـجد اخرجوا من الـذّل الی العزّ، اخرجوا الی الـدین و الـدنیا(۳)، فـانّکم لسـتم فی دین و لاـ دنیا؛ ای اهل مسـجد از خواری و ذلت به سوی عزت و بزرگواری بیرون آییـد و به سوی دین و دنیا خارج شویـد، همانا شـما اکنون نه دین دارید و نه دنیا».

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۲۰۵ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۱ ؛ الکامل، همان، ص ۳۸۱.

۲- تاریخ تحلیلی اسلام، غلامحسین زرگری نژاد، ص ۱۸۳-۱۸۴.

۳- انساب الاشراف، ج، ص ۴۴۰ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۲ ؛ الکامل، همان، ص ۳۸۲.

آنـان هیـچ سـعی و تلاشـی از خودشـان برای رهـایی از محاصـره نشـان ندادنـد و بـا این کار خود سـخن افرادی را که از روی دلسوزی و نصیحت، زید را از رفتن به کوفه بهخاطر بی وفایی و عدم پایداری مردم آن منع کرده بودند، به اثبات رساندند(۱).

بنابراین ترس و وحشت به خاطر از دست دادن جان و مال موجب شد بار دیگر بی وفایی و خیانت پیشگی مردم این شهر بیش از پیش برای همگان ثابت شود.

د) حسین بن علی شیهد فخ (۱۶۹ ه_)

مفضل علوی، می گوید: هنگامی که حسین رهبر فخ، نیروهایش را آماده نبرد می کرد، از نیروهای اندک خویش سان دید، از خُلف وعده کسانی که با او بیعت کرده بودند و به یاریش نیامدند، سخت دلگیر شد و به این اشعار تمثل جست:

مَن ع_اد بالسَّی_فِ لاقی فُرصهً عَجباًمَوتاً عَلی عَج_ل أو ع_اش مُنتَ_صِفاً

لاتقربوا السهلَ انّ السَّهلَ یُفسِ_دُکملن تدرکُوا المَجْدَ حتی تَضْرِبوا عُنُقاً

یعنی: هر کس به شمشیر پناه برد، فرصتی شگفت بهدست می آورد، یا مرگ سریع یا زندگی با عزت، به راحت طلبی و تن آسایی تن در ندهید که شما را به تباهی می کشاند و تا گردنی نزنید هرگز به بزرگی و کرامت دست نخواهید یافت(۲).

وقتی هم که جنگ بین دو طرف شـدت گرفت، برخی از افراد که شکست حسین را قطعی می دیدند از معرکه کناره گرفتند. هنگامی که حسین کناره گیری

۱- افرادی مثل دواد بن عل ی بن عبـدالله بن عباس ، سـلم ه بن کهیل حضـرم ی و عبـدالله محض ، زید را از رفتن به کوفه منع می کردند. (انساب الاشراف، همان، ص ۴۳۳).

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۶۰۲.

یارانش را مشاهده کرد اشعاری سرود که مضمونش چنین است:

«من در آشکار و نهان جز نیکی نمی خواهم، همواره به معروف امر کرده، از منکر باز می دارم. مرد کریمی که دست بخشنده و سینه ای فراخ دارد و هنگامی که به کار خیر دعوت می شود کمر همت به میان می بندد، مرا به تعجب وا می دارد؛ وه چه مرد بزرگواری است آنکه بر کار نیک یاری کند و هر کجا زشتی ببیند تا آن را از بین نبرد، از پای ننشیند»(۱).

ه_) یحیی بن عبدالله (۱۷۶ ه_)

بعد از اینکه یحیی خود را به دیلم رساند و پادشاه آنجا مقدمش را گرامی داشت، کار او رونق گرفت و علاوه بر دیلمیان افراد زیادی از مناطق مجاور به او پیوستند(۲). در واقع دیلیمان عنصر اصلی قیام یحیی را تشکیل می دادند و او هم روی حمایت و پشتیبانی آنها خیلی حساب باز کرده بود؛ زیرا او در پاسخ مردی که از او سؤال کرد چرا از میان همه شهرها دیلم را انتخاب کردی؟ پاسخ داد:

«مردم دیلم به خاطر ما خروجی خواهند کرد و من آرزومند بودم که آن خروج به همراه من باشد»(۳).

اما همان طور که قبلاً (۴) ذکر شد، فضل با استفاده از حربه تطمیع و تهدید توانست صاحب دیلم «جستان» را بخرد و به قول مسعودی فضل در مقابل صد هزار درهم یحیی را از پادشاه دیلم خرید(۵).

۱- تاریخ زیدیه، ص ۱۵۸.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۶۲۸ ؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۳.

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۴۵۲.

۴- در بحث مدیریت ناکارآمد رهبران قیام ذیل تدابیر فضل و هارون، صص ۱۰۴-۱۰۳.

۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۸.

یحیی که وضع را چنین دید برای این که او (صاحب دیلم) را از مشکل برهاند، سرانجام به فضل پیام فرستاد به شرط این که خود هارون امان نامه را امضا کند و گواهانی نیز بر آن شهادت دهند، حاضر است امان را بپذیرد و خود را تسلیم کند(۱).

و) محمد بن ابراهیم (۱۹۹ ه‍ـ)

قیام ابن طباطبا نسبت به قیام های قبل از وی گسترش و وسعت بیشتری داشت. آن طور که اصفهانی روایت می کند، تعداد نیروهای وی ــ که بیشتر اهل کوفه بودند ــ به بیش از دویست هزار نفر می رسید و توانست بر شهرهای زیادی مثل عراق، حجاز و یمن تسلط پیدا کند(۲).

با توجه به این که آنان چندین بار با لشکر عباسی جنگ کردند و در جنگ های اولیه پیروز میدان نیز بودند، اما آثار خستگی در میان نیروهای آنان نمایان بود. این خستگی از جنگ را می توان از مقایسه عملکرد آنها در اوایل قیام و اواخر آن فهمید، در جنگ اولی که بین نیروهای ابوالسرایا و لشکر عباسی به فرماندهی زهیر بن مسیب صورت گرفت، برخی از طرفداران عباسی که مقیم کوفه بودند تلاش زیادی کردند که کوفیان را از پیوستن به سپاه ابوالسرایا باز دارند، اما ابوالسرایا با چندین خطبه و شعر توانست احساسات آنان را برانگیخته و به جنگ نیروهای عباسی ببرد(۳). اما وقتی که لشکر عباسی به فرماندهی هرثمه بن اعین به جنگ ابوالسرایا و کوفیان آمد، با خواندن خطبه ای توانست در آنان تأثیر بگذارد و نتیجه آن شد که اکثر کوفیان دست از یاری ابوالسرایا کشیدند و

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۵۱.

۲- همان، صص ۵۰۹-۵۱۰.

۳- مقاتل الطالبیین، صص ۴۹۸-۵۰۰.

علی رغم این که ابوالسرایا تلاش زیادی کرد که آنها را ترغیب به جنگ کند، موفق نشد و آنان امتناع ورزیدند، در نتیجه ابوالسرایا مجبور به عقب نشینی به سوی عراق شد(۱). کوفیان نیز صراحتاً مخالفت خود را از جنگ کردن، به ابوالسرایا ابراز داشتند:

«ما در زیر پرچم تو تا آنجا شکیبایی کردیم و در زیر رکاب تو تا جایی پایداری نمودیم که جنگ ها یکسره ما را نابود کرد و ریشه کنمان کرد و جز مرگ کار دیگری برای ما نماند»(۲).

بنابراین خستگی آنان از جنگ موجب شد که بار دیگر مردمان این شهر بی وفایی و پیمان شکنی خویش را ثابت کنند و قیامی را که پیروزی های متعددی بهدست آورده بود، مقدمات شکستش را فراهم آورند.

البته این احتمال وجود دارد که کوفیان به نیّت ابوالسرایا پی برده باشند. یعنی فهمیده باشند که وی به این علت علویان را به رهبری قیام برگزیده است که پس از پیروزی آنان را کنار بگذارد و خود حاکم شود و به این دلیل از یاری او خودداری کرده باشند.

۳ _ تفرقه و اختلاف یاران

اشاره

اتحاد و اختلاف نیروهای یک حرکت، در کنار دیگر عوامل از علل عمده پیروزی و عدم موفقیت در جنگ به حساب می آید. مکتب اسلام، مسلمانان را در هر حال به وحدت و یگانگی فراخوانده و از اختلاف و تشتّت برحذر داشته است. تأکید بر اتّحاد و اصرار بر پرهیز از اختلاف، به لحاظ پیامدهای سازنده و خردکننده این دو عامل است مخصوصاً وحدت و همکاری نیروها با یکدیگر در

۱- همان، صص ۵۲۰-۵۲۱.

۲- همان، ص ۵۲۲.

صحنه های نبرد و همراهی شان با مسئولان، نقش حیاتی در پیروزی نیروهای نظامی ایفا می کند، همان گونه که تفرقه و اختلاف باعث شکست است.

هر گاه نیروهای نظامی از وحدت و یکپارچگی برخوردار بوده اند، کمتر با شکست روبه رو شده اند و آن گاه که دچار اختلاف و ناهماهنگی بوده اند، علی رغم زیادی نیرو و امکانات بهره ای از پیروزی نبرده اند. از این رو قرآن کریم از این دو به عنوان رمز پیروزی و شکست یاد کرده است. چنان در این آیه آمده است:

يا ايُّهَا الَّذينَ امَنُوا اذا لَقيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوااللهَ كَثيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ اطيعُوااللهَ وَ لاتَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ريحُكُمْ وَاصْبِرُوا انَ اللهَ مَعَ الصَّابِرين(۱)؛ هنگامی که با گروهی از دشمنان برخورد کردید استوار بوده و بیشتر به یاد خدا باشید و از خدا و رسولش پیروی کرده، به کشمکش و نزاع نپردازید که قدرت و شوکت خود را از دست خواهید داد و صبر را پیشه خود سازید که خدا همراه صابران است».

با دقت در این آیه می بینیم که رعایت وحدت و یکپارچگی در ردیف مسائلی همچون اطاعت خدا و رسول و صبر و استواری و به یاد خدا بودن بیان شده است. با توجه به نقشی که هر یک از اینها در پیروزی دارد، اهمیت و نقش وحدت و یکپارچگی افراد نیز در پیروزی معلوم می شود.

تأمل در سیره پیامبر اکرم نیز حاکی از این است که حضرت توجه ویژه و عمیقی به اتحاد و یکپارچگی مسلمانان داشتند و آنان را از تفرقه برحذر می داشت. چنانچه می فرماید:

«من فارق جماعه المسلمین فقد خلع ربقه الاسلام عن نتقه(۲)؛ هر کس

۱- انفال / ۴۵-۴۶.

۲- بحار الانوار، ج ۲۷ ، ص ۶۷.

از جماعت مسلمین کناره گیری کند، پیمان ایمان را از دوش خویش بر زمین نهاده است».

و یا در جای دیگری می فرماید:

«من رغب عن جماعه المسلمین سقط عدالته و وجب هجرانه(۱)؛ هر کس از جماعت کناره گیری کند، عدالتش ساقط و طردش واجب است».

حضرت علی نیز بیان می دارد که شکست از آن کسانی است که از اتحاد و یاری یکدیگر دست برداشته اند:

«غُلِبَ وَاللهِ الْمُتَخاذِلُونَ(۲)؛ سوگند به خدا، مغلوبند کسانی که (برای جلوگیری از پیشروی دشمن) با یکدیگر همراهی نکردند».

و یا در جای دیگری می فرماید:

«وَ ایّاکُمْ وَالتَّفَرُّقَ فَاذا نَزَلْتُمْ فَانْزِلوُا جَمیعاً، وَ اذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلوُا جَمیعاً(۳)؛ از تفرقه و جدایی بپرهیزید و به هنگام فرود آمدن و کوچ کردن با هماهنگی و در کنار هم حرکت کنید».

این احادیث و موارد دیگر گواه بر این است که بزرگان دین همیشه حساسیّت و اهمیّت وحدت را به نیروها تذکّر داده و آنان را از خطرات تفرقه و اختلاف برحذر می داشتند.

بنابراین باید بگوییم یکی دیگر از عواملی که در پیروزی یا شکست یک حرکت و قیامی مؤثر و تأثیرگذار است، اتحاد و یکپارچگی بین نیروها و رهبری قیام است؛ بدین نحو که همه نیروها با هر نوع گرایش و علایقی که دارند در

۱- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۶۴۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

۳- تحف العقول، ص ۱۹۱.

کنار یکدیگر صفوف واحدی را تشکیل دهند و تا نابودی کامل دشمن لحظه ای از پای ننشینند.

اما با توجه به محدوده زمانی مورد بحث، که مذاهب و فرقه های متعددی با گرایشهای مختلف وارد صحنه شده بودند، تعصب و پایبندی پیروان و طرفداران هر فرقه هم بر بعضی از اعتقادات که خاص مذهب و فرقه خودشان بود، بیش از هر امر دیگری موجبات تفرقه و اختلاف را در میان صفوف مسلمین و حتی شیعیان فراهم می آورد.

این اختلاف و تفرقه، زمانی بیشتر نمود پیدا می کند که فردی بخواهد حرکتی را برای براندازی حکومت وقت پایه ریزی کند و برای تحقق هدف خود ناگزیر است که افراد زیادی را با هر نوع گرایش و سلیقه ای جمع آوری کند. گرچه ممکن است در ابتدای جمع آوری نیرو تنوع یاران از حیث اعتقاد و گرایشها از سوی رهبری امر چندان مهمی تلقی نشود، اما با مرور زمان و با توجه به روحیه رقابت و حسادتی که بین آنها موجود است می بینیم که این امر به یک چالش و مشکل بزرگی برای رهبر تبدیل می شود، چرا که وی به آسانی قادر نخواهد بود در مواقعی که اختلافی بین آنها رخ داده، به نفع یک گروه وارد عمل شود؛ زیرا در آن صورت گروه دیگر از او رویگردان خواهد شد. بنابراین مسئله وحدت یاران از حیث عقاید و گرایشها امر مهمی است که یک رهبر باید از همان ابتدا به آن اهمیت بدهد. البته اختلاف و تفرقه در بین یارانی که هم فرقه و هم مذهب هستند نیز ممکن است، وجود داشته باشد، اما شکل بارز همان است که بین افراد از فرقه های مختلف اختلاف بیشتر است.

در ادامه بحث از علل عدم موفقیت قیام های شیعی، در این بخش درصدد هستیم تا قیام هایی را که این نقیصه در آنها موجود است، مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم و ببینیم که آن علت چگونه در ناکامی و عدم موفقیت آن قیام تأثیر داشته است.

الف) زید بن علی (۱۲۱ یا ۱۲۲ ه_):

وقتی زید تصمیم به قیام گرفت درصدد برآمد با ایجاد یک وحدت سیاسی و قدرت واحد نیرویی عظیم و ارتشی قوی در بطن جامعه اسلامی از تمام ملل اسلامی آن روز تشکیل دهد تا بتواند در مقابل ارتش عظیم و قدرت امویان مقاومت کرده و پیروز شوند؛ بلکه بتوانند ریشه ظلم و ستم را از بن برکنند.

به همین منظور او اعتقادات واقعی خود را در خیلی از مسائل مهم اسلامی مخصوصاً مسئله خلافت که مورد اختلاف مسلمین بود از مردم مخفی می کرد. او با این شیوه موفق شد افراد زیادی را با وجود این که شیعه هم نبودند - حتی برخی از ائمه و فقهای عامه را - با خود همراه کند(۱).

اما این نقشه زید نتوانست عملی شود، زیرا آن طور که نقل شده عده ای از شیعیان در میدان جنگ از ایشان در مورد شیخین سؤال می کنند، زید برای این که یاران غیرشیعی وی از اطراف او پراکنده نشوند در جواب گفت:

«انّی لااقول فیهما الا خیرا؛ من درباره آن دو جز خیر و خوبی چیزی نمی گویم».

وقتی آنان این سخن را از او شنیدند، بیعت را شکسته، و او را رها کردند(۲). با توجه به این که عده زیادی از افراد و یاران کوفی زید هم در مسجد محبوس شده بودند، و یاران دیگر وی نیز از شهرهای دیگر نتوانستند به او بپیوندند، و یاران وی بسیار کم بودند، پیروزی با این تعداد کم امری محال بود.

۱- شخصیت و قیام زید بن علی، سید ابوفاضل رضوی اردکانی، صص ۱۷۶ و ۲۶۴.

۲- انساب الاشراف ، ج ۳، ص ۴۳۶ ؛ تاریخ طبر ی، ج ۴، ص ۲۰۴ ؛ الفرق بین الفرق ص ۴۴ ؛ الکامل ، ج ۳. ص ۳۸۰.

ب) محمد بن عبدالله نفس زکیه (۱۴۵ ه_)

افراد و نیروهایی که در سپاه محمد برای یاری رساندن به او حضور داشتند از قبایل مختلفی چون جهینه، مزینه، سلیم، بنوبکر، اسلم و غفار بودند(۱). اما محمد با تبعیضی که میان این قبائل اعمال کرد، موجبات اختلاف و تفرقه سپاهیانش را بیش از پیش فراهم آورد. به عنوان نمونه قبیله جهینه را بر دیگر قبائل مقدم می داشت که همین امر خشم و کینه قبایل دیگر را برانگیخت(۲). یا این که در مورد طرح حفر خندق هم بین نیروهای محمد اختلاف و دو دستگی وجود داشت؛ قبیله بنوسلیم با متذکر شدن عیوب این کار، او را از کندن خندق برحذر داشتند، اما قبیله بنوشجاع اصرار زیاد داشتند بر این که بتوانند محمد را در کندن خندق قانع کنند(۳).

ج) ابراهیم بن عبدالله (۱۴۵ ه_)

همان طور که قبلاً ذکر شد بصریان دارای گرایش های متفاوت و گاه متضاد بودند که این اختلاف گرایش ها در صفوف نیروهای ابراهیم و چگونگی جنگ کردن تأثیر به سزایی گذاشت.

گفته می شود که پس از کشته شدن نفس زکیه، عیسی بن زید به عراق رفت و مدعی شد که نفس زکیه او را به جانشینی خود برگزیده است و بدین ترتیب زیدی ها را به سوی خود دعوت کرد. برخی از آنها به او گرویدند، ولی زیدی های بصره از بیعت با او امتناع کردند و به ابراهیم مراجعه نموده، از او

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۴۳۸.

۲- تاریخ طبری، همان.

۳- همان، ص ۴۳۹.

درخواست کردند که عیسی را از بصره بیرون کند. چیزی نمانده بود که حوادث ناگواری روی دهد و صف های فشرده زیدیه از هم پاشیده شود که دانایان قوم چاره اندیشی کرده و اختلاف را پایان دادند و گفتند که فعلاً همه ما پیرو ابراهیم هستیم، اگر روزی خداوند دشمنان را زبون و نابود کرد و قدرت به دست ما افتاد، آن روز درباره مسئله رهبری خود بحث می کنیم. همه زیدیان بر این موضوع توافق کردند و همگی با ابراهیم بیعت نمودند تا آنکه او کشته شد(۱).

علاوه بر این در برخی از مسائل فقهی نیز بین ابراهیم و عیسی اختلاف نظر وجود داشت که گاه به مباحثه و مشاجره می کشید. نقل است که روزی ابراهیم بر جنازه ای نماز خواند و در نماز چهار تکبیر گفت، عیسی بن زید بر او اعتراض کرده، گفت: چرا تکبیر پنجم را نگفتی، تو که مذهب خاندان خود را می دانی؟

ابراهیم در پاسخ گفت: این کار برای گرد آوردن ایشان (اهل تسنن) بهتر بود، و ما امروز نیازمند اجتماع و هماهنگی این مردم هستیم، و در یک تکبیری که من نگفتم انشاءالله زیانی نخواهد بود. عیسی که این سخن را شنید از او جدا شد و چون این خبر به گوش منصور رسید، کسی را به نزد عیسی فرستاد و به او وعده داد که هر چه بخواهد به او بدهد و در عوض عیسی طایفه زیدیه را از اطراف ابراهیم پراکنده سازد، ولی او نپذیرفت(۲).

گرچه عیسی دوباره به ابراهیم پیوست و در روز جنگ فرماندهی جناح چپ سپاه او را به عهده داشت، اما به هر حال این اختلافات بی تأثیر هم نبوده و می بینیم که زیدیان مخالفت خود را با رد کردن پیشنهادهای ارائه شده از سوی یاران ابراهیم مبنی بر چگونگی مقابله با سپاه عباسی نشان می دادند(۳).

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۳۸۹ ؛ تاریخ زیدیه، ص ۱۴۷.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۳۸۹-۳۹۰.

۳- جهادالشیعه، ص ۱۸۷.

د) یحیی بن عبدالله (۱۷۶ ه_)

تفرقه و اختلاف در سپاه یحیی نیز وجود داشت. عامل اصلی که شاید سبب به وجود آمدن اختلاف بین یاران یحیی شده بود، وجود شخصی به نام «حسن بن صالح بن حی» همراه با جماعتی از کوفیان در سپاه وی بود که برخورد شایسته ای با یحیی نداشت. او در کارها با یحیی مخالفت می کرد و یارانش را نیز به مخالفت با او دلیر می ساخت(۱).

اصفهانی دو مورد از اختلافات یحیی را با حسن از زبان خود او نقل کرده که ما نیز آنها را می آوریم:

۱- یحیی می گوید: روزی مؤذن اذان نماز را گفت و من مشغول وضو بودم، آن مرد (حسن بن صالح) منتظر من نشده، با یاران من نماز را شروع کرد و چون من رفتم و دیدم او با اصحاب من نماز می خواند، به کناری رفته، خود مشغول نماز شدم و با او نماز نخواندم چون می دانستم که او بر روی کفش مسح می کشد. چون نمازش تمام شد رو به مأمومین کرده و گفت: چرا ما خود را در راه مردی که حاضر نیست با ما نماز بخواند و مذهب ما مورد پسند او نیست به کشتن دهیم؟

۲- یحیی می گوید: روزی مقداری عسل برای من هدیه آوردند، جمعی از اصحاب نیز نزد من بودند، من آنها را خواندم تا از آن بخورند، در آن حال آن مرد وارد شد و گفت: چرا به امتیاز و تفاوت رفتار می کنی؟ خودت با دسته ای از یارانت از این عسل می خورید، ولی دیگران را محروم ساخته اید؟(۲)

یحیی گوید: بدو گفتم: این هدیه ای است که برای شخص من آورده اند و از

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۵۰.

۲- همان.

آن غنائم و اموالی نیست که متعلق به همه باشد.

گفت: نه این کار صحیح نیست، و اگر تو زمامدار شوی میان اشخاص تفاوت و امتیاز خواهی داد و از روی عدالت رفتار نخواهی کرد(۱).

در پایان هم آورده است که یحیی چون پراکندگی و تفرقه همراهان و اختلاف آرای ایشان را مشاهد کرد، امان فضل را پذیرفت(۲).

طبیعی است که چنین برخوردهایی از سوی یکی از یاران که آن هم از کوفه همراه و همدوش با یحیی آمده است، نسبت به رهبر قیام، بذرهای تفرقه و اختلاف را در میان یاران بپاشد و دیلمیان را نیز ــ وقتی این گونه برخوردها را مشاهد کنند - در یاری رساندن سست و دچار تردید کند.

ه_) محمد بن قاسم (۲۱۹ ه_)

همان طور که قبلاً ذکر شد(۳) ، وی از لحاظ اعتقادی با معتزله و زیدیه جارودیه هم عقیده و هم فکر بود، و این امر تفرقه و اختلاف را در میان یاران او ایجاد کرد و در نهایت باعث پراکنده شدن شیعیان (امامیه) و زیدیان از اطراف او شد.

۱- همان؛ جهادالشیعه، ص ۲۸۵.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۴۵۱.

۳- بحث مدیریت ناکارآمد رهبران قیام، ص ۱۱۰.

فصل چهارم: علل موقعیتی عدم موفقیت

اشاره

با مراجعه به سیره پیامبر اکرما درمی یابیم که هرگز شتابزدگی در سیره نظامی آن حضرت دیده نمی شد. ایشان هیچ کاری را جز در زمان مناسب انجام نمی داد و بسیار موقع شناس بود؛ مثلاً ـ وقتی خبر کشته شدن قاریان قرآن را در واقعه بئر معونه شنیدند، بسیار متأثر شدند، ولی چون زمان را مناسب ندیدند، گرفتن قصاص خون آنها را به بعد موکول کردند.

در صلح حدیبیه نیز بیشتر مسلمانان میل به جنگ داشتند، ولی آن حضرت با تمام مشکلاتی که به دنبال داشت، به آن رضایت نداد. لذا در همان شرایط و موقعیت از آنان بیعت گرفت که از فرمانش سرپیچی نکنند و از این کار در شرایط حساس جنگ «حنین» بهره گرفت(۱).

با مراجعه به سیره امام حسین هم درمی یابیم که که آن حضرت در ۲۷

۱- جنگهای پیامبر اسلام، جمعی از نویسندگان، ص ۱۲۲.

رجب؛ یعنی در ۱۲ روز بعد از مرگ معاویه، به سمت مکه حرکت می کند. روز ورود او سوم شعبان، حرکت و خروج او در یوم الترویه (هشتم الحجه) از مکه به سمت عراق و رها کردن مراسم حج و ایجاد سؤال در ذهن ها، نشان مدیریت اباعبدالله و زمان شناسی او در حرکت عظیم خویش است. این زمان شناسی در صحنه کربلا و عاشورا بیش تر چهره نشان می دهد. مهلت خواستن یک شب و تجهیز روحی و معنوی یاران، تناسب خطبه ها با موقعیت ها یا بهره گیری از یاران، متناسب با زمان و موقعیت بسیار درس آموز است(۱).

بنابراین با مقدمه فوق، باید بگوییم مراد ما از عوامل موقعیتی، زمان و مکان قیام هاست. این دو را می توان از عوامل مؤثر در پیروزی یا موفقیت یک قیام دانست. چون وقتی جرقه های قیامی برای اولین بار زده می شود، روزها و ماهها در مورد این که چطور و چگونه و در چه زمان و مکانی قیام صورت گیرد، بین سران و یاران بحث و گفتوگو و فکر و تأمل می شود؛ حال اگر سران تصمیم گیرنده، زمان نامناسبی را برای شروع قیام خویش برگزینند و یا مکانی را محل وقوع حرکتشان قرار دهند که از لحاظ نظامی به نفع آنان نباشد و یا از لحاظ اجتماعی مردم آن منطقه چندان به آنان تمایل نداشته باشند، چنین قیامی هر چند از جنبه های دیگر مثل سپاه و تجهیزات هیچ گونه کمبود و نقصی نداشته باشد، اما به دلیل انتخاب زمان و مکان نامناسب، هرگز به نتیجه مطلوب و دلخواه خویش نخواهد رسید. زیرا همان طور که اشاره شد این دو عامل که ما از آن تحت عنوان عوامل موقعیتی نام بردیم، تأثیر زیادی در پیروزی یا شکست یک قیام خواهند داشت.

در ادامه بحث از علل شکست قیام های شیعی، در این فصل درصدد هستیم، قیام هایی را که انتخاب زمان و مکان نامناسب، یکی از علل عدم موفقیت آنها

۱- رک: عوامل معنوی و فرهنگی دفاع مقدس، محمد رضا سنگسری، ج ۳، ص ۵۶.

بوده است، در دو بخش: عدم استفاده از زمان مناسب و عدم استفاده از مکان مناسب، مورد بررسی قرار دهیم.

۱ _ عدم استفاده از زمان مناسب

الف) توابین (۶۵ ه_)

همان طور که قبلاً(۱) اشاره شد، پس از مرگ یزید برای مدتی اوضاع کوفه متشنج بود و حتی کوفیان با حمله به دارالاماره، والی آن عمرو بن حریث را اخراج و به جای او عامر بن مسعود را به امارت کوفه منصوب کردند. همچنین ذکر شد که حتی عده ای از توابین قبل از اقدام کوفیان چنین پیشنهادی را به سلیمان دادند اما او آن را رد کرد و آنان را به صبر و شکیبایی و تبلیغ و دعوت بیشتر فراخواند.

بنابراین با توجه به این که آنان در حدود چند سالی (از سال ۶۱ تا ۶۴) اقدام به دعوت کرده بودند، اگر فرصت پیش آمده را غنیمت می شمردند و ابتدا کوفه را به تسخیر خود در می آوردند و سپس اقدامات بعدی را انجام میدادند، به مراتب از آن زمانی که آنان قیام کردند بهتر بود؛ زیرا در سال ۶۵ ه_ گرچه آنان فقط به جنگ با عبیدالله می اندیشیدند و تنها امویان را دشمن خود می دانستند، اما زبیریان نیز صاحب قدرت شده بودند و حتی کوفه، محل تجمع و حرکت آنان نیز در دست زبیریان بود. از این رو بر فرض هم که توابین در جنگ با عبیدالله پیروز می شدند، این احتمال وجود داشت که والی زبیری کوفه مانع ورود آنان به کوفه شود و حتی در مقابل آنان که اینک ضعیف هم شده بودند، دست به اقدامات نظامی بزنند.

۱- فصل سوم، بحث مدیریت ناکارآمد رهبران قیام، ص ۷۶.

نکته دیگری که بایـد افزود، این است که سـلیمان در جواب آن دسـته از یـاران خود که او را تشویق به حمله به دارالاماره می کردند، آنان را تشویق به صبر و شـکیبایی کرد، اما وقتی قیام علنی شد همین سـلیمان برای مقابله با شامیان چنان شتاب و عجله از خودش نشان می دهـد که حاضـر نیست در اردوگاه نخیله بیش از سه روز صبر کنـد. در حالی که او به مدائن و بصـره برای جـذب نیرو نامه فرسـتاده بود و آنان هم قول مساعـدت و یاری داده بودند. چطور در آن زمان یارانش باید صبر و شـکیبایی به خرج می دادند اما در اینجا خود سـلیمان این طور عجله می کند. پس اگر سلیمان در اینجا این قدر عجله از خودش نشان نمی داد و فرصت به دست آمده را هم غنیمت می شمرد، شاید سرنوشت جنگ به گونه دیگری رقم می خورد.

ب) زید بن علی (۱۲۱ یا ۱۲۲ ه_)

همان طور که قبلًا اشاره شـد(۱) ، زیـد کوفه را برای قیـام و حرکت خویش برگزیـد، زیرا مرکز شـیعیان و هواداران علویـان، و شهری مهم از لحـاظ اداری و سیاسـی و مرکز نیروی نظـامی به شـمار میآمـده. زیـد از این جهت مکان درستی را انتخاب کرده بود، اما قیام او پیش از یارگیری کامل و تشکیلات منسجم و تدابیر لازم صورت گرفته بود.

زید زمان قیام خود را شب چهارشـنبه اول ماه صفر سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ ه_ قرار داده بود. اما شـهادت دو تن از یارانش به نام های «عامر» و «طعمه» به دسـتور یوسف بن عمر، زیـد را ترساند و او هم از ترس این که مبادا یوسف راه ها را ببندد و از آمدن مردم شهرهای دیگر به کوفه جلوگیری کند، لذا پیش از موعدی که با

۱- فصل دوم، ص ۶۰.

مردم قرار گذارده بود اقدام به خروج کرد، و همین امر سبب شکست او گردید(۱).

در واقع والی کوفه با ترفندی توانست زید را به قیام زودرس، نپخته و نسنجیده وادار کند. هنوز نیروها و یاران زید از انسجام، اتحاد و همدلی لازم برخوردار نبودند. زیرا هنگام خروج زید (۲۳ محرم) یاران وی در مدائن، بصره و غیره منتظر شروع عملیات بودند که ناگهان شنیدند، زید خروج کرده است؛ گرچه آنان نیز قصد خروج کردند ولی، توانایی آن را نیافتند، چون خبر خروج زید به موقع به آنها نرسیده بود(۲). با توجه به این که یاران زید، اندک و نیروهای دشمن زیاد بود سرانجامِ جنگ از همان ابتدا معلوم و مشخص بود.

ج) محمد بن عبدالله نفس زکیه (۱۴۵ ه_)

حوادث نشان می دهد که مقدمات ظهور نفس زکیه به خوبی فراهم نشده بود و او از روی ناچاری پیش از وقت، قیام خود را علنی ساخت. شواهدی که این امر را ثابت می کند، عبارتند از:

۱- در سال ۱۴۴ ه_ وقتی منصور برای برگزاری مراسم حج وارد حجاز شد، در راه بازگشت، زندانیان بنی حسن را با خود از مدینه به سوی عراق آورد. در این هنگام نفس زکیه و برادرش ابراهیم در هیئت بدویان با آنان (پدر و عموهای خود) دیدار کردند و از پدرشان اجازه خروج خواستند، تا آنان را از دست منصور نجات دهند؛ اما وی در جواب گفت:

«ای پسر جان آشکار شدنت تو را به کشتن می دهد و مرا نیز زنده نمی دارد، پس در جای خود بمان تا خدا به گشایشی رهایی بخشد»(۳).

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۴ ؛ مقاتل الطالبیین، صص ۱۵۹-۱۵۸؛ الکامل، ج ۳، ص ۳۸۰.

۲- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، ص ۱۰۵.

۳- عمده الطالب، ص ۱۰۴.

این گزارش به خوبی نشان می دهد که محمد هنوز نتوانسته بود قیامش را دقیقاً سازماندهی کند و گرچه پدرش به او می گوید تا آمادگی کامل پیدا نکردید قیام نکنید؛ اما می بینیم که وی در حدود شش ماه بعد؛ یعنی در جمادی الثانی سال ۱۴۵ ه_ قیام خودش را علنی کرد(۱).

۲_ البته عواملی نیز در قیام زودرس او مؤثر بوده اند که عبارتند از:

الف) جماعتی از یارانش که سخت در زحمت بودند، تأکید داشتند که وی هر چه زودتر قیام را آشکار کند، چنانچه نقل شده که برخی از یارانش به او گفتند:

«برای خروج خود چه انتظار می کشی (و چشم به راه چه هستی؟) به خدا سوگند این امت کسی را که از اوضاع ناراحت تر و گرفته تر از تو باشد نمی یابد، چرا خروج نمی کنی اگرچه کسی با تو نباشد و تنها باشی؟ و بدین ترتیب او را به خروج تحریض و تحریک کردند»(۲).

ب) اذیت و آزار و شکنجه هایی که عباسیان نسبت به پدر و دیگر خویشان محمد اعمال می کردند، موجب شد محمد از مخفیگاه خود بیرون آید(۳).

ج) همان طور که قبلاً اشاره شد(۴)، منصور نامه هایی از زبان فرماندهان خویش برای او می فرستاد مبنی بر این که هر چه زودتر قیام کند، و در او این ذهنیت را ایجاد کرده بود که زمان مناسب برای قیام رسیده است(۵) و او را نسبت به اوضاع خوش بین کرده بود.

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۴۲۲.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۴۲۲ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۶۸ ؛ الکامل، همان، ص ۵۶۴.

۳- تاریخ طبری، همان، ص ۴۰۷ ؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴- بحث مدیریت ناکارآمد رهبران قیام، ص ۹۵.

۵- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۲۷ ؛ تاریخ طبری، همان، ۴۰۸ ؛ الکامل، همان، ص ۵۶۵.

نکته ای که باید به آن اشاره کرد این است که طبق نقشه قبلی قرار بود، نفس زکیه در مدینه و برادرش ابراهیم در بصره همزمان قیام کنند، اما وی بر خلاف نقشه و بدون هماهنگی با ابراهیم و بدون آمادگی کامل قیام کرد(۱).

د) ابراهیم بن عبدالله (۱۴۵ ه_)

همان طور که اشاره شد، قرار بود دو برادر با هم قیام کنند، اما هنگامی که ابراهیم از خروج برادرش پیش از موعد مقرر آگاه شد، ناگزیر دعوت خود را علنی کرد. او طبعاً نمی خواست پیش از فرا رسیدن وقت تعیین شده، خروج کند ولی از یک سو برادرش به او دستور خروج داده بود(۲) و از سوی دیگر، اندیشید اگر خروج نکند ممکن است منصور به مدینه لشکرکشی کرده، برادرش را از بین ببرد(۳).

آن طور که منابع آوردها ند وقتی ابراهیم نامه محمد مبنی بر خروج را دریافت کرد، خودش می دانست که آمادگی لازم را برای قیام ندارد، اما با دلداری برخی از یارانش قانع شد، قیام خود را علنی کند(۴).

با توجه به مطالب فوق، اگر این دو برادر همزمان با هم قیام می کردند، می توانستند برای منصور مشکل آفرین باشند، اما وقتی محمد قیامش را زودتر آغاز کرد، لازم و قطعی نبود که ابراهیم هم بدون آمادگی کامل قیام کند، بلکه می بایست شرایط و اوضاع را می سنجید و با آمادگی کامل اقدام می کرد؛ اما وی در یک عمل انجام شده قرار گرفت و بدون آمادگی کامل دست به قیام زد.

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۴۲۲ ؛ الکامل، همان، ص ۵۶۴ ؛ البدایه و النهایه، همان، ص ۷۸.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۳۱۶ ؛ البدایه و النهایه، همان، ۸۶.

۳- تاریخ زیدیه، ص ۱۳۸.

۴- انساب الاشراف، همان، ص ۳۴۱ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۴۶۵ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۱۶.

ه_) حسین بن علی شهید فخ (۱۶۹ ه_)

میگوینـد حسـین بن علی بـا یـاران خود قرار گذاشـته بود که در مکه و در ایام حـج قیام کنند(۱). شایـد به این دلیـل که وقتی مسلمین سایر بلاد برای انجام مناسک حج و زیارت قبر پیامبر□ می آیند، با او همراه شوند(۲) و این امر می توانست موفقیت یا مصونیت آنان را تضمین کند(۳).

طبری آورده که قیام حسین بن علی در مدینه، در روز شـنبه، سیزدهم ذیقعده آغاز شد و پس از سه روز درگیری، شهر کاملاً به دست حسین و یارانش افتاد و کار تصرف و پاک سازی شهر و نصب فرماندار جدید و تجهیز نیرو، یازده روز طول کشید و در روز بیست و چهارم ذیقعده حسین و یارانش به سوی مکه حرکت کردند(۴).

اما بنا به دلایلی که ذکر می گردد، این زمان، زمان مناسبی نبود، زیرا:

اولاً: حسـین در ماه ذیقعـده دست به قیام زد، ماهی که جزءِ ماه های حرام محسوب می شود و نزد مسـلمانان حرمت و قداسـت دارد و جنگ و خونریزی در آن را حرام می دانند(۵).

ثانیاً: با توجه به اینکه در ایام حـج هزاران حاجی از شـرق و غرب عالَم برای ادای فریضه حـج به مکه و مدینه می آیند، در این دو شـهر کسب و کار رونق چشـمگیری دارد؛ بنابراین طبیعی است که مردم این دو شهر هر امری را که مانع کسب درآمد آنها شود، چندان خوش نداشته باشند(۶).

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۵۹۷ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۸ ؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۱.

۲- ماهیت قیام شهید فخ، ص ۱۳۵.

۳- قیام های شیعی در عصر عباسی، ص ۱۶۳.

۴- تاریخ طبری، همان، ص ۵۹۸.

۵- جهاد الشیعه، ص ۲۷۶.

۶- همان.

ثالثاً: هادی عباسی پس از آگاهی از قیام حسین، نیرویی از عراق برای کمک سپاهیانش نفرستاد، بلکه فقط از همان لشکری که به عنوان محافظ فرماندهان و سران و بزرگان عباسی که برای ادای فریضه حج عازم حجاز شده بودند - و البته برخی از نیروهای مبارک ترک که قبلاً از مدینه گریخته بودند- استفاده کرد.

بنابراین اگر حسین در زمان دیگری قیام می کرد، از یک طرف آن قدر نیروی عباسی در مکه وجود نداشت و او به راحتی می توانست مکه را نیز مانند مدینه تصرف کند و ازطرف دیگر وقت بیشتری در اختیارش بود و احتمال این که بتواند نیرو و افراد زیادتر و همچنین اسلحه و تجهیزات لازم را جمع آوری کند، وجود داشت(۱).

در یک جمع بندی کلی می توان گفت:

از پنج قیام ذکر شده، نامناسب بودن زمان قیام توابین، به دلیل موقعیت نشناسی سلیمان بود. بدین بیان که وی پس از مرگ یزید _ با توجه به خلأ قدرت _ باید قیامش را علنی می کرد. دیگر این که زمانی که باید صبر می کرد تا نیرو و امکانات بیشتری برایش فراهم شود، صبر و تحمل نکرد و برای رویارویی با شامیان عجله به خرج داد.

نامناسب بودن قیام زید، به این دلیل بوده که وی پیش از موعد مقرری که با یاران شهرهای دیگر قرار گذاشته بود، قیامش را علنی کرد و آنان نیز به موقع نتوانستند خود را به کمک و یاری او برسانند.

نامناسب بودن زمان قیام محمد و ابراهیم، به این دلیل بوده که آنها هنوز به آمادگی لازم و کامل نرسیده بودند و با توجه به این که آنها قصد داشتند، همزمان با هم قیام کنند بین آن دو هماهنگی نبوده است.

۱- تاریخ طبری، همان، صص ۵۹۸-۵۹۹.

حسین بن علی هم اصلاً زمانی را که برای قیامش انتخاب کرده بود - بنا به دلایلی که ذکر شد - زمان مناسبی نبود و از این لحاظ با قیام های قبل از خودش کمی تفاوت دارد.

۲- عدم استفاده از مکان مناسب

الف) محمد بن عبدالله نفس زکیه (۱۴۵ ه_)

محمد شهر مدینه را به این دلیل که منسوب به پیامبر اکرم است و ایشان در این شهر جنگ کرده و پیروز شده اند، به عنوان پایگاه نظامی برای قیام خودش انتخاب کرد(۱)، در حالی که این شهر به دلایلی که ذکر خوهد شد، مکان مناسبی برای یک قیام شیعی نبود؛ زیرا:

اولاً: از لحاظ نظامی مناسب نبود، چون مدینه یک منطقه کاملاً بی حفاظ و در بن بست بود که از طرف هر ارتش متجاوزی، به راحتی می توانست تحت محاصره قرار گیرد(۲). کافی بود دویست نفر سپاهی در مرز شام، دویست نفر در مرز عراق و دویست نفر در مرز یمن مستقر شوند که در این صورت تمام راه های تدارکاتی مسدود می شد و شهر به راحتی در محاصره قرار می گرفت. تدارک آن از طریق حبشه و از راه دریا هم به دلیل خشکی و گرما کار آسانی نبود.

ثانیاً: مردم این شهر گرایش چندانی به شیعه و تشیع نداشتند، بلکه آنان بیشتر به شیخین گرایش داشتند. اصعمی در توصیف شهرهای اسلامی و گرایشهای آنها می گوید:

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۲۷۵.

۲- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، ص ۱۶۳.

«اهالی بصره دارای گرایش های عثمانی، کوفه علوی، شام اموی، جزیره خارجی و حجاز سنّی هستند»(۱).

ثالثاً: مردم مدینه بیشتر اهل بزم بودند تا رزم، آنان بیشتر به تجارت و تحصیل فکر می کردند تا جنگ(۲).

رابعاً: مدینه از نظر اقتصادی مناسب نبود چون شهری بود که بنا به گفته منصور نه زراعت کافی داشت و نه گوسفند و نه تجارت کافی(۳). به گفته عبدالله بن نافع که محمد از او کمک خواست، مدینه شهری بود که: «لیس فیه مال و لا رجال و لا کُراع و لا سلاح»(۴).

وقتی منصور از خروج محمد در مدینه باخبر شد، عراق را که از نظر اموال و مواد غذایی و مردان جنگی در وضع خوبی بود، پایگاه خودش قرار داد(۵). از طرفی، نیز چون از وضعیت شهر مدینه باخبر بود، تصمیم گرفت عرصه را چنان بر آنان تنگ کند که خودشان آرزو کنند هر چه زودتر از این معرکه نجات یابند، و به همین منظور حتی دستور داد جلوی مواد غذایی وارده از سوی مصر و شام را بگیرند(۶).

بنابراین شایسته بود محمد، مکان بهتری را انتخاب می کرد و صرف این که مدینه به پیامبر اکرم منسوب است را ملاک قرار نمی داد، زیرا حضرت در آن زمان، این شهر را مرکز خود در مقابل مکه قرار داد. مکه خشک تر و کم

۱- البصره کلها عثمان یه و الکو فه کلها علو یه و الشام کلها امو یه و الجزیر ه خارج یه و الحجاز سن یه. (العقد. الفرید، احمد بن محمد بن عبدربه، ج ۴، ص ۲۶۴).

۲- امام علی در آیینه تاریخ، محمد الله اکبری، مجله اشراق اندیشه، ص ۱۲.

۳- انساب الاشراف، همان، ص ۴۳۶ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۴۲۶ ؛ مروج الذهب، همان، ص ۲۹۸.

۴- تاریخ طبری، همان، ص ۴۳۴.

۵- جهادالشیعه، ص ۱۷۷.

۶- تاریخ طبری، همان، ص ۴۳۶.

محصول تر از مـدینه بود و در آن زمان وضع تأمین آذوقه در مـدینه بهتر از مکه بود. اما در زمان نفس زکیه مـدینه شـهری بی دفاع، کم محصول و کم نیرو به شمار میآمد.

بنابراین محمـد می بایست دلایل ذکر شده بالا را ملاک اصـلی خودش قرار می داد و پیشـنهاد آن دسـته از یارانش را که به او گفتند به مصر برود، زیرا هم از لحاظ اجتماعی و هم از لحاظ نظامی و هم اقتصادی بهتر از مدینه است، می پذیرفت.

ب) ابراهیم بن عبدالله (۱۴۵ ه_)

ابراهیم از جانب برادرش محمد برای گرفتن بیعت از مردم بصـره وارد آن شهر شد(۱). علت اینکه محمد او را به بصره فرستاد می تواند به این سبب باشد که:

اولاً: بصره نسبت به مدینه، به خراسان نزدیک تر بود و می توانست پل ارتباطی نفس زکیه و شیعیان خراسان باشد.

ثانیـاً: وقتی محمـد از مـدینه و ابراهیم از بصـره خروج می کردنـد، با توجه به این که دو برادر قصـد داشـتند همزمان با هم قیام کننـد، می توانسـتند مرکز خلافـت را بـه محاصـره خـود در آورده، منصـور را از دو طرف مـورد هجـوم قرار دهنـد. اگر او می خواست درصدد مقابله با آنان برآید ناچار می بایست نیروهای خود را در دو جبهه متفاوت به کار گیرد و این موجب تقسیم و تضعیف نیروهایش می شد. به دلیل همین شیوه نظامی لازم بود که ابراهیم به طرف بصره حرکت کند(۲).

اما این انتخاب چندان شایسته نبود، چون بصـریان از لحاظ عاطفی یا عقیدتی با توجه به گفته اصـعمی که مردم این شهر بیشتر گرایشهای عثمانی داشتند،

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۳۱۷ ؛ البدایه و النهایه، همان، ص ۸۵.

۲- تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم، ص ۱۳۷.

هیچ گونه وجه اشتراکی با ابراهیم نداشتند. تنها وجه اشتراک آنها با وی در ضدیت بصریان با عباسیان بود(۱).

در واقع بصریان به خاطر استبداد و بخل بیش از حدی که منصور از خودش ابراز و مردم را به پوشیدن لباس سیاه مجبور می کرد و همچنین حبس و تبعید و شکنجه مخالفان رژیم از حکومت عباسی ناراضی بودند(۲).

بنابراین چندان دور از ذهن نیست که وقتی جنگ و درگیری شدت گیرد و این افراد مرگ را پیش چشمان خود ببینند تا آخرین نفس در کنار ابراهیم نمانند و او را در لحظات سخت و حساس جنگ تنها بگذارند.

ج) حسین بن علی شهید فخ (۱۶۹ ه_)

قیام حسین بن علی نیز مانند قیام محمد در مدینه و مکه صورت گرفت، که ازلحاظ مکانی نامناسب بود، زیرا:

اولاً: همان مطالبی که در مورد نفس زکیه و مردم و موقعیت جغرافیایی حجاز گفته شد، در اینجا نیز صادق است.

ثانیاً: مهدی عباسی (خلیفه قبل از هادی) با به کارگیری سیاست هایی چون احترام گزاردن به اهالی حجاز و کمک مالی به آنها و توسعه مسجدالحرام و مسجد نبوی توانسته بود، بیش از پیش دل مردم حجاز را به سوی حکومت عباسی متمایل کند(۳).

از این رو مجموعه این عوامل سبب شد تا آنان هیچ گونه علاقه و تمایلی از خودشان در پیوستن به حرکت های ضد عباسی نشان ندهند و به همین دلیل،

۱- انساب الاشراف، همان، ص ۳۴۴.

۲- تاریخ زیدیه، همان.

۳- اخبارالطوال، ص ۴۲۷ ؛ تاریخ یعقوبی، همان، صص ۳۹۴ ۳۹۵ ؛ مروج الذهب، همان، ص ۳۱۸.

حتی قیام وی از طرف اهالی مکه و مدینه مورد تأیید و پذیرش هم قرار نگرفت(۱).

بنابراین اگر حسین بن علی به قیام هایی مثل قیام مردم مـدینه و قیام نفس زکیه(۲) که قبل از او در این منطقه به وقوع پیوسـته بودند و سرانجامی جز شکست نداشتند، شایسته بود که مکان دیگری را برگزیند.

۱- تاریخ طبری، همان، ص ۵۹۸.

۲- خود وی در این قیام شرکت داشته و از نزدیک شاهد وقایع بوده است.

فصل پنجم: علل نظامی عدم موفقیت

اشاره

در ادامه بحث از علل شکست قیام های شیعی در این فصل درصدد هستیم تا برخی از علل و عوامل نظامی را که منجر به عدم موفقیت قیام ها شده است تحت عناوین زیر مورد بررسی قرار دهیم.

۱_ عدم استفاده از تدابیر و روش های نظامی

اشاره

تدابیر و روش های نظامی مهمترین اصل در جنگ ها بوده و می باشند. به طوری که دیگر امور همه تحت الشعاع این موضوع است و پیروز واقعی، طرفی است که بیشتر فکر کرده و تدبیر و تاکتیک تازه و حساب شده ای پیاده و دشمن را غافلگیر کند.

غافلگیری، خدعه و نیرنگ، استفاده از نیروهای اطلاعاتی جهت اطلاع از سازماندهی و آرایش نظامی دشمن و به کار بردن تدابیر لازم در برابر آن، آگاهی از نقاط قوت و ضعف خود و دشمن و استفاده از نقاط ضعف حریف و رفع

نقص خود، استفاده از حربه های روانی و شایعات جهت تضعیف روحیه دشمن و تقویت روحیه نیروهای خودی، از جمله این تدابیرند.

با مروری هر چند سطحی به زندگی پیامبر اکرم درمی یابیم آن حضرت تا سال پنجم در غزوات از روش دفاعی بهره می بُرد و از قلمرو حکومت اسلامی، یعنی مدینه، دفاع می کرد. ولی پس از شکست احزاب در نبرد خندق در سال پنجم هجری، روش های پیامبر به صورت تهاجمی درآمد. حضرت پس از پیروزی در غزوه احزاب فرمود:

«الْانَ نَغْزُوهُمْ وَ لا یَغْزُونَنا؛ از این پس ما بدانان هجوم می بریم، نه آنان به ما»(۱).

چنانچه نمونه بارز آن را در فتح مکه شاهد هستیم. در فتح مکه آن پیامبر دست به ابتکار جالبی زدند و برای این که شهر را بدون جنگ و خونریزی فتح کنند دستور داد که سربازان اسلام در نقاط مرتفع آتش افروزند و برای ایجاد ترس بیشتر، دستور داد هر فردی به طور مستقل آتش افروخته، تا نواری از شعله های آتش، کلیه کوهستان و نقاط مرتفع را فرا گیرد. این ابتکار، مکّیان را سخت به وحشت افکند و نقش بسزایی در تسلیم شدن آنان داشت.

بنابراین استفاده از تدابیر و روش های مناسب نظامی، توان رزمی نیروها را دو برابر و موجب بالا رفتن روحیه آنان می شود و بر ترس دشمن می افزاید. اما وقتی قیام های شیعیان را بررسی می کنیم، درمی یابیم که اکثر آنان در هنگام رویایی با دشمن از حیث تدبیر جنگی و نظامی حرفی برای گفتن نداشته اند و هیچ یک از تدابیر ذکر شده را پیاده نکرده اند، و بیشتر حالت تدافعی و انفعالی داشته اند. قیام هایی که چنین نقیصه ای داشتهاند عبارتند از:

۱- بحار الانوار، ج ۲۰ ، ص ۲۱۷.

الف) توابین (۶۵ ه_)

وقتی قیام توابین را از حیث تـدابیر و روش جنگ مورد بررسـی قرار میـدهیم، در می یابیم که روش نظامی خاصـی که موجب پیروزی آنان شود، وجود نداشته است.

توابین پس از جمع آوری نیرو برای مقابله با سـپاهیان شام حرکت کردنـد و منزل های متعـددی را پشت سـر گذاشـتند. در راه عین الورده به محلی به نـام «سـاع» رسـیدند، آنان از آنجا صـفوف سپاهیان خود را آراسـتند و با همان نظم تا عین الورده پیش رفتند(۱).

سلیمان در همین مکان سخنانی را نیز در مورد اهداف خود و جانشینان بعد از خودش ایراد کرد(۲). پس از آن مسیب بن نجبه را با چهارصد سوار فرستاد و گفت:

«برویـد تا به نخستین اردوی دشـمنان برسـید و به آنها حمله بریـد. اگر نتیجه دلخواه بود که خوب، ولی اگر نتیجه دلخواه نبود، باز گردیـد، مبادا فرود آییـد و یا یکی از همراهانت فرود آیـد، یا پیشـروی کنـد، مگر اینکه مجبور به این کار باشـد. اگر سـپاه دشـمن را دیدیـد بدون درنگ بر آنها حمله کنید. اگر پیروز شدید چه بهتر، و گر نه برگردید، حتی یکی از یاران خود را تنها مگذارید. تلاش کنید همه را برگردانید»(۳).

مسیب نیز بـا نیروهـایش شبانه حرکت کرد و بـا حمله ای غـافلگیر کننـده در سـحرگاهان تلفـاتی بر شامیـان وارد سـاخت و با بهدست آوردن غنایمی دوباره

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۵ ؛ الفتوح، ج ۶، ص ۸۰.

۲- تاریخ طبری، همان؛ الکامل، ج ۲، ص ۶۳۹ ؛ نهایه الارب، ج ۷، ص ۲۵۵.

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۸ ؛ الکامل، همان، صص ۶۳۹ ۶۶۴ ؛ نهایه الارب، همان، ص ۲۵۶.

به مقر اصلی خود برگشت(۱).

این روش سلیمان که با موفقیت نیروهایش خاتمه یافت، خوب بود اما باید بگوییم حال که سلیمان از چنین شیوه ای استفاده کرد، تدبیر بهتر و مناسب تر این بود که او تعدادی از بهترین نیروهایش را همراه مسیّب روانه می کرد و در صورت پیروزی از آنان نمی خواست که دوباره به عقب برگردند بلکه از آنها به عنوان نیروهای پیش قراول استفاده می کرد و دستور می داد که با همین شیوه شبیخون زدن به دیگر شامیان را ادامه دهند. با این کار از یک طرف آنان را مشغول می کرد و بدین ترتیب ابتکار عمل و فرصت فکر کردن را از آنان می گرفت و از سوی دیگر درصد تلفات نیروهایش را نیز کاهش می داد و یا لااقل از عده ای از آنان می خواست که به عنوان عوامل نفوذی وارد سپاه دشمن شده، از داخل آشوب و اغتشاش ایجاد کنند و خود نیز از بیرون و در یک فرصت مناسب آنها را غافلگیر می کرد.

با روبهرو شدن دو سپاه در عین الورده جنگ آغاز شد، جنگی که سه روز به طول انجامید، در روز اول جنگ پیروزی با توابین بود، روز دوم بدون پیروزی طرفین خاتمه یافت و در روز سوم با دلاوریهایی که سلیمان و افرادش از خود نشان دادند، پیش از ظهر، پیروزی با توابین بود؛ اما شامیان، از تیراندازان خود استفاده کرده، توانستند صفوف درهم فشرده توابین را جدا کنند که از این لحظه پیروزی های شامیان رفته رفته آغاز گردید. با کشته شدن سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، عبدالله بن سعد و تعداد زیادی از یاران او، سرانجام این جنگ به سود شامیان خاتمه یافت(۲).

۱- تاریخ طبری، همان؛ الکامل، همان، ص ۶۴۰.

۲- انساب الاشراف ، ج ۶، ص ۳۷۰-۳۷۲ ؛ تاریخ طبری، همان ، صص ۴۱۷-۴۲۰ ؛ الکامل، همان، صص ۶۴۰-۶۴۱ ؛ نهایه الارب، همان، صص ۲۵۶-۲۵۹.

اشتباه سلیمان در هنگام جنگ و رویارویی این بود که کلیه نیروهایش را مستقیماً وارد جنگ کرد، در حالی که بهتر بود آنان را به چندین دسته تقسیم می کرد تا در صورت شکست دسته اول، نیروهای دیگری به کمک آنها بفرستد؛ یا یک دسته را مأمور می کرد که از پشت به دشمن حمله کنند.

در طرف مقابل، ابن زیاد از چند دسته کردن سپاه که سلیمان استفاده نکرده بود، استفاده کرد و همین امر در شکست توابین مؤثر واقع شد. ابن زیاد به محض شکست دسته اول، دسته دیگری را به کمک لشکر شکست خورده می فرستاد، این امر علاوه بر تقویت نیروهای شکست خورده، موجب تضعیف روحیه نیروهای توابین نیز می شد. همچنین برای این که میان صفوف درهم فشرده نیروهای توابین ــ که با این روش توانسته بودند تلفات سنگینی بر شامیان وارد نمایند ــ فاصله و جدایی بیندازد، از تیراندازان استفاده کرد و با وارد شدن آنان به میدان جنگ، ورق بر گشت و تلفات سختی بر توابین وارد آمد.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که سلیمان نباید جنگ را طولانی می کرد، زیرا با توجه به چند برابر بودن نیروهای شامیان طبیعی بود با طولانی شدن جنگ، کسی که نیروهای بیشتری دارد، پیروز میدان خواهد بود.

ب) مختار (۶۶ه_)

وقتی لشکر مختار و مصعب در برابر هم قرار گرفتند و فرمان حمله صادر شد، فرماندهان و گردان های سپاه مختار یکی پس از دیگری و گاهی نیز با هم حمله ور می شدند.

این روش گرچه در ابتدا مؤثر واقع شد و لشکر بصره را به عقب راند و حتی تلفات سختی هم بر آنان وارد کرد، اما با توجه به اینکه مصعب از وجود فرمانده باتجربه و زیرکی چون مهلّب بهره می برد، موجب شد وقتی که دو جناح از لشکر مختار با دو جناح از لشکر

مصعب درگیر بودنـد، مهلب که در گوشه ای از میدان مترصد فرصت مناسب بود، با نیروهایش که همگی تازه نفس بودند به نیروهای مختار حمله کنند و با توجه به خستگی یاران مختار و کثرت لشکر دشـمن، صـفوف کوفیان درهم شکسـته شود و با دادن تلفات زیاد به طرف کوفه عقب نشینی کنند(۱).

بنابراین شایسته بود که مختار نیز همه نیروهایش را درگیر نمیکرد و آنان را به چند دسته تقسیم مینمود و لااقل یک دسته از آنها را به عنوان نیروی کمکی در نظر گرفت، تـا در لحظات حساس و دشوارِ جنگ که نتیجه به نفع دشـمن ورق می خورد، آنان را وارد عمل کند؛ تا خود و نیروهایش آنگونه غافلگیر نشوند.

پس از اینکه ورق برگشت و ابتکار عمل بهدست نیروهای بصری افتاد و شمار تلفات نیروهای مختار دائماً رو به افزایش بود، و عـده زیادی از یاران او نیز فرار کردنـد، مختار همراه با یاران خود که حـدود هفت هزار نفر بودند، به کوفه برگشـتند. آنان در مرکز شـهر در دارالامـاره و مسـجد و اطراف آن سـنگربندی کردنـد و آمـاده دفـاع و نبرد با لشـکر بصـره شدنـد. پس از اینکه نیروهـای بصـری وارد شـهر شدنـد و دارالامـاره را محاصـره کردنـد، مختـار و یـارانش از شـیوه جنگ و گریز برای مقابله علیه نیروهای بصری استفاده می بردند(۲).

ظاهراً اتخاذ این شـیوه از جانب مختار چنـدان مناسب نبود، زیرا در صورت طولانی شدن مدت محاصـره، با توجه به تلفاتی که در درگیریهـای قبلی داده بود و نیروهـایش نیز نسبت به نیروهـای دشـمن کمتر بود، آنـان بـا مشـکلات زیادی چون بی آبی و گرسنگی روبهرو می شدند و در نهایت مجبور می شدند که خود را

۱- انساب الاشراف، همان، صص ۴۲۹-۴۳۰ ؛تاریخ طبری، همان، صص ۴۸۶-۴۸۸.

۲- انساب الاشراف، همان، صص ۴۳۹-۴۴۰ ؛ تاریخ طبری همان، ص ۴۹۰ ؛ نهایه لارب، همان، ص ۴۶.

تسلیم کنند. بنابراین بهتر بود، مختار به جای این که داخل شهر شود و دارالاماره را مرکز دفاع خودش قرار دهد، منطقه ا ی را در خارج شهر برای جنگ انتخاب می کرد.

ج) زید بن علی (۱۲۱ یا ۱۲۲ ه_)

روشی که زید در روز جنگ اتخاذ کرد، این بود که در کوچه های کوفه به نیروهای شامی حمله می کردند. اصولاً ـ زید نیروهایش را به دسته هایی تقسیم کرده بود و به آنان چگونگی ضربه زدن به تجمعات نیروهای شامی را تعلیم داده بود.

در روز جنگ هم وقتی با نیروهای شامی برخورد می کردند، با آنان درگیر شدند و در بعضی مواقع، خصوصاً اوایل کار، توانستند آنان را شکست دهند و ضربات سختی بر آنان وارد کنند(۱).

اما این شیوه جنگی چندان مؤثر نبود به چند دلیل:

۱- کمی نیروهای زید؛

۲- کثرت نیروهای شامی؛

۳- مجهز بودن شامیان از حیث سلاح و تجهیزات؛

۴- آمدن نیروهای کمکی به یاری نیروهای شامی در حالی که زید هیچ گونه نیروی کمکی نداشت.

بنابراین زید با این شیوه جنگی هرگز نمی توانست پیروز این میدان باشد، بلکه می بایست از شیوه های دیگری چون حملات غافلگیر کننده، مثل کشتن یوسف بن عمر، جنگ و گریز، شکستن حصار مسجد که شاید با این امر افراد داخل مسجد به یاری او می آمدند و... استفاده می کرد(۲).

۱- مقاتل الطالبیین، صص ۱۶۱-۱۶۳.

۲- زید بن علی، صص ۱۴۰-۱۴۱.

د) محمد بن عبدالله نفس زکیه (۱۴۵ ه_)

وقتی قیام نفس زکیه را مورد بررسی قرار دهیم می بینیم او نیز از روش نظامی مناسبی استفاده نکرده است. او در مواجه با نیروهای عباسی از سیاست تدافعی استفاده کرد. آن هم بدین نحو که به تأسی از پیامبر اکرم در اطراف مدینه خندق حفر کرد تا در برابر سپاه عباسی مقاومت کند(۱).

اما این تدبیر چندان مناسب نبود و صرف تأسی به پیامبر موجب پیروزی نمی شد؛ زیرا اولاًـ همان طور که قبلاً اشاره شد اصلاً مدینه شهری نبود که صلاحیت مرکزیت برای یک پایگاه نظامی را داشته باشد. در واقع نفس زکیه می بایست این سخن امام علی را سرلوحه کارش قرار می داد که خطاب به کوفیان می فرمود:

«... فوالله ما غُزی قومٌ قطّ فی عُقر دارهم الاّ ذلّوا(۲)؛ به خدا سوگند! هیچ ملتی در خانه خود با دشمن نجنگید، مگر آنکه خوار و ذلیل شد».

و بدین نحو آنان را تشویق می کرد تا به سمت شام بروند پیش از آنکه شامیان به سمت کوفه بیایند. بنابراین خوب بود که محمد هم مکان دیگری را برمی گزید.

ثانیاً، حفر خندق گرد اگرد مدینه هم، با توجه به این که اکثر نیروهای عباسی سواره نظام بودند و با اسب های خود می توانستند از خندق عبور کرده، وارد شهر شوند، نمی توانست مانع عبور سپاه آنان شود، در حالی که بیشتر نیروهای محمد را پیاده نظام ها تشکیل می دادند و این امر (خندق) بعداً برای خود آنان مشکل آفرین شد. حتی برخی از یاران محمد اشتباه بودن این تدبیر را دریافتند

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ۴۳۸؛ مقاتل الطالبین، ص ۲۷۴ ؛ الکامل، ج ۳، ص۵۷۳.

۲- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خ ۲۷.

و به او پیشنهاد دادند که از آن صرف نظر کند. چنانچه یکی از یارانش به او گفت:

«خنـدق حفر نکن، چرا که خـدا بهتر می دانـد به چه دلیـل پیامبر خنـدق حفر کردنـد، امـا تو با این خنـدقی که حفر می کنی باعث می شوی هم پیادگان نتوانند نبرد کنند و هم اسب در میان کوچه ها به کار نیاید، از این رو کسانی که خندق مقابل آنها زده شده می توانند به راحتی جنگ کنند، اما کسانی که خندق برای حفاظتشان زده شده، همین خندق مانع نبردشان شود»(۱).

همـان طور که پیش بینی شـده بود حفر خنـدق نه تنهـا به سود محمـد و یـارانش تمام نشـد، بلکه به ضـرر آنان تمام شـد، زیرا محمد و یارانش در شهر در محاصره دشمن درآمدند و ارتباطشان با بیرون قطع شد و دیگر کسی نتوانست آنها را یاری کند و بیشتر سپاهیانش از گرسنگی تلف شدند. حتی افراد غیرنظامی مدینه نیز در این محاصره از گرسنگی جان دادند(۲).

البته محمـد بـا اتخـاذ همین شـیوه (خنـدق) در صـورتی که تیرانـدازانی را در مکـان هـای مختلـف - خصوصـاً آن قسـمتی که نیروهـای عباسـی توانسـتند از آنجا نفوذ کننـد می گمارد - شایـد تلفات سـنگینی بر عباسـیان وارد می آورد. ولی وی از چنین روش هم بهره نبرد. بنابراین بهتر بود که به جای سیاست تدافعی و حفر خندق، سیاست تهاجمی را در پیش می گرفت.

حتی نقل می کنند که عیسـی در مسـیر خود از راه بطن فرات به طرف مدینه و در آنجا در قصـری که از سلیمان بن عبدالملک به جا مانـده بود اقامت کرد، ماندنش در قصـر در دوازدهم ماه مبارک رمضان بود و قصد داشت تا پایان ماه مبارک صبر کند. ولی وقتی به او گفتند: محمد می گوید، مردم خراسان و حمید

۱- تاریخ طبری، همان، ۴۳۸-۴۳۹.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۴۴۳ ؛ الکامل، همان، ص ۵۷۵ ؛ تاریخ زیدیه، ص ۱۳۱.

بن قحطبه با من بیعت کرده اند، دیگر صبر نکرد و جنگ را جلو انداخت(۱).

حال محمد در این اثناء می توانست از این فرصت استفاده کرده، به سپاه دشمن حمله کند، اما وی فقط موضع دفاعی را اتخاذ کرد.

تدبیر دیگری که محمد می توانست اتخاذ کند، این بود که با ارسال نامه هایی از عیسی و حمید دلجویی کند و برای جذب آنان و همچنین فرماندهان رده پایین تر و حتی سربازان عادی نیز با وعده و پول اقدام کند، اما وی چنین روشی را هم به کار نبرد.

اما در مقابل فرمانده سپاه عباسی از روش هایی استفاده کرد که توانست عرصه را بر محمد و افرادش تنگ کند، از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- محاصره مدینه و حتی قرار دادن پانصد نفر، بر سر راه بین مکه و مدینه تا در صورتی که محمد و یارانش شکست خوردند، مانع فرار آنها شوند(۲).

۲- فرستادن امان نامه برای نفس زکیه: بدین منظور نامه ای مبنی بر این که وی تسلیم شود، نوشت(۳). این امر از طرفی قدرت و اقتدار طرف پیشنهاد کننده را می رساند و از طرفی هم می تواند نقش تخریبی بر طرف مقابل داشته باشد.

۳- تطمیع و تهدید یاران: او بدین منظور افرادی را همراه با هدایا و امان نامه هایی به داخل شهر فرستاد و از آنان خواست تا با افراد سرشناس و بزرگان تماس بگیرند و آنان را به سوی خود متمایل کنند(۴).

در نهایت می بینیم که شیوه تدافعی محمد نتوانست مؤثر واقع شود و منجر به شکست و کشته شدن محمد و برخی یارانش شد.

۱- انساب الاشراف، همان، ص ۳۳۷ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۷۵.
۲- تاریخ طبری، همان، ۴۳۵ ؛ الکامل، همان، ص ۵۷۴ ؛ البدایه و النهایه، همان، ص ۸۳.
۳- انساب الاشراف، همان؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۷۴.
۴- انساب الاشراف، همان.

ه_) ابراهیم بن عبدالله (۱۴۵ ه_)

ابراهیم همچنان که در عرصه سیاسی درایت و مدیریت لازم را نداشت، در عرصه نظامی نیز چنین بود. شواهد و قرائن موجود حاکی از آن است که وی با اتخاذ آرایش نظامی نامناسب، موجبات شکست سپاهش را فراهم آورد. در زیر به چند نمونه اشاره می شود:

۱- نحوه آرایش سپاه ابراهیم بدین گونه بود که او نیروهایش را در یک صف و گروه قرار داد، برخی از یارانش گفتند: اگر نیروها در یک صف (گروه) باشند در صورت، شکست و کشته شدن برخی از نیروها، نظم و ثبات کل نیروها به هم خواهد ریخت، لذا پیشنهاد دادند: نیروها را به چند گروه تقسیم کند که با شکست یک گروه، گروه دیگر جایگزین آن شود. اما عده ای دیگر این پیشنهاد را با استدلال به آیه كأنّهم بنیانٌ مرصوص(۱) که باید مانند مجاهدان الهی، در یک صف بجنگیم، رد کردند و ابراهیم نیز رأی این عده را پذیرفت. و با همین آرایش سپاه، جنگ کردند و شکست خوردند(۲).

۲ _ طبری نقل می کند: ابراهیم لشکرش را در جایی اسکان داد که پشت سر آنها آب بود تا در صورت شکست لشکر نتوانند فرار کنند. وقتی لشکر با شکست مواجه شدند و قصد فرار داشتند رودخانه مانع شد و آنها نتوانستند فرار کنند و خود را نجات دهند یا دوباره برگردند و بجنگند که در این هنگام عباسیان بر آنها حمله کرده، آنها را دوباره شکست دادند(۳).

۱- صف / ۴.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۴۷۴ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۹.

۳- تاریخ طبری، همان، ص ۴۷۵.

۳- همان طور که قبلاً(۱) ذکر شد، برخی از فرماندهان و یاران پیشنهادهایی مبنی بر این که چطور و در کجا بجنگند، مطرح کردند:

الف) اعزام عده ای به کوفه که آنها از یک طرف اهالی کوفه را از حرکت او آگاه کرده، با تحریک آنها به شورش، منصور را گرفتار یک شورش داخلی نمایند و از طرفی هم خودشان از بیرون به جنگ منصور بشتابند. اگر این نقشه عملی می شد، منصور نمی توانست در یک زمان، هر دو حرکت ــ شورش داخلی مردم کوفه و حمله ابراهیم و نیروهایش ــ را سرکوب کند. اما ابراهیم پس از مشورت با بشیر رجال (رحال) این پیشنهاد را به دلیل این که باعث کشته شدن افراد بی گناه زیادی توسط عباسیان خواهد شد، نپذیرفت(۲).

ب) یکی از یاران ابراهیم گفت: با توجه به اینکه لشکر عباسی از ما قوی تر است، اگر در روز با آنها بجنگیم، شکست خواهیم خورد؛ پیشنهاد می کنم شبانه به آنها شبیخون بزنیم و حتی از او خواست که عده ای از فرماندهان را در اختیار من قرار بده تا با کمک آنها اقدام به این عمل کنم، اما ابراهیم این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت: من قتل و کشتن را دوست ندارم(۳).

ج) برخی یاران به او پیشنهاد دادند: بهتراست خودتان در بصره بمانید و ناظر امور باشید. سپاهی را با امیری به جنگ بفرستید و اگر آنان شکست خوردند سپاه دیگری را به یاری آنان بفرستید، اما ابراهیم، این رأی را نپذیرفت و در خارج شهر اردو زد(۴).

اگر ابراهیم این پیشنهادها را می پذیرفت، شاید سرنوشت جنگ به سود آنها

۱- فصل سوم، بحث مدیریت ناکارآمد رهبران قیام، صص ۹۹-۹۸.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۴۷۴.

۳- همان؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۸.

۴- انساب الاشراف، همان، ص ۳۴۴ ؛ تاریخ طبری، همان.

رقم می خورد، یا لااقل مدت بیشتری دوام می آوردند، اما وی هیچ یک از آن نظرها را نپذیرفت و موجبات شکست لشکرش را فراهم آورد.

در مقابل منصور و فرماندهان او با روش بهتری که انتخاب کردند توانتسند، در حالی در ابتدا شکست خورده بودند و جنگ داشت به سود ابراهیم خاتمه می یافت، سرنوشت جنگ را به نفع خود خاتمه دهند.

منصور لشکرش را به دو دسته تقسیم نمود، یک دسته سه هزار نفری را به فرماندهی حمید بن قحطبه و یک دسته پانزده هزار نفری را به فرماندهی عیسی بن موسی روانه جنگ کرد(۱). در ابتدای جنگ سپاه عیسی و حمید شکست خوردند و نه تنها سپاهیانش فرار کردند، خود حمید نیز فرار کرد و عیسی با عده ای کمی از سپاهیانش باقی مانده بودند، بنابراین ابراهیم در وهله اول پیروز شد. اما اینکه چرا در نهایت آنان شکست خوردند، اقوال مختلفی ذکر شده است:

قول اول؛ چون سپاه عیسی در حال فرار بود، ابراهیم دستور داد فراریان را تعقیب نکنند و پرچمدارانی که همراه سپاه ابراهیم در حال تعقیب بودند بازگشتند. سپاه عیسی با دیدن بازگشت پرچمداران با تصور اینکه سپاه ابراهیم در حال فرار است، دوباره بازگشتند(۲).

قول دوم؛ گروهی از فراریان سپاه عیسی در پشت سدّی قرار گرفته بودند و یاران ابراهیم تصور کردند که این عده می خواهند به آنها کمین بزنند، لذا فریاد زدند: «کمین، کمین» و همین مسئله باعث از هم پاشیدگی و فرار سپاهیان و شکست آنها شد(۳).

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۰.

۲- تاریخ طبری، همان، ص ۴۷۵ ؛ قیام های شیعی در عصر اول عباسی، ص ۱۴۳.

۳- انساب الاشراف، همان، ص ۳۴۵.

و) حسین بن علی شهید فخ (۱۶۹ ه_)

حسین با توجه به تعداد کم نیروهایش آرایش نظامی خاصی نداشت و فقط در برابر آنها به دفاع می پرداخت. ولی نیروهای عباسی به دو دسته تقسیم شده بودند، یک دسته تحت فرماندهی موسی بن عیسی و دیگری محمد بن سلیمان.

موسی بن عیسی با نیروهایش به سمت حسین حمله کردند، نیروهای حسین هم با موفقیت توانستند حمله آنها را دفع کنند، موسی برای آنکه آنها را به میان دره بکشاند، با یک تاکتیک نظامی حساب شده شروع به عقب نشینی کرد و آنها نیز غافل از همه جا همگی میان دره سرازیر شدند. در این وقت گروه دیگری از عباسیان به فرماندهی محمد بن سلیمان، از پشت سر به آنها حمله کردند، و این حمله چنان سخت بود که بیشتر یاران حسین در این حمله کشته شدند، در این وقت سران لشکر عباسی مرتباً فریاد می زدند: ای حسین تو در امانی! و حسین نیز در پاسخ آنان فریاد می زد: من امان نمی خواهم و همچنان جنگید تا کشته شد(۱).

در واقع تدبیر درست تر و عاقلانه تر این بود که حسین با توجه به کمی نیروهایش مستقیماً به جنگ نیروهای عباسی نمی رفت، بلکه از شیوه های جنگ و گریز و شبیخون زدن استفاده می کرد. با اتخاذ این شیوه او می توانست علاوه بر این که تلفاتی بر عباسیان وارد آورد، مدت بیشتری دوام بیاورد و به تبع آن فرصت بیشتری پیدا می کرد تا بر حجم نیروهایش بیافزاید و قیامش را گسترش و توسعه دهد.

ز) محمد بن قاسم (۲۱۹ ه_)

قیام محمد بن قاسم نیز مانند قیام های گذشته از لحاظ نظامی فاقد تدابیر و

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۴.

روش هـای منـاسب بود و بیشتر حـالت تـدافعی داشت. با توجه به این که آنان توانسـته بودنـد، دو بار سـپاه عبـدالله بن طاهر را شکست دهنـد، تـدبیر منـاسب این بود که برای پیروزی و یـا دوام بیشتر، دیگر در منطقه خود نماننـد و از حالت تـدافعی خارج شده، با اتخاذ شـیوه تهاجمی و حمله به سوی اردوگاه دشمن، جنگ را به خانه آنان بکشانند تا در این صورت هم تلفات خود را کاهش و در عوض تلفات دشمن را افزایش دهند و هم فرصت فکر کردن و ابتکار عمل را از آنان بگیرند.

امـا آنچه که مسلّم است این که وی چنین شـیوه ای اتخاذ نکرد. لـذا بـدیهی بود که چون سـپاهیان عباسـی و فرمانـدهان آنان سابقه، مهارت و تجربه جنگی بیشتری داشـتند، بر فرض این که در چند جنگ اول هم شکست بخورند، در نهایت پیروز میدان باشند.

اما می بینیم نیروهای عبـدالله بن طاهر به فرمانـدهی نوح بن حیان بن جبله -بار دومی که عبدالله بن طاهر برای مقابله نیرو اعزام می کرد- بـا اینکه شـکست خورده بودنـد بـا نیروهـای کمکی که ابن طـاهر فرسـتاد و با شـیوهای که نوح به کار بست چگونه سرنوشت جنگ را به سود خودشان خاتمه دادند. روش نظامی نوح بدین صورت بود:

وی نیروهای خودش را به چند دسـته تقسـیم کرد که یک دسـته از آنها را به میدان آورد و بقیه دسـته ها را در جاهای مختلف در کمین گـذاشت. چون جنگ شـروع شـد بعـد از مـدتی درگیری نیروهای او طبق قرار قبلی شـروع به عقب نشـینی کردنـد و نیروهـای محمـد نیز به تعقیب آنهـا پرداختنـد، در این هنگـام نیروهـایی که در کمین بودنـد حمله کردنـد. سـپاهیان محمـد که غافلگیر شدند، تاب مقاومت نیاورده، از میدان نبرد گریختند. خود محمد نیز با برخی از یاران به سوی «نساء»

گریخت(۱). بدین ترتیب فرمانده عبدالله توانست با اتخاذ یک روش مناسب، سرنوشت جنگ را به سود خود تغییر دهد.

محمد نیز می توانست از همین شیوه استفاده کند؛ یعنی خود و همه نیروهایش را وارد میدان نمی کرد، بلکه دسته ای از آنان را به میدان نبرد می فرستاد و بقیه را نگه می داشت تا در صورت شکست دسته اول، نیروهایی کمکی را به کمک نیروهای شکست خورده بفرستد.

۲ _ عدم توازن بین نیروها (از لحاظ کّمی و کیفی)

اشاره

تفاوت بین نیروهای دو طرف از لحاظ کمّی و کیفی نیز گرچه نمی تواند جزء علل و عوامل اصلی عدم موفقیت محسوب شود، اما چندان بی تأثیر هم نخواهد بود. اگر سپاه از رهبر و فرماندهی باتجربه و کارآمد برخوردار باشد، کمی سپاه هرگز موجب شکست نخواهد شد و چه بسا سپاهی اندک که بر جمعی کثیر غلبه یابند(۲).

اما در بحث ما فرض بر این است که قیام های شیعی از آن چنان رهبران کارآمد و باتجربه که به فنون نظامی و سیاست و تدبیر مسلط باشند، بیبهره بودند. دلیل این که ما این علت را به عنوان آخرین علت ذکر کرده ایم نیز همین امر است. بنابراین وقتی قیامی از رهبری کارآمد برخوردار نباشد و تفرقه و اختلاف در آن وجود داشته باشد و از سوی دیگر در میدان جنگ نیز تدبیر نظامی درستی اتخاذ نشده باشد، بدیهی است که کمیت و کیفیت نیروها نیز می تواند در سرنوشت آن دخیل و مؤثر باشد.

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۵۵۵.

۲- (و کم مِن فئه قلیله غلبت فئه کثیره). بقره / ۲۴۹.

اما قیام هایی که این نقیصه در آنها وجود دارد عبارتند از:

الف) قیام توابین (۶۵ ه_)

از لحاظ کمی تعداد کل نیروهای توابین سه هزار و سیصد نفر(۱) و بنا به قول دیگری چهار هزار نفر(۲) بوده است. در حالیکه تعداد نیروهای شام را هجده هزار نفر و قولی بیش از بیست هزار نفر نقل کرده اند(۳).

عبدالله بن یزید والی زبیری کوفه در نامه ای که به توابین که در منزل «قیاره» بودند فرستاده، در آن به کمی سپاه توابین اشاره دارد:

«...شنیده ام که می خواهید با تعداد اندک به سوی دشمنان فراوان بروید. (کار شما) همانند کسی است که بخواهد کوه های بزرگ را جابجا نماید، کُلنگ او کُند می شود و از کار بماند و کار او را مذموم پندارند...»(۴).

از لحاظ کیفی نیز شواهدی در دست است که نشان می دهد توابین و در رأس آنها سلیمان بن صرد هیچ گونه آگاهی و اطلاعی نسبت به سپاه شام نداشتند.

وقتی آنها به منزل «قرقیسیا»، که حاکم آن زفر بن حارث بود رسیدند، زفر علاوه بر اینکه مایحتاج آنها را تهیه کرد، هنگام بدرقه آنان، اطلاعات و آگاهی های نظامی فراوانی مثل نام فرماندهان سپاه شام، تعداد نیروهای آنان و نیز درباره امکانات نظامی آنان اطلاعات ارزنده ای را در اختیار توابین قرار داد(۵).

چنانچه مختار نیز به این امر اشاره می کند:

۱- الفتوح، ج ۶، ص ۸۱.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۶.

۳- الفتوح، همان؛ تاریخ طبری، همان.

۴- الفتوح، همان، ص ۷۱ ؛ تاریخ طبری، همان، ص ۴۱۲.

۵- الفتوح، همان، ص ۷۹ ۸۱ ؛ تاریخ طبری، همان، ۴۱۴ ؛ الکامل، ج ۲، ص ۶۳۹.

«سلیمان نمی داند که چگونه نظامیان را برای جنگ سازمان دهد و علم و آگاهی هم نسبت به سیاست ندارد»(۱).

با توجه به مطالب فوق می توان گفت:

از آنجا که توابین نیرویی برابر با شامیان نداشتند و همچنین از لحاظ تجهیزات نظامی و... نیز با شامیان برابر نبودند، لذا طبیعی بود که در صورت طول کشیدن جنگ و درگیری نتوانند دوام بیاورند و شکست بخورند.

ب) زید بن علی (۱۲۱ یا ۱۲۲ ه_)

تعداد کل نیروهایی را که با زید بیعت کرده بودند، در حدود چهل هزار نفر ذکر کرده‌اند که پانزده هزار آنها فقط کوفی بودند؛ اما با توجه به خیانت و بی وفایی یارانش این تعداد در روز جنگ حضور نداشتند. درباره عده یاران و طرفداران زید در روز قیام روایات مختلف است و سه قول در این باره ذکر شده است:

۱- بعضی تعداد آن را صد و پنجاه مرد جنگی می دانند(۲).

۲- در بعضی روایات تعداد آنان، دویست و هجده نفر ذکر شده و چنانچه ذکر شد زید از این بابت ابراز نگرانی کرد و از یاران خود پرسید که بقیه کسانی که با او بیعت کرده اند کجایند(۳)؟

۳ _ سعید بن خثیم که خود از یاران زید است می گوید:

«تعداد ما در روز نبرد پانصد نفر بود و لشکر دشمن بیش از دوازده هزار نفر بودند»(۴).

۱- انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۶۷ ؛ الکامل، همان، ص ۶۳۴.

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۳۸.

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۱.

۴- همان، ص ۱۶۴.

اما با توجه به اینکه زید و یارانش توانستند دو روز مقاومت کنند و تا حدودی بر شهر کوفه مسلط شوند و آن را از دست نیروهای یوسف بن عمر خارج سازند، در حالی که نیروهای یوسف چندین برابر نیروهای آنها بودهاند، لذا اقوال ذکر شده نمی تواند صحیح باشد. مؤید قول ما سخن بلاذری است که می گوید:

«از جمله بیعت کنندگان با زید طایفه قیس بودند که در روز نبرد تنها از این طایفه هزار نفر به کمک زید آمدند»(۱).

بنابراین وقتی که فقط از طایفه قیس هزار نفر به کمک زید آمده باشند، می توان گفت یاران زید باید بیش از اینها بوده باشد.

به هر حال زید و یارانش گرچه با رشادت و شجاعت تمام جنگیدند و دو روز طاقت آوردند و بسیاری از نیروهای دشمن را نیز به هلاکت رساندند، اما از آنجا که برای یوسف، نیروهای کمکی که در میان آنها تیراندازان ماهری هم وجود داشت رسید، و با توجه به کمی نیروهای زید و اصابت تیر به پیشانی وی و کشته شدن آن جناب، و اینکه فراوانی نیرو بر شجاعت غالب است، قیام او نیز سرکوب شد(۲).

ج) محمد بن عبدالله نفس زکیه (۱۴۵ ه_)

با مقایسه میان نیروهای محمد و عیسی بن موسی درمی یابیم که نیروهای نفس زکیه را اهالی مدینه تشکیل می دادند و آنان چندان اهل جنگ نبودند(۳)، لذا تجربه و مهارت لازم را نداشتند؛ اما در مقابل نیروهای عباسی را بیشتر اهالی

۱- انساب الاشراف، همان، ص ۴۴۲.

۲- انساب الاشراف، همان؛ ص ۴۴۲ ؛ مقاتل الطالبیین، صص ۱۶۱ و ۱۶۵.

۳- انساب الاشراف، همان، ص ۳۲۶.

خراسان و فارس تشکیل می دادند که به شجاعت، جنگاوری و داشتن مهارت نظامی و تندرستی مشهور بودند و تجربه چندین جنگ موفق با امویان، زنادقه و عبـدالله بن علی را نیز در کارنامه نظامی خود داشـتند(۱). بنابراین از نظر نیروی انسانی نیروهای محمد هم سطح و هم طراز با نیروهای عباسی نبودند.

از نظر تسلیحات و امکانات نظامی نیز با توجه به گفته های برخی از یاران محمد می توان گفت: عباسیان از همه امکانات لازم برخوردار بودند، اما محمد از این حیث نیز با آنان برابری لازم را نداشت، چنانکه عبدالحمید یکی از یارانش در توصـیه اش به محمد مبنی بر ترک مدینه و رفتن به مصر به این امر اشاره دارد(۲).

بنـابراین از آنجا که محمـد نه از حیث نیروی انسانی و نه از حیث تجهیزات و ابزارآلات جنگی و نظامی در حـدّ و انـدازه های عباسیان بود، با توجه به عوامل دیگری که قبلاً اشاره شد، شکست و ناکامی اش طبیعی و قابل پیش بینی بود.

د) ابراهیم بن عبدالله (۱۴۵ ه_)

به نقـل طبری، ابراهیم همراه بـا سـپاه ده هزار نفری خود عـازم کوفه شـد. سـپاه او، ترکیبی از جمعیت هـا و گروه های مختلف بودند. عده ای افراد مزدور بودند و بقیه یاران و هواداران او را شیعیان، زیدیه و معتزله تشکیل می دادند که فاقد ساز و برگ و تجهیزات کافی بودند(۳).

در طرف مقابل منصور، عیسـی بن موسـی را با پانزده هزار نفر و حمیـد بن قحطبه را هم همراه سه هزار نفر روانه نبرد با ابراهیم کرد. بنابراین سپاه عباسی جمعاً هجده هزار نفر بودند(۴) که هم از نظر مهارت های نظامی و هم از نظر

۱- جهاد الشیعه، ص ۱۷۹.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۲۷۵.

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷۳.

۴- همان.

تسلیحات نسبت به سپاه ابراهیم برتری داشتند(۱).

نکته دیگری که موجب برتری سپاه عباسی می شد این بود که عیسی و حمید با توجه به سابقه و تجربه های جنگی قبلی از مهارت بالاتری برخوردار بودند، خصوصاً این امر در مورد عیسی و سپاهیانش بیشتر جلوه گر است، چرا که او به تازگی از جنگ با محمد در مدینه با پیروزی فارغ شده بود.

ابن کثیر آورده که سپاه ابراهیم صد هزار نفر بوده است(۲). اما این قول را نمی توان چندان درست دانست، زیرا:

اولاً: با توجه به سختگیری هایی که منصور برای جلوگیری از پیوستن مردم به ابراهیم اعمال می کرده، امکان این که این تعداد در آن شرایط، توانسته باشند خود را به او رسانده باشند غیر ممکن است.

ثانیاً: اگر این تعداد درست باشد، واقعاً ضعف ابراهیم و یارانش را می رساند که با این تعداد انبوه نتوانسته باشند، بر سپاه هجده هزار نفری منصور غلبه یابند. به هر حال آنچه مسلّم است این است که قیام ابراهیم نیز همانند قیام های قبلی سرکوب و خود او نیز کشته شد و در این بین کمیت و کیفیت نیروهایش نیز بی تأثیر نبوده است.

ه) حسین بن علی شهید فخ (۱۶۹ ه_)

نیروهای شهید فخ نیز از لحاظ کمی و کیفی در حدّ و اندازه نیروهای عباسی نبود. از لحاظ کمی می توان گفت: وقتی حسین قیامش را در مدینه علنی کرد حدود سی یا چهل نفر از علویان و شیعیان را به همراه داشت. وقتی که می خواست به طرف مکه روانه شود سپاه وی را در حدود سیصد یا پانصد نفر

۱- جهاد الشیعه، ص ۱۸۵.

۲- البدایه و النهایه، ج ۱۰ ، ص ۸۷.

ذکر کرده اند(۱). در واقع حسین امید زیادی داشت که بتواند از میان حجاجی که به مکه می آیند نیرو جذب کند(۲). اما با تدبیری که فرمانده نیروهای عباسی به کار برد، او نتوانست نیروی دیگری جذب کند. فرمانده عباسی برای جلوگیری از پیوستن مکیان و حاجیان به سپاه حسین نیروهایش را در مکه به رژه درآورد، که به قول طبری «و کثروا فی اعین الناس، جداً و ملئوا صدورهم، فظنّوا أنهم اضعافهم؛ آن رژه، در نظر مردم بسیار جلوه کرد و دلهایشان را به وحشت انداخت و گمان کردند که نیروهای آنان چند برابر است(۳). در حالی که تعداد سپاه عباسی به چهار هزار سوار می رسید(۴)، آن هم سپاهی که تا دندان مسلح و کارآموزده بودند. طبری در توصیف لشکر عباسی که در مکه رژه رفتند می گوید:

«نود سواره نظام که مرکبشان اسب و قاطر بود پیشاپیش محمد بن سلیمان که سوار بر اسبی قوی هیکل بود، مشاهده می شد و پشت سر او نیز، چهل سوار و پشت سر آنها دویست نفر الاغ سوار و پشت سر آنها، جمعی پیاده نظام در حرکت بودند»(۵).

بنابراین با آن تعداد کمی که حسین و یارانش بودند نباید انتظار پیروزی می داشتند. کما اینکه در نهایت نیز نتوانستند در مقابل دشمن زیاد دوام بیاورند و شکست خوردند.

۱- تاریخ یعقوبی، همان، ص ۴۰۲ ؛ مقاتل الطالبیین، صص ۴۲۹ و ۴۳۲.

۲- ماهیت قیام شهید فخ، ص ۱۵۵.

۳- تاریخ طبری، همان، ص ۵۹۹.

۴- مروج الذهب، همان، ۳۳۲.

۵- تاریخ طبری، همان.

فصل ششم: ائمه علیه السلام و قیام های شیعی

اشاره

قبل از اینکه نظر ائمه را در مورد قیام های شیعی مطرح کنیم، ذکر چند نکته ضروری است:

۱- با توجه به جایگاه ائمه در میان شیعیان، موضع آنها در قبال قیام هایی که در زمان هر یک از آنها رخ داده است، برای معتقدان به عترت و شیعیان اهل بیت، معنایی فراتر از یک پژوهش تاریخی دارد. زیرا واکنش مثبت یا منفی یا بی طرفی امام در چنین اموری، از یک سو محور داوری دینی برای آنان خواهد بود و از سوی دیگر، مبنای آرای سیاسی و فقهی در زندگی دینی و اجتماعی آنان قرار خواهد گرفت.

۲- از عصر امام سجاد به بعد، شرایط جامعه اسلامی از نظر سیاسی و فرهنگی، به تدریج تغییر کرد؛ زیرا با وقوع حادثه خون بار کربلا، جامعه شیعه دچار ضعف و از هم پاشیدگی شدیدی شد و شرایط مناسبی وجود نداشت تا امام سجاد بتواند آزادانه به تعلیم و تربیت شاگردان خود و نشر احکام و معارف دینی بپردازد. از این رو مجبور شد شیوه تقیه را پیش گرفته، شرایط آن را

رعایت و شاگردان خود را نیز بـدان توصـیه کنـد. به طور کلی از این زمان به بعـد ائمه برای مبـارزه با ظلم و اسـتبداد و فساد حکومت وقت، روش خاصی را در پیش گرفتند و آن مبادرت و اقدام به کارهای فرهنگی بود. به عبارت دیگر روی آوردن به نوعی انقلاب علمی ــ فرهنگی به جای قیام و حرکات مسلحانه.

آنان نه تنها هرگز در هیچ یک از قیام ها و حرکت های ضدحکومتی، شرکت نمی کردند، بلکه یاران خود را نیز از پیوستن به صفوف قیام کنندگان منع می کردند؛ زیرا چنین حرکاتی را در کوتاه مدت و بلند مدت به ضـرر شیعیان می دانستند. در کوتاه مدت به این دلیل که شـیعیان و پیروان واقعی و مخلص آنان شـناسایی شده، به شـهادت می رسـیدند و در بلند مدت نیز به این دلیل که رشد و باروری شیعیان حداقل برای چند قرن متوقف می شد و فرصت کار فرهنگی برای ائمه از میان می رفت.

۳- نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، این است که اقوال و روایات متفاوتی در مدح و یا ذمّ این قیام ها و خصوصاً رهبران آنهـا نقـل شـده که بعضاً صددرصـد بـا هم تعـارض و تفـاوت دارنـد. روش ما نیز در این بخش این است که به طور اجمال و اختصار، از هر دسـته روایاتی ذکر و در پایان نتیجه گیری شود. البته این نکته را نیز باید متذکر شد که برای رسـیدن به حقیقت امر و دیـدگاهی واقع بینـانه تر در مورد نظر ائمه نسـبت به قیام های شـیعی، نیاز به بررسـی تفصیلی و تحقیقی بیشتری است و انصافاً جا دارد که کتابی مستقل در این باره نگاشته شود.

بنابراین با توجه به مقدمه فوق، این سؤال مطرح می شود که آیا قیام های صورت گرفته از سوی شیعیان مورد تأیید امام معاصر آنها بوده یا نبوده است؟

ما در این فصل، درصدد پاسخ گویی به این سؤال ــ البته نه در مورد همه قیام ها ــ هستیم.

۱ _ قیام توابین (۶۵ه_)

این قیام یک قیام شیعی محض بود، چرا که توابین از معتقدان به حق اهل بیت□ و از محبان و شیعیان علی□ بودند. آنان از بی وفایی و پیمان شکنی خویش نادم گشته و در پی توبه و جبران تقصیر بودند.

البته برخی ادعا کرده اند که توابین امامت امام سجاد□ را پذیرفته بودند(۱)، اما در منابع، هیچ گونه رابطه ای بین امام سجاد□ و آنها ثبت نشده است، نه دعوتی از امام به عمل آورده بودند و نه سفارش و توصیه ای از طرف امام□ بر شروع و ادامه قیام داشتند و نه حذر و تکذیبی از امام□ علیه ایشان نقل شده است.

آنچه مهم به نظر می رسد، آن است که توابین در مجموع، دعوت به اهل بیت□ را در رأس برنامه های خود قرار داده بودند. اصلی ترین رکن تشیع؛ یعنی اعتقاد به امامت و واگذاری امامت جامعه به اهل بیت□ به طور مکرر در کلمات توابین به چشم می خورد که ما به دو مورد اشاره می کنیم:

۱- عبیدالله بن عبدالله، سخنگوی توابین، در مقام دعوت مردم به قیام، در این زمینه می گوید:

«انا ندعوكم الى كتاب الله و سنّه نبيّه و الطلب بدماء اهل بيته و الى جهاد المحلّين و المارقين فان قتلنا فما عندالله خير للابرار و ان ظهرنا، رددنا هذا الامر الى اهل بيت نبينا(۲)؛ ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر□ و خونخواهی اهل بیتش و جنگ با قاسطین و مارقین فرا می خوانیم. اگر در این راه کشته شویم، آنچه خداوند در جهان آخرت برای پاکان فراهم آورده بهتر است و اگر پیروز شدیم، حکومت و رهبری جامعه را به اهل بیت پیامبرمان باز می گردانیم».

۱- تشیع در مسیر تاریخ، سید حسین محمد جعفری، ص ۲۸۶.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۵.

۲- آنان در میدان جنگ نیز زمانی که در برابر سپاه شام قرار گرفته بودند، هدف و فلسفه قیام خود را چنین اعلام می کنند:

«...ثم نردّ هـذا الامر الی اهل بیت نبینا الذین آتانا الله من قِبَلهم بالنّعمه و الکرمه(۱)؛ ...حکومت را به اهل بیت پیامبرمان باز می گردانیم؛ آنان که خدا به واسطه شان به ما نعمت و کرامت ارزانی داشته است».

بنـابراین، با توجه به مطالب فوق می توان گفت رابطه سیاسی خاصـی بین امام سـجاد و توابین که ثـابت کنـد قیام آنها مورد تأیید آن حضـرت است، وجود نداشـته و آنچه بیشتر رنگ قیام را شیعه نشان داده شرکت فعالانه عده ای از بزرگان و معروفین شیعی کوفه در آن و مایه های عاطفی آن است؛ یعنی توبه به سبب عدم حمایت از حسین بن علی و شهید شدن به عنوان تنها راه پذیرش این توبه(۲).

۲_ قیام مختار

شرایط سیاسـی _ اجتماعی دوران امامت امام سجاد به گونه ای بود که برای آن حضـرت امکـان فعالیت های سیاسـی و قیام مسلحانه علیه نظام اموی فراهم نبود و حتی تأیید و حمایت علنی از قیام های مسلحانه علیه حکومت نیز به مصلحت آن حضرت و پیروانش نبود. حـال برای این که دانسـته شود آیـا قیـام مختـار مورد تأییـد ایشان بوده یا نه؟ برخی از روایات (ابتـدا مادحه و سپس ذامه) آورده می شود:

۱- عمر بن علی فرزند امام سجاد می گوید:

وقتی مختار، سر بریده ابن زیاد و عمر سعد را به نزد امام سجاد فرستاد،

۱- همان، ص ۴۱۶.

۲- حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص ۲۶۶.

حضرت به سجده افتادند و در سجده شکر، خدا را این گونه سپاس گفتند:

«الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من اعدائی و جزی الله المختار خیراً(۱)؛ حمد و سپاس و ستایش خدای را که انتقامم را از دشمنانم گرفت و خدا به مختار، پاداش و جزای خیر عنایت فرماید».

۲- سدید یکی از یاران امام باقر می گوید: آن حضرت درباره مختار فرمودند:

«لاتسبّوا المختار، فانّه قد قتل قتلتنا و طلب بثارنا و زوّج ارامِلنا، و قسّم فینا المال علی العسره(۲)؛ از مختار بدگویی نکنید که قاتلان ما را کشت و انتقام خون ما را گرفت و بیوه های ما را شوهر داد و در زمان تنگدستی به ما کمک کرد».

هیچ یک از این دو روایت نمی تواند دال بر تأیید قیام باشد.

۳ ــ عبدالله بن شریک می گوید:

«روز عید قربان در مِنی، به خدمت امام باقر رسیدیم، حضرت در خیمه تکیه زده و نشسته بودند که شخصی را به دنبال سلمانی فرستاده بودند که بیاید سر حضرت را اصلاح نماید. من نیز روبهروی حضرت نشسته بودم. در همین حال ناگهان پیرمردی از اهالی کوفه بر امام وارد شد و دستش را دراز کرد که دست امام را ببوسد و حضرت نمی گذاشت. امام به او فرمود: شما کیستید؟! آن مرد عرض کرد: من ابوالحکم، فرزند مختار بن ابی عبید هستم، تا

۱- ذوب النضار فی شرح الثار ، ص ۹۹ ؛ بحارالانوار، ج ۴۵ ، ص ۳۴۴ ؛ اختیار معرف ه الرجال، محمد بن حسن طوسی، ص ۱۲۷ ؛ قاموس الرجال، محمد تق ی تستری ، ج ۸، ص ۴۴۵ ؛ معجم الرجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۱۹ ، ص ۱۰۴.

۲- بحارالانوار، همان، ص ۳۵۱ ؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۱۲۵ ؛ قاموس الرجال، همان، ص ۴۴۴. معجم الرجال الحدیث، همان، ص ۱۰۲.

امام او را شـناخت با وجود آن که فاصـله کمی با حضرت داشت، امام دست او را گرفت و به نزدیک خود کشاند تا جایی که نزدیک بود روی زانوی خود بنشاند و در کنار خود جای داد.

ابوالحکم، رو به امام نمـود و عرض کرد: خـدا کـارت را اصـلاح کنـد. مردم دربـاره پـدرم حرف هـای زیـادی می زننـد و چیزهایی می گوینـد. اما حق همان است که شـما بفرماییـد. امام پرسـید: چه می گویند؟ گفت: می گویند: کذّاب! ولی سـخن شما هر چه باشد ملاک است و من قبول می کنم.

امام بـا شـگفتی فرمودنـد: «سـبحان الله! أخبرنی أبی والله انّ مهْرَ امّی کـان ممّـا بعث به المختار. أو لم یبن دورنا و قتل قاتلینا و طلب بـدمائنا فرحمه الله و أخبرنی و الله أبی انّه کان لیسـمر عند فاطمه بنت علی یمهدها الفراش و یثنی لها الوسائد و منها اصاب الحـدیث، رحم الله أبـاک، رحم الله أبـاک، رحم الله أبـاک، ما ترک لنا حقاً، عنـد احـد الا طلبه، قتل قتلتنا، و طلب بـدمائنا(۱)؛ پـدرم به من خبر داد به خـدا سوگند، مهریه مادر من از همان پولی بود که مختار برایش فرستاده بود. مگر مختار نبود که خانه های ما را ساخت و قاتلان ما را کشت و خون ما را طلب کرد؟ خـدا او را رحمت کنـد. پـدرم به من خبر داد که مختار شب ها در خانه فاطمه، دختر علی می رفت و او برایش زیرانداز می گستراند و متکا می گذاشت و مختار از او حدیث می شنید.

آن گاه سه بار برای او رحمت فرسـتاد و فرمود: خـدا پـدرت را رحمت کند، هیچ حقی از ما نزد کسـی نبود، مگر اینکه آن را طلب کرد و قاتلان ما را کشت و خونخواه ما شد».

۱- بحارالانوار، ص ۳۴۳ ؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۱۲۶ ؛ قاموس الرجال ، صص ۴۴۴-۴۴۵. معجم الرجال الحدیث، ص ۱۰۳.

اما باید گفت در این روایت نکاتی وجود دارد که قابل دقت و تأمل است:

الف) بر فرض صحت سند روایت، در متن روایت آمده که مَهر مادر امام باقر را مختار پرداخته است.

حال باید بگوییم: بنابر روایات، ولادت آن حضرت در سال ۵۷ هجری(۱) و جدشان امام حسین را هم درک کرده و با ایشان در کربلا حضور داشته اند، پس چگونه ممکن است، مَهر مادر امام باقر از پول مختار باشد. در حالی که مختار در سال ۶۵ هجری قیام کرده است.

بنابراین می توان گفت: این روایت جعلی و ساختگی است.

ب) عبدالله بن شریک می گوید: من نشسته بودم که پیرمردی از اهالی کوفه بر امام وارد شد... وقتی امام او را شناخت با وجود فاصله کمی که با او داشت، امام دست او را گرفت و به نزدیک خود کشاند تا جایی که نزدیک بود روی زانوی خود بنشاند.

حال باید گفت: اولاً: با توجه به این که مختار در سال اول هجری بهدنیا آمده(۲)، و در سال ۶۷ هم در جنگ با مصعب کشته شد(۳)، از آنجا که زمان دقیق این دیدار هم ذکر نشده، لذا چندان معقول به نظر نمی رسد که پسر مختار ــ آن طور که در نقل عبدالله بن شریک آمده است ــ پیرمرد باشد، زیرا مختار هنگام مرگ ۶۷ ساله بوده است. و بر فرض هم که بپذیریم آیا سزاوار است که امام برای نشان دادن احساسات و علاقه خود پیرمردی را به طرف خود بکشاند؟ با توجه به این که روایات زیادی وجود دارد که بیانگر فروتنی آنهاست و این با تواضع و فروتنی آن بزرگواران سازگاری ندارد.

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲- ذوب النضار فی شرح الثار، ص ۶۰ ؛ بحارالانوار، ج ۴۵ ، ص ۳۵۰.

۳- انساب الاشراف،ج ۶،صص ۱۹ ۲۰ ؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۴۹۱ ۴۹۲ ؛ الکامل، ج ۳، ص ۱۸.

ثانیاً: ابوالحکم می گوید: مردم درباره پدرم چنین و چنان می گویند، امام می بایست آن را با صدای بلند می گفت تا همه حاضران در مجلس بشنوند و از پدر او اعاده حیثیت شود، اما بنا بر عبارت متن که امام پسر مختار را بسیار نزدیک خود آورده تا حدی که می خواسته روی زانوی خود بنشاند و سپس آن مطالب را در حق پدرش بیان داشته اند. باید این سؤال مطرح شود که اگر فاصله آنها تا این حد نزدیک بوده، دیگران چگونه این سخنان امام را شنیده اند؟

بنابراین احتمال این که این روایت ساختگی و جعلی باشد، چندان دور از ذهن نیست.

ج) فاطمه دختر امام علی با مختار نامحرم بوده است، بنابراین آیا در شأن آن بزرگواران هست که با یک مرد غریبه و نامحرم خلوت کنند و برای او حدیث بگویند؟ مگر در بیت علوی مرد وجود نداشته که مختار از او حدیث بشنود؟

د) در هیچ منبع تاریخی نوشته نشده و یا گزارش نشده که مختار برای اهل بیت خانه ای ساخته باشد.

علامه مامقانی با توجه به روایت فوق (روایت عبدالله بن شریک) می گوید:

«معقول نیست، امام برای کسی که غیر امامی باشد طلب رحمت نمایند، چون بر اساس مذهب امامیه، صرف این که مختار کار نیکی چون خونخواهی امام حسین کرده باشد، مجوز این نمی شود که مورد ترحم امام قرار گیرد زیرا اظهار رضایت و خشنودی ائمه تابع و فرع خشنودی خداست، پس معلوم می شود که مختار از نظر عقیده، انحرافی نداشته که موجب خشنودی ائمه واقع شده است».

ایشان پس از چند استدلال دیگر در پایان نظر خود درباره مختار چنین بیان می کنند:

«فتخلص من جمیع ما ذکرنا، انَّ الرّجل امامی المذهب فانّ سلطنته برخصه من الامامه(۱)؛ خلاصه آنچه که ما ذکر کردیم، این است که این مرد (مختار) امامی مذهب و حکومت او با اجازه امام بوده است».

در پاسخ به علامه باید گفت: اولاً: موارد زیادی را ما در تاریخ شاهدیم که ائمه حتی برای دشمنان خودشان و یا افراد غیر مسلمان طلب خیر و هدایت کرده اند چه برسد به مختار که آن اقدامات (کشتن قاتلین امام حسین) را انجام داده است. ثانیاً: آیا صرف این که امام برای مختار طلب خیر کرده باشد، لازمه اش تأیید قیام و یا حکومت وی است؟

۴- مختار پس از آنکه دعوت خود را در کوفه علنی ساخت، گروهی از کوفیان ـ که در رأس آنها افرادی چون عبدالرحمان بن شریح، سعید بن منقذ، سعر بن ابی سعر، اسود بن جراد کندی، و قدامه بن مالک بودند ـ در پاسخ به ندای او دچار تردید شدند. سرانجام تصمیم گرفتند، هیئتی را به ریاست عبدالرحمان بن شریح به دیدار ابن حنفیه بفرستند تا جریان را با وی در میان گذارند.

هیئت به طور بسیار سرّی در مدینه با محمد حنفیه ملاقات و مسئله را مطرح می کنند، ایشان پس از شنیدن سخنان هیئت، و گفتن سخنانی در پایان می گوید:

«فوالله لَوَدِدتُ انّ الله انتصر لنا من عدونا، بمن شاء من خلقه(۲)؛ به خدا سوگند، دوست دارم، خدا بهوسیله هر کس از بندگان خود، انتقام ما را از دشمنانمان بگیرد».

البته برخی برای این روایت، ادامه ای هم ذکر کرده اند مبنی بر این که، محمد پس از شنیدن سخنان سران شیعه و گفتن سخنانی که ذکر شد، آنان را مخفیانه به

۱- تنقیح المقال فی احوال الرجال، اسدالله مامقانی، ج ۳، ص ۲۱۵.

۲- تاریخ طبری، همان، صص ۴۳۶ ۴۳۷ ؛ ذوب النضار ص ۹۴ ۹۶ ؛ الکامل، همان، ۶۷۷.

حضور امام سجاد می برد و وقتی گزارش محمد حنفیه تمام می شود، آن حضرت می فرماید:

«یا عمّ لو انّ عبد زنجیاً تعصب لنا اهل البیت یوجب علی الناس مؤازرته، و قد ولّیتک هذا الامر فاصنع ما شئت؛ ای عمو اگر برده ای زنگی هم به پشتیبانی از ما اهل بیت خروج کند، حمایت از او بر مردم لازم است و در این مورد، من به شما ولایت دادم، هر طور صلاح می دانی، عمل کن».

در ادامه روایت آمده که آنها به یکدیگر می گفتند: زین العابدین و محمد بن حنفیه به ما اجازه دادند و گفتند دوست داریم، خدا به وسیله هر کس از بندگانش که بخواهد انتقام ما را از دشمنان بگیرد و اگر راضی نبودند ما را نهی می کردند(۱).

آنچه از این روایت ـ با توجه به گفته امام و محمد که دوست داریم خداوند به وسیله هر کس از بندگانش انتقام ما را از دشمنان ما بگیرد ـ بهدست می آید این است که بله، اگر کسی پیدا شد و انتقام ما را گرفت، ما راضی و خشنود خواهیم شد. اما آیا صرف راضی بودن به کار کسی، بیانگر تأیید عمل آن شخص است؟ و آیا صرف این که امام آنان را نهی نکرد، بیانگر این است که امام در آن لحظه قیام مختار را تأیید کرده است؟

اما روایاتی که دال بر ذمّ مختار است:

عن محمد بن الحسن و عثمان بن حامد عن محمد بن یزداد عن محمد بن الحسین عن عبدالله بن المزخرف عن حبیب الخثعمی عن الصادق: «کان المختار، یکذب علی علی بن الحسین(۲)؛ مختار بر امام سجاددروغ می بست».

آیت الله خوئی در رد این روایت می گوید:

۱- تاریخ طبری، همان، ۴۳۶ ؛ الکامل، همان، ص ۶۶۳ ؛ بحارالانوار، همان، ص ۳۶۵.
۲- اختیار معرفه الرجال، ص ۱۲۵ ؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۴۴۵.

«این روایت از نظر سند جداً ضعیف است، زیرا «حبیب» راوی این حدیث، مجهول الحال است»(۱).

روایات دیگری نیز که بر ذمّ مختار آمده، علمای علم رجال آنها را یا از حیث سند ضعیف دانسته اند و یا اینکه آنها را با توجه به ضربات مهلکی که مختار به امویان و زبیریان وارد کرد، ساخته و پرداخته علمای عامه و زبیریان دانسته اند و یا آنها را حمل بر تقیه امام کرده ا ند.

به هر حال ما برای جلوگیری از اطاله کلام به همین مقدار اکتفا می کنیم. به عنوان نتیجه بحث باید گفت:

مختار از این حیث که توانست قاتلین امام حسین را به سزای عملشان برساند و دل اهل بیت و در رأس آنها امام سجاد را خشنود کند، مورد تأیید و در خور دعا و طلب خیر و رحمت آن حضرت است، اما این که آیا اصل قیام وی در آن شرایط مورد تأیید امام سجاد بوده است، یا آن طور که برخی ادعا کرده اند قیام او به دستور و اشراف امام سجاد و محمد حنفیه بوده است، را نمی توان از روایات بهدست آورد. از طرفی هم با توجه به اقداماتی که مختار برای خشنودی آنان انجام داد، بعید است که آن حضرت در حق وی گفته باشد که او کذاب و دروغگو است.

۳ _ قیام زید بن علی

در مورد زید روایات فراوانی نقل شده است که کار جمع بندی و داوری را مشکل و دشوار کرده است. در برخی روایات زید کاملاً تمجید و تأیید شده است و در برخی دیگر نوعی ابهام و تردید وجود دارد و وی مورد نکوهش قرار گرفته است.

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸ ، ص ۹۶.

۱- بهترین تعبیری که در این روایات آمده آن است که امام رضا از قول پدرش و او از امام صادق نقل کرده که فرمود:

«رحم الله عمی زیداً، انه دعا الی الرضا من آل محمد، و لو ظفر لوفی بما دعا الیه، و قد استشارنی فی خروجه، فقلت له: یا عم ان رضیت ان تکون المقتول المصلوب بالکناسه فشأنک(۱)؛ خدا رحمت کند عمویم زید را، او به «الرضا من آل محمد» دعوت کرد و چنانکه پیروز می شد به وعده خود وفا می کرد. و او درباره قیامش با من مشورت کرد. من به او گفتم: عموجان! اگر بدین خشنودی که همان کشته شده و به دار آویخته کناسه باشی، مانعی ندارد و راهت همین است».

از این روایت دو نکته بهدست می آید:

یکی این که به کار بردن تعبیر «الرضا من آل محمد» اشاره دارد به این که او مردم را به سوی خود دعوت نمی کرده است. دیگر این که گرچه در این روایت نهی تحریمی وجود ندارد اما نهی ارشادی وجود دارد و می توان موضع منفی امام صادق را نسبت به آن دریابیم. و اگر زید واقعاً تابع و مطیع امام بود، همین نهی ارشادی هم بر منصرف کردن او از قیام کافی بود.

۲- از عمرو بن خالد نقل شده که امام باقر با اشاره به زید فرمود:

«هذا (زید) سید اهل بیتی و الطالب باوتارهم(۲)؛ او بزرگ اهل بیت و کسی است که خونخواه آنان است».

در مورد این روایت باید گفت: از آنجا که عمرو بن خالد خود از رؤسای

۱- عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۵۱۶ ؛ بحارالانوار، ج ۴۶ ، ص ۱۷۴. مسعودی در مروج نیز گفت وگوی زید را با امام باقر آورده که تا حدود ی شبیه همین روایت است و امام باقر وقتی اصرار زید را م ی بیند م ی فرماید : ان ی اخاف علیک یا أخ تکون غدا المصلوب بکناسه الکوفه، و ودعه ابوجعفر. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰).

۲- بحارالانوار، همان، ص ۱۷۰ ؛ اختیار معرفه الرجال، صص ۲۳۱-۲۳۲.

زیدیه است مضامین آن می تواند نادرست باشد(۱).

۳- در برخی از کتب تاریخی نیز آمده است که گروهی از شیعیان پیش از قیام زید به محضر امام صادق شرفیاب می شوند و نظر آن حضرت را درباره بیعت با زید جویا می شوند. امام می فرمایند:

«بایعوه فهو والله افضلنا و سیدنا؛ با او بیعت کنید به خدا قسم که بزرگ و سرور ماست».

و در ادامه همان خبر آمده که روافض این خبر را کتمان کردند(۲).

با دقت در این روایت می توان گفت: شکل نقل خبر طوری است که ساختگی بودن آن را نشان می دهد، زیرا در ادامه خبر آمده که روافض آن را کتمان کرده بودند. حال جای این سؤال مطرح است که راوی چگونه از چنین خبری مطلع شده تا آن را با این آب و تاب نقل کند.

برخی دیگر از روایات تمجید نیز بیانگر ناراحتی امام صادق از شهادت زید است(۳) و امر دیگری (تأیید) را نمی توان از آنها ثابت کرد.

۴ ــ از زراره بن اعین نقل شده که می گوید:

«زید در حضور امام صادق به من گفت: ما تقول یا فتی فی رجل من آل محمد استنصرك؟ درباره شخصی از اهل بیت که از تو

۱- قاموس االرجال، ج ۴، ص ۲۶۶.

۲- انساب الاشراف، ج ۳ ص ۴۳۶ ؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۷ : الکامل، ج ۳، ص ۳۸۱.

۳- به عنوان نمونه عبدالله بن سبابه م ی گوید: ما هفت نفر بودیم که به مدینه و به خدمت حضرت صادق رسیدیم . حضرت فرمودند : آیا از عمویم زید خبر ی دارید؟ گفتیم او قیام کرده است....وقتی توسط پیک ی که از کوفه آمده بود، از جریان شهادت زید مطلع شدیم ؛ خدمت حضرت رسیدیم و نامه را به ایشان تقدیم کردیم، حضرت نامه را خواند و گریست و سپس فرمودند: انا لله و انا الیه راجعون، عندالله احتسب عمی، انه کان نعم العمی، ان عمی کان رجلا لدنیانا و آخرتنا. مضی والله عمی شهیدا کشهداء استشهدوا مع رسول الله و عل ی و الحسن و الحسین (عیون اخبارالرضا، ج ۱، صص ۵۲۱ ۵۲۲).

یاری بخواهد چه می گویی؟

زراره می گوید من گفتم ان کان مفروض الطاعه نصرتُه و ان کان غیر مفروض الطاعه فلی ان لا افعل؛ اگر مفروض الطاعه باشد یاری اش می کنم اما اگر چنین نباشد می توانم کمک نکنم.

زراره می گوید: وقتی زید بیرون رفت، امام از پاسخ من در این که زید را ساکت کردم و راه جواب را بر او بستم، خشنود شد»(۱).

از قسمت پایانی روایت چنین بهدست می آید که امام راضی به حرکت زید نبوده است و این سخن زراره که اگر امام مفترض الطاعه نباشد می توانم او را حمایت نکنم، صرفاً از روی احترام به زید بوده است(۲).

۵- مذاکره ای که بین ابوبکر حضرمی و علقمه از اصحاب امام باقر با زید رخ داده است. آنها شنیده بودند که زید گفته است:

«لیس الامام منّا مَن أرخی ستره؛ امام از میان ما کسی نیست که در خانه بنشیند و قیام نکند، بلکه انما الامام من شهر سیفه؛ امام کسی است که شمشیر برکشد».

ابوبکر حضرمی که فردی تند بود به زید گفت: یا اباالحسین! به من بگو، آیا علی بن ابیطالب در آن وقتی که خود را به گوشه ای انداخته و دور از چشم نگاه داشته بود امام بوده است یا این که تنها وقتی امام بوده که شمشیر بر کشیده است؟ زید ساکت شده، پاسخی نداد. ابوبکر سه بار این سؤال را مطرح کرد اما هیچ بار زید پاسخی نداد. ابوبکر ادامه داد اگر امام بوده است، پس جایز است بعد از او نیز کسی در حالی که شمشیری نیز در دست نگرفته امام باشد. اگر هم امام نبوده که باز مدعای ما ثابت است»(۳) .

۱- اختیار معرفه لرجال، ص ۱۵۳.

۲- تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ص ۶۸۲.

۳- اختیار معرفه الرجال، ص ۴۱۶.

دو نکته از این روایت به دست می آید:

یکی این که در طریق روایت مزبور فضل بن شاذان قرار دارد که از اصحاب ائمه و از بزرگان علمای امامیه است.

دیگر این که مضمون روایت عقیده زید را درباره امامت نشان می دهد. ظاهراً در این تردیدی نباید کرد که او تنها سه امام مفترض الطاعه از طرف خداوند قائل بوده و از چهارمی به بعد را به شرط قائم بودن امام می دانسته است و این قائم تنها می تواند از میان خاندان فاطمی باشد(۱).

۶- یحیی فرزند زید می گوید از پدرم تعداد ائمه را پرسیدم فرمود:

«الائمه اثنی عشر، اربعه من الماضین و ثمانیه من الباقین، قلتُ فسمّهم یا ابه. قال: اما الماضون فعلی بن ابیطالب و الحسن و الحسین، و علی بن الحسین، و اما من الباقین اخی الباقر و بعده جعفر الصادق و بعده موسی ابنه و بعده علی ابنه و بعده محمد ابنه و بعده علی ابنه و بعده الحسن ابنه و بعده المهدی. فقلتُ یا ابه، ألستَ منهم؟ قال: لا ولکنّی من العتره(۲)؛ امامان دوازده نفرند که چهار نفر از گذشتگانند و هشت نفر باقی اند و عصر آنان در پیش است. یحیی می گوید: عرض کردم پدر، اسامی آنان را بفرمایید. زید در جواب گفت: اما گذشتگان، علی بن ابیطالب و حسن و حسین و علی بن حسین، و آیندگان برادرم باقر و بعد از او صادق و سپس فرزندش موسی و بعد از او فرزندش علی و بعد از او فرزندش محمد و سپس فرزندش علی و بعد از او فرزندش حسن و بعد از او فرزندش مهدی».

۱- تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفاء، ص ۶۸۴.

۲- کفایه الاثر فی شرح النصوص علی الائمه الاثنی عشر، علی بن محمد خزاز رازی قمی ، ص ۳۰۰ . سیره و قیام زید بن علی، حسین کریمان، ص ۴۹.

این روایت نیز قابل دقت و تأمل است، زیرا حاکی از آن است که بین امامت امام سجاد و امام باقر فاصله ای باشد. اگر این سخن در زمان امامت امام باقر گفته شده که ایشان امام حاضر است نه امام آینده. و اگر در عصر امامت امام سجاد بیان شده که امام سجاد امام حاضر است نه گذشته. افزون بر این، در عصر امام سجاد هنوز یحیی بن زید به دنیا نیامده است و اگر هم آمده شیرخوار بوده که توان تحمل حدیث را ندارد.

از این رو احتمال این که روایت ساختگی باشد، وجود دارد.

بنابراین، به عنوان نتیجه می توان گفت:

آنچه به طور مثبت از روایات مربوط به زید بر می آید، آن است که امامان شیعه به زید خوش بین بوده، قیام او را از این لحاظ که به انگیزه اقامه حق و اصلاح فسادها و امر به معروف و نهی از منکر بوده تأیید کرده اند. اما از این روایات این چنین به دست نمی آید که زید قیام خویش را با موافقت و یا با دستور امام صادق انجام داده باشد؛ زیرا آن حضرت در آن شرایط، قیام های مسلحانه را _ با توجه به این که نسنجیده، نپخته و محکوم به شکست بودند _ اصلاً به صلاح شیعیان نمی دانستند و فقط جنبه ظلم ستیزی و اصلاح گری قیام وی مورد تأیید است.

۴ و ۵ _ قیام نفس زکیه و ابراهیم

در مورد نفس زکیه و قیام او و اقوال و روایت های متفاوتی وجود دارد. برخی از منابع و علما، وی را فردی که مدعی امامت و مهدویت بود معرفی کرده و او را مخالف ائمه دانسته اند. برخی دیگر از منابع و تحقیقات اسلامی و علمای رجال و حدیث نیز به دفاع و تأیید از او برخاسته، او را از اتهامات وارده مبرا دانسته اند.

۱- پیامبر اکرم فرمودند:

«تقتل باحجار الزّیت من ولدی نفس زکیه»(۱) .

در این که محمد از فرزندان پیامبر است شکی نیست و این روایت در واقع یک نوع پیشگویی پیامبر اکرم را نشان می دهد و چیز دیگری؛ یعنی تأیید قیام از آن به دست نمی آید.

۲- در مورد ابراهیم نیز از زبان حضرت علی نقل شده است که ایشان فرمودند:

«بباخَمری یَقتُلُ بعدَ أن یَظهرَ و یُقهر بعد أن یَقْهر»(۲).

این روایت هم صرف پیشگویی امام علی را ثابت می کند و بس.

۳- حدیثی از علی بن عمر فرزند امام سجاد وجود دارد که از امام صادق چنین نقل کرده است:

«روزی که منصور، امام را به ربذه نزد خویش فراخواند، من همراه ایشان بودم. وی نزد منصور رفت و من به انتظار بازگشت او ایستادم. هنگامی که بازگشت، دیدم اشک از چشمانش جاری است، و به من گفت: ای علی، چه ها دیدم از این ناپاکزاده و به خدا امضا نخواهم کرد. سپس فرمود: خداوند دو فرزند «هند» یعنی محمد و ابراهیم را رحمت کند که آن دو مردان بردبار و بزرگواری بودند و به خدا، آن دو رفتند و آلوده نشدند»(۳).

با دقت در روایت می توان گفت: امام شخصیت خود آن دو را تعریف و تمجید کرده که افراد خوب و شایسته ای بودند و اصلاً سخنی از اصل قیام آنها به میان نیاورده است. به عبارت دیگر امام صادق قیام آن دو را به صورت

۱- عمده الطالب، ص ۱۰۵.

۲- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۳۲۴.

۳- مقاتل الطالبیین، صص ۲۵۸-۲۵۹.

مطلق؛ یعنی هر دو سوی مسئله هم شخصیت محمد و ابراهیم و هم قیام آنها را تأیید نکرده است.

۴- وقتی سر ابراهیم را نزد منصور خلیفه عباسی آوردند، حسن بن زید که از مخالفان او بود، به منصور رو کرد و گفت:

«ای امیرمؤمنان! به خدا قسم، او را کشتی در حالی که بسیار روزه دار و شب زنده دار بود و دوست نداشتم که گناه او را بر عهده بگیری»(۱).

۵- زمانی که محمد نفس زکیه در مدینه قیام کرد بزرگان مدینه و هاشمیان را برای صحبت و گفتوگو پیش خود دعوت کرد که در بین آنها موسی و عبدالله فرزندان امام صادق نیز بودند و چیزی نگذشت که خود حضرت هم وارد شد و به محمد سلام کرد و فرمود: «آیا می خواهی خاندانت همگی مستأصل شوند (و از بین بروند)؟ محمد گفت: نه، من این کار را دوست ندارم. حضرت فرمود: پس خوب است که به من اجازه رفتن بدهی چون عذر مرا می دانی. محمد گفت: اذنت دادم. چون آن حضرت رفت، محمد به سوی پسران جعفر موسی و عبدالله رو کرد و گفت شما نیز نزد پدرتان بروید که من به شما نیز اذن رفتن دادم. حضرت که آن دو را دید بدانها فرمود: شما چرا آمدید؟ گفتند: او به ما اجازه داد، حضرت فرمود: شما بازگردید که من چنان نیستم که هم جان خود و هم جان شما را یکسره از او دریغ دارم»(۲).

اصفهانی در چند صفحه بعد وقتی نام کسانی را که با محمد خروج کردهاند متذکر می شود، از حسین بن زید نقل می کند که گفت: چهار تن از اولاد حسین بن علی با محمد خروج کردند: خودم، برادرم عیسی و پسران جعفر بن

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۲.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۹.

محمد؛ یعنی امام موسی کاظم و عبدالله(۱).

آنچه از این روایت بدون وارد شدن به بحث رجالی و اعتبار آن از حیث سند، و فقط رجوع به این قسمت از متن که می گوید: «چون امام صادق رفت، محمد به پسران جعفر نیز اجازه رفتن داد. اما وقتی حضرت آن دو را دید فرمود: شما چرا آمدید؟ گفتند: او به ما اجازه داد، حضرت فرمود: شما بازگردید که من چنان نیستم که هم جان خود و هم جان شما را یکسره از او دریغ دارم» می توان بهدست آورد این است که:

الف) موسی بن جعفر هم در قیام شرکت داشته، و حتی خود امام به او و برادرش می گوید که شما بروید...، حال با توجه به این که امام چند سال قبل (۱۲۵ _ ۱۲۶) و در جریان کنگره ابواء به عبدالله بن حسن (پدر محمد و ابراهیم) گفته بود که خلافت به آنها نخواهد رسید و حتی دو فرزند تو کشته خواهند شد، چند سؤال مطرح می شود:

۱) امام که می دانسته سرانجام این قیام شکست و نابودی است چطور به پسران خودش این اجازه را می دهد که در قیام شرکت کنند؟

۲) چرا خود آن حضرت شرکت نکرده است؟ و اگر بگوییم چون ایشان امام بوده اند و معذور، مگر این قضیه در مورد موسی فرزند ایشان صدق نمی کند؟ و مگر امام با توجه به برخی احادیث که نام ائمه را ذکر کرده، نمی دانسته که بعد از او مقام امامت به فرزندش موسی می رسد؟ پس چرا جان او را به خطر انداخته اند؟ و یا ممکن است که گفته شود این موسی غیر از موسی امام کاظم باشد که این ممکن نیست. چون وقتی به فرزندان امام صادق مراجعه کنیم، فقط یک موسی نام وجود دارد که آن هم امام کاظم است.

۱- همان، ص ۲۸۳.

ب) بر فرض هم که بپذیریم فرزندان امام صادق□ (خصوصاً امام موسی کاظم□) شرکت کرده باشند، یا باید کشته می شدند یا اسیر و یا فرار می کردند. در هر صورت بهانه برای منصور ایجاد می شد که امام□ را مورد توبیخ و ملامت قرار دهد، و یا خود موسی بن جعفر□ وقتی به امامت رسیدند، از طرف منصور و یا خلفای بعد از او مورد توبیخ و ملامت قرار گیرد. در حالی که اصلاً چنین چیزی در کتب گزارش نشده است. حتی می بینیم وقتی منصور از پیوستن فرزندان زید (حسین و عیسی) به محمد مطلع شد، حداقل یک ابراز تعجب و شگفتی کرد و گله آن دو را، پیش پدرشان حسن بن زید که ظاهراً با منصور بوده، می کند.

بنابراین، این که منصور نسبت به شرکت فرزندان امام صادق□ هیچ گونه عکس العمل و واکنشی از خودش نشان نداده باشد، جای شگفتی و تعجب دارد.

ج) احتمال این که فرزندان زید چون خودشان در قیام شرکت داشتند، خواسته باشند فرزندان امام صادق□ را هم شریک کرده باشند، چندان دور از ذهن نیست.

بنابراین به عنوان نتیجه بحث می توان گفت:

بدون این که روایات ذم را که کم هم نیستند بیاوریم، هیچ یک از روایات ذکر شده دال بر تأیید قیام محمد و ابراهیم نیست، زیرا روایت اول و دوم همان طور که ذکر شد فقط پیشگویی پیامبر اکرم□ و امام علی□ را ثابت می کند و بس. روایت سوم و چهارم هم فقط یک سوی قضیه؛ یعنی شخصیت محمد و ابراهیم را ثابت و تأیید می کند نه قیام آن دو را. روایت پنجم هم علی رغم همه اشکالات وارده و بر فرض صحت، فقط می تواند این امر را ثابت کند که چون قیام محمد برای اصلاح امت و مبارزه با ظلم و ستم عباسیان بوده، آن حضرت به فرزندانش اجازه شرکت در قیام او را می دهد اما نمی توان ثابت کرد که امام□ اصل قیام وی را تأیید کرده باشد.

بنابراین در یک کلام می توان گفت:

جنبه اصلاح گری و ظلم ستیزی قیام محمد و ابراهیم مورد تأیید است، اما اصل قیام آن دو در آن شرایط مورد تأیید حضرت نیست.

۶ _ قیام حسین بن علی (شهید فخّ)

پیرامون قیام شهید فخ احادیثی از پیامبر اکرم، امام صادق و امام کاظم و امام جواد رسیده که اکثراً دلالت بر مدح وی دارد و اخباری که بر ذمّ او باشد، کم است.

پیامبر گرامی اسلام و برخی از ائمه به مناسبت های مختلف از قیام حسین بن علی یاد کرده، او و یارانش را مورد تمجید و تأیید قرار داده اند. که به چند مورد اشاره می شود:

۱- پیامبر اکرم در یکی از سفرهایش، هنگامی که به «فخ» رسیدند، در آنجا با اصحاب نماز مسافر خواندند. سپس فرمودند:

«در این جا مردی از خاندان من با گروهی از مردمان با ایمان کشته خواهند شد که کفن ها و حنوط آنها از بهشت بیاید و روان های آنها پیش از بدن هایشان به سوی بهشت خواهد شتافت»(۱).

۲- امام صادق نیز چون به «فخ» رسیدند فرمودند:

«در این سرزمین مردی از خاندان من با جمعی از مؤمنین کشته خواهند شد که روان های آنها پیش از بدن هایشان به بهشت می شتابند»(۲).

این دو روایت که جنبه پیشگویی دارد از آنجا که ناقل آنها ابوالفرج اصفهانی

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۷.

۲- همان، ص ۴۱۸ ؛ بحارالانوار، ج ۴۸ ، ص ۱۷۰.

است، چنـدان نمی توان به آنهـا اعتمـاد کرد. بر فرض صـحت هم در واقع عظمت و مقـام شـهید را بیـان می کنـد و در این که حسین و یارانش در راه خدا کشته شدند و شهید بوده اند و در آخرت هم مستحق چنین پاداشی باشند، جای هیچ شکی نیست. اما نمی توان از آن تأیید قیام او را ثابت کرد.

۳- هنگامی که حسین بن علی به موسی بن جعفر تکلیف کرد که بـا او خروج و قیام کنـد و آن حضـرت هم نپـذیرفت؛ در نهایت بدو فرمود:

«بدان که تو کشته خواهی شد، پس در کار خود (جهاد و پیکار) جدی و کوشا و آماده باش و به کسـی اعتماد مکن، زیرا این مردم فاسقانی هستند که اظهار ایمان می کنند ولی در باطن منافق و مشـرکند و _ انا لله و انا الیه راجعون _ و در مصیبت شما گروه فامیل من پاداش خود را نزد خدای عزّوجلّ می جویم»(۱).

علامه مامقانی با توجه به این روایت، در این باره می گوید:

«گرچه امام کاظم به ظاهر دعوت را نپـذیرفت، اما دلسوزی و خیرخواهی و دعا برای حسـین و یارانش بیانگر این نکته است که ایشـان از روی تقیه، دعـوت را نپـذیرفته و چـون از نـتیجه آن آگـاه بوده برای جلوگیری از شـرارت بنی عبـاس، نـاگزیر در حضور مردم، دعوت را ردّ کرده است تا بعدها ارتباط امام و قیام کنندگان فاش و مشخص نشود»(۲).

علامه مجلسـی نیز در توضـیح جملات امام کاظم در ردّ بیعت، جمله «در کـار خویش جـدی بـاش» را نشـانه نیت قلبی امام دانسته و این که امام در شـهادت و مصـیبت آنها از خداونـد طلب پاداش می کنـد، دلیل بر آن می دانـد که آنها نزد خداوند، درجه بالایی دارند(۳).

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۰ ؛ بحارالانوار، همان، ص ۱۶۱.

۲- تنقیح المقال، ج ۱۷ ، ص ۲۳۷.

۳- بحارالانوار، همان، ص ۱۶۵.

در پاسخ به سخن علامه مامقانی می توان گفت:

اولاً: خود علامه قبول دارند که امام دعوت را نپذیرفته است، البته به گفته ایشان در ظاهر؛

ثانیاً: علتش را هم تقیه و جلوگیری از شرارت بنی عباس ذکر می کند تا بعداً دستاویزی برای آنها علیه حضرت نشود. حال باید از علامه سؤال کرد، وقتی امام به شکست آنان قطع و یقین دارد، آیا معقول است از یک طرف قیامشان را تأیید کند و به آنها فرمان قیام بدهد؟ و در این بین هر تعدای که کشته شد، اشکالی نداشته باشد؟ و از طرف دیگر در ظاهر تقیه کند و دعوت را نپذیرد که مبادا بعدها این رابطه فاش شود و مورد شرارت عباسیان قرار گیرد؟

ثالثاً: بر فرض قبول ادعای شما، آیا با یک تقیه می شود آن سوءظن و بدگمانی را که خلفای عباسی نسبت به ائمه داشتند، از بین برد؟

رابعاً: اگر تقیه در کار بوده و کسی هم از این رابطه مطلع نشده است، آن حضرت هرگز نباید از طرف هادی مورد توبیخ و ملامت قرار می گرفت، در حالی که تاریخ بیانگر این است که وقتی هادی سرهای قیام کنندگان را مشاهده کرد و فرمان قتل اسرا را هم صادر کرد، با خشم گفت: «به خدا حسین جز با دستور او (موسی بن جعفر) بر ضد من قیام نکرده و جز محبت او راه دیگری نپیموده است، زیرا پیشوا و صاحب وصیت در میان این خاندان کسی جز موسی بن جعفر نیست؛ خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم»(۱).

گرچه پیشگویی موسی بن جعفر درباره هادی که گفت او آن قدر زنده نمی ماند که این نقشه خود را عملی کند، بهوقوع پیوست؛ اما این سخن هادی نشان می دهد که اگر او نمی مرد امام از شرارت او در امان نبود.

۱- همان، ص ۱۵۱.

بنابراین امام چون از یک طرف شکست این قیام را قطعی می دانست و از طرفی هم برای این که جان خود و شیعیان و آن مکتبی را که از پدرانش به او رسیده به خطر نیاندازد، صلاح نمی دانستند که در قیام شرکت کنند و یا آن را تأیید کنند. بنابراین صرف این که حضرت برای آنها دلسوزی و یا دعا کند، دال بر تأیید قیام آنها نیست.

در پاسخ علامه مجلسی هم باید گفت:

وقتی امام احساس کرد حسین و یارانش در تصمیم خود پافشاری می کنند، لذا به او توصیه می کند که در کار خودتان جدی باشید. در مورد قسمت دوم سخن علامه هم (طلب پاداش در مصیبت آنها) باید گفت به هر حال امام هم انسان است و دارای احساسات و طبیعی است که از دست دادن آن تعداد از افراد خاندانش در یک روز، برای ایشان سخت و گران باشد و صرف این که آنان در آخرت از مقام بالایی برخوردار خواهند بود، دلیل بر تأیید قیام نمی شود.

۴- هنگامی که سرهای بریده شهدا را به مدینه نزد موسی و عباس آوردند و در مجلسی که گروهی از خاندان پیامبر و از جمله موسی بن جعفر حضور داشتند، همه سکوت کرده بودند جز امام کاظم که چون چشمش به سر بریده حسین بن علی، رهبر قیام فخ افتاد فرمودند:

«انا لله و انا الیه راجعون، مضی والله مسلماً، صالحاً، صوّاماً، آمراً بالمعروف و ناهیاً عن المنکر ما کان فی اهل بیته مثله(۱)؛ سوگند به خدا او درگذشت در حالی که مسلمان و درستکار بود، بسیار روزه می گرفت و شب ها را به قیام و عبادت می گذرانید و امر به معروف و نهی از منکر می کرد؛ در خاندان وی چون او وجود نداشت».

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۸ ؛ بحارالانوار، همان، ص ۱۶۵.

این روایت هم فقط یک سوی قضیه؛ یعنی فقط شخصیت حسین را تأیید می کند نه قیام او را.

۵- ابراهیم بن اسحاق قطان می گوید: من از حسین بن علی و یحیی بن عبدالله شنیدم که می گفتند:

«ما خرجنا حتی شاورنا اهل بیتنا و شاورنا موسی بن جعفر فامرنا بالخروج(۱)؛ ما تا وقتی که با خاندان خود مشورت نکردیم اقدام به خروج نکردیم و حتی با موسی بن جعفر مشورت کردیم و او به ما دستور خروج و قیام را داد».

در مورد این حدیث باید گفت:

بر فرض صحت سند حدیث، اگر این روایت با روایت شماره ۳ مقایسه شود، می بینیم که این دو با هم تعارض داشته، هیچ گونه سازگاری بین آنها وجود ندارد؛ زیرا:

اولاً: در روایت قبلی آمده با این که حسین، حضرت را مکلف به خروج می کند، اما ایشان نمی پذیرد و آن توصیه ها را به او می کند، ولی در این روایت آمده که حسین و یحیی از او دستور می گیرند؛ لذا با توجه به این روایت دوم، اگر دستور دهنده و همه کاره امام است، پس این که آن حضرت از طرف حسین مکلّف به خروج می شود، چه معنایی می تواند داشته باشد؟ آیا این وقاحت و بی ادبی حسین را نسبت به امام نمی رساند؟

ثانیاً: طبق این روایت، میان حسین و امام از قبل هماهنگی بوده، بنابراین چرا حسین درصدد بوده که از آن حضرت بیعت بگیرد؟ - اگر آنها قبلاً با هم توافق کرده اند- و از طرفی چرا امام از بیعت کردن با او خودداری می کند؟ آیا معقول است فکر کنیم امام از ابتدا در جریان بوده و حالا که زمان قیام

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۱.

رسیده العیاذ بالله کنار بکشد و با او بیعت نکند؟

بنابراین تنها راه حل این مشکل، این است که بگوییم: روایت دومی یا ساخته و پرداخته عباسیان بوده تا بدین طریق علیه امام بهانه ای پیدا کنند که بله رهبری قیام را شما بر عهده داشته اید. و یا ساخته و پرداخته زیدیان باشد، آن هم برای تأیید قیام های خود و جلب شیعیان امامی در قیام های بعدی.

۶- حدیثی از امام جواد نقل کرده اند که ایشان فرمودند:

«لم یکن بعد الطّفّ مصْرعٌ أعظم من فخّ؛ پس از حادثه کربلا هیچ حادثه ای برای ما بزرگتر از فاجعه فخ نبود»(۱).

این روایت نیز قیام را تأیید نمی کند، بلکه فقط می خواهد بگوید: چون تعداد زیادی از علویان در آن کشته شدند، این مصیبت بعد از واقعه عاشورا بزرگ ترین مصیبتی است که ما دیده ایم.

بنابراین به عنوان نتیجه باید گفت:

روایات وارده بیانگر این است که امام فقط یک سوی قضیه؛ یعنی شخصیت حسین را تأیید می کند و این غیر از تأیید قیام اوست.

در پایان، در مورد قیام هایی که بعد از قیام حسین بن علی (شهید فخ) بهوقوع پیوست، نیز باید بگوییم در مورد آنها هم همین قضیه ثابت است؛ یعنی در شخصیت آنها و این که افرادی مؤمن، متقی، صائم و...بوده اند، جای هیچ شکی نیست، اما با توجه به این که قیام های آنان اکثراً بدون طرح و برنامه و در نتیجه محکوم به شکست بوده، لذا ائمه با قیام آنها در آن برهه زمانی اصلاً موافق نبوده اند.

۱- عمده الطالب، ص ۱۸۳ ؛ بحارالانوار، همان.

نتیجه بحث

اشاره

در سه قرن، قیام های متعددی از سوی شیعیان که بیشتر آنها منتسب به علویان بود به وقوع پیوست. با مطالعه و بررسی آنها دریافتیم که اکثر آنها سرانجام و پایانی جز ناکامی و عدم موفقیت نداشتند. در این بخش، در یک جمع بندی و به عنوان نتیجه بحث علل عدم موفقیت آنها را می توان در امور زیر خلاصه کرد:

۱_ ناکارآمدی رهبران از حیث سیاست و تدبیر

نقش و اهمیت رهبر و تدابیری که وی برای ایجاد و استمرار یک قیام به کار می برد بر هیچ کس پوشیده نیست. بدیهی است که هر چه رهبر از درایت و تدبیر بیشتری برخوردار باشد، موفقیت های بیشتری عاید یارانش خواهد شد. بالعکس اگر آن رهبر فاقد درایت های لازم باشد و نتواند از موقعیت ها و فرصت های بهدست آمده به نحو احسن استفاده نماید و یا نتواند ارتباط و هماهنگی لازم بین نیروها و طرفدارانش در نقاط مختلف برقرار نماید و تصمیم های درست و قاطعی بگیرد، نه تنها موفقیتی بهدست نخواهد آورد، بلکه زمینه های شکست قیامش را نیز فراهم خواهد آورد.

در قیام های شیعی مطرح شده در این نوشتار جز قیام مختار _ البته جز همان اشتباهی که از وی سر زد و در جای خودش اشاره شد _ این نقیصه به وضوح

مشهود است، چرا که رهبران آنان یا نتوانستند هماهنگی لازم را بین هواداران خویش در نقاط مختلف برقرار نمایند، مثل قیام نفس زکیه و یا در تصمیم گیری های خود دچار اشتباه شده و آن طور که باید و شاید، عمل نکردند.

۲ _ برتری دشمن از لحاظ کمّی و کیفی

از آنجا که نیروهای تشکیل دهنده قیام های شیعی عمدتاً از میان مردم عادی بودند و آنان هم فاقد مهارت های نظامی لازم بودند و با توجه به عدم درایت رهبران، می توان گفت قیام های شیعی مذکور، اکثراً حالت تدافعی و انفعالی داشتند و از روش و تدبیر نظامی خاصی هم که بتواند در درازمدت موجب پیروزی آنان بر رقیبشان شود استفاده نکردند و با توجه به این که دشمنانشان از این حیث از آنان برتر و قدرتمندتر بودند، پس از یکی دو پیروزی (مثل قیام نفس زکیه، ابراهیم بن عبدالله و...) و یا در همان درگیری اول (مانند توابین، زید و...) شکست خورده، سرکوب شدند.

۳ _ مساعد نبودن موقعیت ها و شرایط

هر قیامی برای رسیدن به پیروزی نیازمند شرایط و زمینه های مساعدی چون زمان و مکان مناسب برای علنی کردن قیام، آمادگی کامل داشتن، نداشتن تفرقه و اختلاف میان یاران و... می باشد. بر قیام های شیعی ارائه شده در این نوشتار، از این حیث نیز اشکال وارد است، زیرا برخی از آنها مانند نفس زکیه، ابراهیم و شهید فخ قیام های خود را در مکان هایی علنی کردند که مردم آن مناطق علاقه و گرایش چندانی به آنها نداشتند. برخی دیگر هم مثل زید، نفس زکیه با وجود اینکه هنوز در آمادگی کامل به سر نمی بردند و بین یارانشان در نقاط مختلف هماهنگی های لازم وجود نداشت، قیام خویش را علنی کردند برخی دیگر نیز

مانند توابین موقعیت مناسب را درک نکردند و زمانی را برای علنی شدن قیام خویش برگزیدند که اصلاً برای قیام، مناسب نبود مانند شهید فخ؛ زیرا ایام حج، مردم مدینه و مکه به دلیل وجود حجاج فراوان از سراسر جهان، مشغول تجارت و کسب و کارند.

ولی علی رغم همه اینها باید بگوییم گرچه این قیامها ظاهراً در نابود کردن دشمن و سرنگونی حکومت های ظالم وقت ناموفق بوده اند، اما موجبات بیداری مسلمانان و تحریک آنان را علیه حکومت های طاغوت به دنبال داشتهاند و در تقلیل ظلم و جلوگیری از استبداد و خودکامگی مطلق حکومت ها موفق بودند. در واقع هر قیامی هر چند ناموفق، زمینه ساز تحقق قیامی دیگر بعد از خود بود.

در مورد نظر و دیدگاه ائمه□ در قبال قیام های شیعی نیز باید گفت:

با توجه به اینکه ائمه□ از زمان امام سجاد□ به بعد خط مشی سیاسی خود را تغییر دادند؛ یعنی به جای مبارزه و قیام مسلحانه، به کارهای فرهنگی اقدام کردند و یک نهضت علمی ـ فکری را در پیش گرفتند که به تعلیم و تربیت شاگردان و نشر احکام و معارف دینی می پرداخت؛ از این رو آنان در هیچ قیام و حرکت ضد حکومتی شرکت نکردند و حتی برخی یاران خود را نیز از شرکت کردن در چنین حرکاتی منع می کردند. زیرا این قیام های پراکنده که از سوی شیعیان صورت می گرفت چندان سنجیده و حساب شده نبود و اتفاقاً به آن حرکت حساب شده ائمه□ که به شکل دیگری (نهضت علمی ـ فرهنگی) نمود پیدا کرده بود، ضربات سختی وارد کرد و قیام آنان را ناکام گذاشت. و موجبات تفرقه نیروها و از دست رفتن آنها را فراهم کرد.

بنابراین در این که رهبران قیام های شیعی افرادی مؤمن، متقی، فاضل، ظلم ستیز و دارای نیات اصلاح گرانه بودند و از این حیث مورد تأیید ائمه□ بودند، تردیدی نیست، ولی این یک سوی مسئله است و دلیل نمی شود که سوی دیگر

مسئله؛ یعنی قیام و رهبری آنان در آن برهه از زمان هم مورد تأیید آنها باشد. کما اینکه روایت مطرح شده در این باب هم، همه ناظر بر جهت اول مسئله است.

منابع و مآخذ

الف) کتب

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه.

۳. اخبار الطوال، احمد بن داود دینوری، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، چ ۵، نشر نی، تهران، ۱۳۸۱.

۴. اختیار معرفه الرجال، محمد بن حسن طوسی، تصحیح و تعلیق: حسن مصطفوی، بی چا، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۴۸ ش.

۵. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن نعمان شیخ مفید، تحقیق: مؤسسه آل بیت لاحیاء التراث، چ ۱، مؤتمر لالفیه الشیخ المفید، قم، ۱۴۱۴ ه_ ق.

۶. امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، محمد تقی مدرسی، ترجمه: حمید رضا آژیر، چ ۴، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۸.

۷. امامت و سیاست، ابن قتیبه دینوری، ترجمه: سید ناصر طباطبائی، بی چا، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۸۰.

۸. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، تحقیق و مقدمه: سهیل زکار و ریاض زرکلی، چ ۱، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷ ه_ ق.

۹. انقلاب اسلامی زمینه ها و پیامدها، منوچهر محمدی، چ ۳، دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۱.

۱۱. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، چ ۲، مؤسسه الوفا، بیروت، ۱۴۰۳ ه_ ق.

۱۲. البدایه و النهایه، اسماعیل ابن کثیر، مقدمه: محمدعبدالرحمن، چ ۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ه‍ـ ق.

۱۳. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان ابن خلدون، بی چا، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۱ ه‍ـ ق.

۱۴. تاریخ اسلام، علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۹۷۰ م.

۱۵. تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر طبری، چ ۳، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ه‍ـق.

۱۶. تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، تحقیق و مقدمه: قاسم سماعی رفاعی و محمد عثمانی، چ۱، دارالقلم، بیروت، ۱۴۰۶ ه‍ـ ق.

۱۷. تاریخ ایران (از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی)، رسول جعفریان، چ ۳، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران، ۱۳۸۱.

۱۸. تاریخ تحلیلی اسلام، غلامحسین زرگری نژاد، چ۱، بضعه الرسول، قم، ۱۳۸۱.

۱۹. تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری، غلامحسین محرمی، چ ۲، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۲.

۲۰. تاریخ تشیع از آغاز تا غیبت صغری، گروه تاریخ پژوهشکده حوزه و دانشگاه، بی چا، انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۲.

۲۱. تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا قرن دهم، رسول جعفریان، چ ۱، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۵.

۲۲. تاریخ خلافت عباسی، سید احمد رضا خضری، چ ۳، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۲.

۲۳. تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، حسینعلی ممتحن، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۸۱.

۲۴. تاریخ سیاسی اسلام؛ حسن ابراهیم حسن، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، چ ۸، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۱.

۲۵. تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفا، رسول جعفریان، چ ۲، نشهر الهادی، قم ۱۳۷۸.

۲۶. تاریخ عرب، فیلیپ خوری حتّی، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، چ ۳، انتشارات آگاه، ۱۳۸۰.

۲۷. تاریخ فرق زیدیه در قرن دوم و سوم، فضیلت الشامی، ترجمه: سید محمد ثقفی و علی اکبر مهدی پور، چ ۱، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۶۷.

۲۸. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، بی چا، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۱.

۳۰. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، چ ۸، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸.

۳۱. ترتیب کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، تحقیق: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، تصحیح: اسعد طیب، چ ۱، انتشارات اسوه، تهران، ۱۴۱۴ هـ ق.

۳۲. تشیع در مسیر تاریخ، سید حسین محمد جعفری، ترجمه: سید محمد تقی آیت اللهی، چ ۷، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۳.

۳۳. التنبیه و الاشراف، علی بن حسین مسعودی، بی چا، دار و مکتبه الهلال، بیروت، ۱۴۲۱هـ ق.

۳۴. تنقیح المقال فی احوال الرجال، اسدالله مامقانی، بی چا، مطبعه المرتضویه، نجف، ۱۳۴۹ هـ ق.

۳۵. جنبشهای اسلامی معاصر، سید احمد موثقی، چ ۴، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۰.

۳۶. جنبشهای شیعی در تاریخ اسلام، هاشم معروف الحسنی، ترجمه: سید محمد صادق عارف، چ۱، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۱.

۳۷. جنگهای پیامبر اسلام، جمعی از نویسندگان، بی چا، انتشارات زمزم هدایت، قم، بی تا.

۳۸ جهادالشیعه فی العصر العباسی الاول، سمیره مختار لیثی، بی چا، دارالجیل، بیروت، بی تا.

۳۹. حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، چ ۱، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۶.

۴۰. دولت امویان، سهیل طقوش، ترجمه: حجت الله جودکی، چ ۱، انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۰.

۴۱. دولت عباسیان، سهیل طقوش، ترجمه: حجت الله جودکی، با اضافات رسول جعفریان، چ ۲، انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۳.

۴۲. ذوب النضار فی شرح الثار، جعفر بن محمد حلی ابن نما، چ ۱، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۶ هـ ق.

۴۳. الرائد، مسعود جبران، چ ۶، دار العلم للملايين، بيروت، ۱۹۹۰ م.

۴۴. زید بن علی و مشروعیه الثوره عند اهل البیت، نوری حاتم، چ ۲، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، بی جا، ۱۴۱۶.

۴۵. سفینهٔ البحار، شیخ عباس قمی، بی چا، دار الاسوه، قم، ۱۴۱۶ ق.

۴۶. سلسله های اسلامی، کلیفورد باسورث، ترجمه: فریدون بدره ای، بی چا، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.

۴۷. سیره و قیام زید بن علی، حسین کریمان، بی چا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.

۴۸. شخصیت و قیام زید بن علی، سید ابوفاضل رضوی اردکانی، چ ۲، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۴.

۴۹. شیعه در اسلام، سید محمد حسین طباطبایی، چ ۴، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۷۹.

۵۰. الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، چ ۴، دار العلم للملایین، قاهره، ۱۴۰۷ ه_ ق.

۵۱. عباسیان از بعثت تا خلافت، محمد الله اکبری، چ ۱، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۱.

۵۲. العقدالفرید، احمد بن محمد ابن عبدربه، چ ۱، مطبعه الازهریه، مصر، ۱۳۳۱ ه_ ق.

۵۳. عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، سید جمال الدین احمد بن علی حسنی ابن عنبه، چ ۲، مطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۰ ه_ ق.

۵۴. عوامل معنوی و فرهنگی دفاع مقدس، محمد رضا سنگسری، بی چا، انتشارات زمزم هدایت، قم، بی تا.

۵۵. عیون اخبارالرضا، محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق، ترجمه: حمید رضا مستفید و علی اکبر غفاری، چ ۱، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۰.

۵۶. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۰۵ه_ق.

۵۷. فتوح البلدان، ابوالحسن، بلاذری، چ۱، مکتبه الهلال، بیروت، ۱۴۰۳ ه_ ق.

۵۸. الفتوح، ابن اعثم کوفی، چ ۱، دار الندوه الجدیده، بیروت، بی تا.

۵۹. فرق الشیعه، حسن بن موسی نوبختی، تصحیح و تعلیق: سید محمد صادق آل بحرالعلوم، بی چا، مطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۳۵ ه_ ق.

۶۰. الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بغدادی، ترجمه: محمد جواد مشکور، چ ۴، کتابفروشی اشراقی، تهران، ۱۳۶۷.

۶۱. فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی گلپایگانی، چ ۱، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، قم، ۱۳۷۷.

۶۲. فرهنگ فارسی معین، محمد معین، چ ۹، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵.

۶۳. قاموس الرجال، محمد تقی تستری، بی چا، مرکز نشر اسلامی، تهران، ۱۳۸۷.

۶۴. القاموس المحیط، محمد بن یعقوب فیروزآبادی، چ ۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲ه_ ق.

۶۵. قیام توابین، محمد علی چنارانی، چ ۱، انتشارات به نشر، مشهد، ۱۳۸۱.

۶۶. قیام های شیعی در عصر اول عباسی، محمد پوران کاظمی، چ ۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.

۶۷. الکامل، ابوالحسن علی بن ابی الکرم ابن الاثیر، تحقیق: مکتب التراث، چ ۴، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت۱۴۱۴ ه_ ق.

۶۸. کفایه الاثر فی شرح النصوص علی الائمه الاثنی عشر، علی بن محمد خزاز رازی قمی، مصحح: عبداللطیف حسین، بی چا، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۵۹ ه_ ق.

۶۹. لسان العرب، ابن منظور، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ ه_ ق.

۷۰. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، تهران، ۱۳۴۱.

۷۱. ماهیت قیام شهید فخ، سید ابوفاضل رضوی اردکانی، چ ۲، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۵.

۷۲. ماهیت قیام مختار، سید ابوفاضل رضوی اردکانی، چ ۳، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۴.

۷۳. مروج الذهب و معادن الجوهر، علی بن حسین مسعودی ترجمه: ابوالقاسم پاینده، چ ۶، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸.

۷۴. المصباح المنیر، احمد بن محمد فیومی، چ ۱، دارالهجره، قم، ۱۴۰۵ هـ ق.

۷۵. معجم الرجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، سید ابوالقاسم خوئی، چ ۵، ۱۴۱۳ هـ ق.

۷۶. معجم مقاییس اللغه، احمد ابن فارس، تحقیق: محمد عوض مرعب و فاطمه محمد اصلان، چ۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ هـ ق.

۷۷. معجم البلدان، حموی، یاقوت، چ ۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۷ هـ ق.

۷۸. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، چ ۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۰.

۷۹. مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، علی بن اسماعیل اشعری، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، بی چا، مکتبه العصریه، بیروت، ۱۴۱۹ هـ ق.

۸۰. المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعری، تصحیح و تعلیق: مجمد جواد مشکور، بی چا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.

۸۱. الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، چ ۲، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۲ هـ ق.

۸۲. منابع تاریخ اسلام، رسول، جعفریان، چ ۱، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۶ ش.

۸۳. منتهی الامال، شیخ عباس قمی، بی چا، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۵۰.

۸۴. المنجد فی اللغه العربیه المعاصره، کمیل اسکندر و مدیر دار المشرق، چ ۲، دارالشمرق، بیروت، ۲۰۰۱ م.

۸۵. نهایه الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد نویری، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، چ ۱، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶.

۸۶. نهضت مختار ثقفی، محمود رضا افتخارزاده، چ ۲، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۵.

ب) نشریات

۸۷. امام علی□ در آیینه تاریخ، محمد الله اکبری، مجله اشراق اندیشه، مرکز آموزش مبانی اندیشه اسلامی - بسیج دانشجویی، ش ۳، بهمن و اسفند ۱۳۷۹.

۸۸. تحلیلی بر علل پیمان شکنی کوفیان در واقعه عاشورا، محمـد الله اکبری، مجله اشـراق اندیشه، مرکز آموزش مبانی اندیشـه اسلامی ـ بسیج دانشجویی، ش ۲۰، خرداد و تیر ۱۳۸۳.

۸۹. جامعه شناسـی تاریخی قیام عاشورا، هادی سعیدی رضوی، فصلنامه مشکات، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد، ش ۷۹، تابستان ۱۳۸۲.

۹۰. مردم شناسی کوفه، نعمت الله صفری فروشانی، فصلنامه مشکات، آستان قدس رضوی، ش۵۳، زمستان ۱۳۷۵.

۹۱. معرفی و نقد کتاب جهاد الشیعه، محمد حاج تقی زاده، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۸، سال دوم، زمستان ۱۳۸۰.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹